













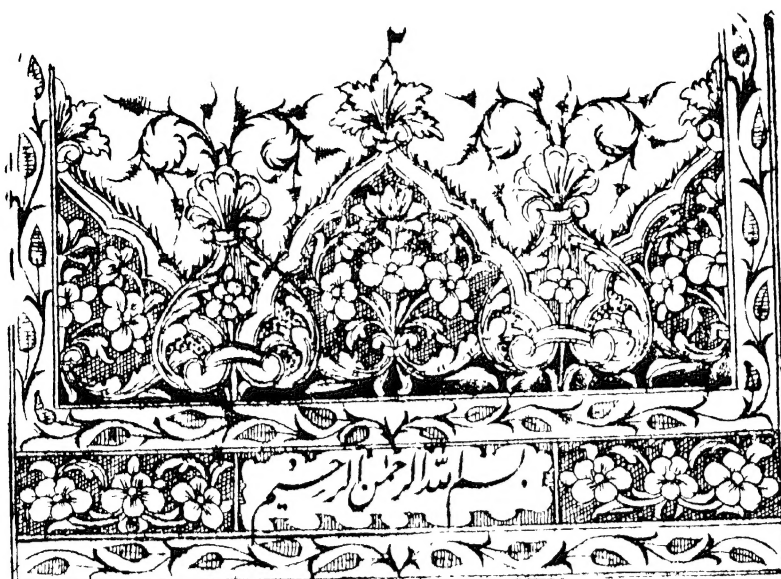
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْرًا

لَا تُصَلِّ عَلَى جَنَازَتِهِ سَلَامَتِ الصَّبِيحِ الشُّهُبَا وَمِنْ لَنَا شَاهِدٌ عَبْدُ الْعَزِيزِ زَوْجُ سَيِّدَتِي



حسبكم يا سامع عريان ابن محمد بن شيرازي ورجلنا محمد بن علي بن سنان خان الله

دَمَطِيعِ اسَدِ واقِعِ لَكهنو طَبِيعِ شَبِيعِ



احملین افاض علی الشهداء تحاب الرحمة من السماء واعطاهم نعيم الجنان فلم یروح  
 وریحان واحیاهم بحیوة لا یجوعون لها فناء ولا ذوال ولا نقصان ، فیه فی عبسۃ  
 من الرضوان ، والصلوة والسلام علی خیر من شہید لدعوة الخلق الی الحق  
 بصدق البیان ، فهو الذی لیس کمثله شیء من الملائک ولا انس والجن ، هو  
 عین الاعیان ، وعلی آله واصحابہ الذین جاہدوا فی سبیل اللہ وبذلک اموالہم  
 وانفسہم ابتغاء وجه الرحمن ، فاولئک علیہم الصلوات من ربہم ورحمة وغفران  
 وہم ہدایة سبیل الایمان والعرفان اما بعد یرکسانیکہ سلوک طریق ہدایت برگزیدہ  
 ودامن فکار از خس وفاشاکی فملالت برچیدہ اند منغنی مستتر نخواہد بود کہ ماجرای  
 شہادت جناب بطین بلیین حضرت حسنین علیہما التسلیمات والتجلیات کہ احسن  
 والحسین سبب اشباب اہل الحبۃ طغرای فرمان مناقب شان ست ، وندان  
 انبائی و ہمارنجائتائی من الدنیا کلی از گستان فضائل این ہر دو منبع انشان  
 خاصۃ سانچہ کر بلا و واقعہ شہادت جناب سید الشہداء علیہ الوف من التحنہ والتنازع  
 کہ عقول عقلا دران متخیر و ہر کسی از اہل خرد و راکت شہاد ان گم کردہ پا از مرست کہ

نه طربان دوش نبی باشان محبوبی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت سید الانبیا  
 علیه افضل الصلوات من الملک الاعلی داشتند روی اینمه مصیبت هلویدند  
 چشم ابتلا در خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه معاملات عاشقانه  
 بیکرست و حالات محشوقانه دیگر شمع گل اچه غم که بر سر سخت تجمل بست  
 هر جا نیست بر دل مجروح بلبست پس سلفا و خلفا از علماء و فضلا سخنها  
 درین باب گفته و در تحقیق در سلاک بیان سفته اند لیکن بختی که ره بجای رساند  
 و حریفیکه دل سامع آن فایده شود بجز کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین اسوة النبیین  
 زبدة الاصولیین والفهار والتکلمین مولانا واستاذنا حضرت شاه عبدالعزیز  
 دهلوی نعمه الله بالرحمة والفقران واسکنه فی اعلیٰ فرا دس الجنان که ذات ملکی  
 صفاتش بغایت اشتهار در اقطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز  
 از تعریف و محبت افتاده قریح صباغ نکرده که در رساله اش شهادتین پرده از روی این از  
 که مرسته کشوده و این ستر مکتوم را چنان وانموده اند که کتب متداوله علماء از ان  
 عاری و اسفار متداوله فضلا از ان خالی است و رساله مزبوره با کمال بلاغتی که از  
 هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود کلام کافی و وافی است لیکن چون شاهد  
 تعبیه بجملة عبارات عربی جاگزین و تالیفش بعنوان متین همقرین گشته منفعت  
 عامه و افادت ثامنه داعی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی آمد تا لغزش عام و فائده  
 آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت الله که بخواهی این شعر  
 فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس بست  
 روزی چند ملازم صحبت با افادت جناب استاذ البریه مانده گلهای تافیق در دیا  
 تحقیق مانده خواست که بذریعہ ترجمہ رساله مسطورہ و باستحصال نسبتی که ذره را  
 با افتاب بست بردارد و پاک کتاب ابن سعادت علم افتخار برافرازد چنانچه با وجود

ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت با فصول این مسم در ساخته و در بیشتر  
از مقامات باضافه روایات پرداخته و بجاییکه مناسب بوده باب تفصیل  
بر روی جمال الشبهه این ترجمه را موسوم به تحریر الشها و تین نمود با آنکه  
بعضی از کلمات و اشعار را در بعضی از کلمات و اشعار دیگر  
التوکل فی البدایة و النهایة قال الاستاذ العلامة انار الله عزه و انار  
علیه فیضانه اعلمکم رحمک الله تعالی ان الکلمات الی افتقرت  
فی الانبیاء علیهم السلام قد اجتمعت فی نبینا صلی الله  
علیه و سلمه بدان رحم نادر بود خدا تعالی البسته کمالانی که متفرق و  
منتشر بودند در ذوات پیغمبران علیه السلام همه بتحقیق مجتمع و فراهم شدند  
در ذوات پیغمبر علیه الصلوة و الشنا و تفصیل این اجمال است که استاد میر  
فقد اعطی الخلافه کما اعطی آدم و داود علیهما السلام  
و اعطی الملک کما اعطی سلیمان علیه السلام و اعطی الحسن  
کما اعطی یوسف علیه السلام و اعطی الخلة کما اعطی  
ابراهیم علیه السلام و اعطی الکلام کما اعطی موسی  
علیه السلام و اعطی العبادۃ کما اعطی یونس علیه  
السلام و اعطی الشکر کما اعطی نوح علیه السلام  
پس بتحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه داده شده آدم و داود علیهما السلام  
و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیه السلام و داده شد  
حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلافت و اتحاد را  
چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را چنانکه داده شد  
موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را چنانکه داده شد یونس علیه السلام

و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام مخفی و مستتر مباد که هر یکی را از  
 انبیای کرام و صفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب اختصاص او از  
 دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام حق  
 و ترویج امور دینی و سیاست است و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح حال  
 بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح معاش و معاشرت بندگان خداست و وصف ملک  
 و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال  
 که عبارت است از تناسب اعضا و صباحت خد و شرافت و دوام است و نگار و لطافت  
 بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و شیونات محبوبان که نه در قیاس و نه در  
 عقل و دانش انجدر و نه بمر آن اندازه و هم و گمان سنجد و وصف خلعت که عبارت  
 از یار جانی و دوست و روحانیست که تعبیرش یکجان و دو قالب کرده اند  
 و این معنی شانی از شیونات خلعت انسانیست اما نسبت بحضرت حق جل و علا  
 این مرتبه عظمی و عطیه کبری بجائی رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند  
 که این معنی بخت و کیفیت صرف است که تعبیر و عنوانش از لوث تعلوق باقوالب  
 الفاظ پاک و صاف برآمده و وصف کلام که مبنی از تشریف همگامی با عالم است  
 و وصف عبادت که بظاهر شعر از اظهار و تضرع و عجز و خضوع و خشوع عبد و عظمی  
 و جبروت معبود است و حقیقت است هلاک هستی عبد درستی حق است که نقش  
 ما سوای معبود در نظر عابد نماند بلکه پیش ظهور نور معبود عابد هم در میان نباشد  
 و وصف شکر که مراد از قضای حق است بدون صرف اعضا و جوارح و قلب و  
 روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود بلکه اگر تعبیرش بلفظی باشد که  
 در بقای نعم نمایند اولی و النسب باشد با کجمله وصف خلافت که موصوف آن  
 آدم و داود بودند چنانکه ملقب به خلیفه الله گشته اند و دیگر و سلطنت که از اوست

غالبه حضرت سلیمان ست و حسن و جمال که ضرب المثل بآن یوسف شده اند ملکیت  
 و اتحاد که مشتهر بانصاف آن ابراهیم خلیل است گشتند و کلام که لقب کلیم است کاشف  
 از سه صوفیت موسی با نیت و عبادت و طاعت که پوشش بانصاف آن مشهود  
 و شکر که اثر نامزد نوح کرده اند مجموع این صفات و کلمات است این کمالات ذات  
 معدن حسنات آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات ست خوش گفت  
 آنکه گفت شعر حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری به انچه خوبان همد دارند تو  
 تنها داری به بلکه اگر دیده بصیرت و اشود و نظر بغور و اسماعان رود حضرت  
 ختم المرسلین علیه الصلوة والسلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده  
 علم تصالب سبق ربائی درین میدان برافراشته قدم اعجاز تو ام را از سائر انبیا  
 فراتر گذاشته اند بنی آدم و داود اگر لقب به خلیفه است ساختند نوبت  
 چهار رسول است چنانکه بنام نامی نواختند عفریتی اگر تخت بلقیس بدرگاه سلیمان  
 حاضر نمود حق جل و علا خطاب سرور انبیا در مقدمه حضرت زینب زو جنانک  
 فرمود زنان مصر بشا بده جمال یوسف اگر دست بجائی ترنج بریندم روان بود  
 در آینه کمال مطلق صورت من را نی نقد را می الحق دیدند ابراهیم اگر لباس  
 خلت پوشید محمد قبا می محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دور  
 شنید خیر البشر حق را بر عرض از نزدیک به دیده سر دید شتر عبادت اگر  
 یونس بن تمی ست فاذا فرغنا فانصب منشور مصطفی ست نوح بشکر اگر  
 مشهور است احمد و صبر و شکر هر دو مشکور المختصر به جمالی و کمالی که بسائر انبیا دارند  
 همان و بهتر از آن بهتر و انبیا دارند چنانچه صفات مذکوره که فردای فردای در  
 ذوات حضرات انبیا رنگ ظهور گرفتند اجتماع دوازده واج آنها در یک ذات  
 پاک آن سرور عالم فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کرد

لیکن چون اشترک دیگران عائق از تفرد و استیاز کلی و اختصاص جمعی است  
آن حضرت خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص و ممتاز بدیگر  
اوصاف و کمالات ساختند تا شاید با تفصیلت بی پرده بر منصفان و جلوه گزینان  
و نقاشان شریفیت بی شائبه خفا و اختفا برنگین شهود نشینند لهذا اضافه می شود و قوله  
زیدت له کمالات آخر من انواع الولا یات و المحبوبیه المطلقه  
و الاضطفاء المطلق و الرؤیه و القرب الا تم و الشفاعه العظمی  
و الجهاد مع أعداء الله الی غیر ذلک من الکمالات کالعلم الوسیع  
و العز فان الا تم و القضاء و الفتی و الاجتهاد و الاحتساب القراءه  
و غیرها و تحقیق زیاده کرده شد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
کمالات دیگر از اقسام و ولایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلقه  
و دیدار حق و قرب تام و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و غیر این  
کمالات کمالات دیگر هم اضافه شد بجهت علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی  
و اجتهاد و احتساب و قراة قرآن و غیر آن آباد و النست که ولایت عبادت  
است از تصرف و تقلید و قرب و منزلت نزد رب المشرقیین رب الغزین  
و این تصرف عام و قرب تمام متنوع با انواع کثیره و تقسیم باقسام عدیده است  
که بیان تفصیلی آن بر سنجو دارین و صحیفه کونین هم ثبت نمی تواند شد و از اینجا  
که الولا یه افضل من النبوه گفته اند یعنی حبیب و ولایت نبی که عبارت از معامله  
رازدنیاز با خدا و قرب تمام با مولی است افضل از جهت نبوت است که مراد از  
مشغولی با خلق برای تبلیغ احکام الهی است و محبوبیت مطلقه بغیر از آن است  
که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال و ظواهر و باطن محبوب و مرغوب حق باشد  
و تمامی امور متعلقه با دین و دنیا بلکه خودش متراسر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد



بر اوصاف طایفه طلاق که ابطا هر تفسیر محبوبیت مطلقه است و واقع مشابه بین و برهان  
 آنست که چه محبوبیت ملازم مقبولیت است پس مقبول طلاق البته محبوب طلاق  
 باشد فلذا تقدیم محبوبیت بر اوصاف اختیار افتاده تا ترتیب وضعی میان دعوی  
 و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدیم و تاخیر فیما بینما هیچگونه از  
 دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب  
 معراج بیدیده سرست داده و قرب اتم که کریمه ذاتی فتمدنی و کمان قاب قوسین  
 او او ذی تفسیر آنست هر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال دو قبضه کمان که  
 با هم پیوسته باشد و اضافه بر تعالق و کسبت تعالق که هر یکی هم آغوش دیگری  
 گردد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصالی که مقدمه آن آیه وافی هدایه سبحان الله  
 انصری بعبده لئلا من المسیء انحرام الی المسیء الاقصی باشد بت بذات  
 منبعی که متعالی از جسم و مکان و لوازم آنست مقامی است که بیایه  
 عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و شاید این مرتبه را بنابر طلاقت و ذلالت  
 و آغوش نباید کشید باینکه مثل روح الامین بقرب و منترقی که در مضمون  
 این شعر شعر اگر یک بر روی برتر پریم به فروغ تجلی بسوزد پریم به زبان کشاید  
 طائر انعام و او هام ناسوتیان بل ملکوتیان راجه یار که آنجا پر پر و از کشاید  
 و شفاعت غظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دغانی که جمله اندیای کرام درین  
 ضعیفه سحر است ظلال حمایت خاتم نبوت مفری ندیده اند و خاتمه آن استخا<sup>ص</sup>  
 سائر عصای<sup>سائر عصای</sup> یونین از نار جهنم است که رضای شفیع المذنبین بنطوق و لسوف  
 یعطیک<sup>یعطیک</sup> شکر قرضی بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بر هکلمان با هر  
 جهاد و دشمنان خدا اختصاصی است که احدی از انبیا غیر آنحضرت علیه الصلو  
 و السلام نفیس نفیس خود بان مامور نشد و این کمالی است که مشعر از متهما سحابت

که کلام مخبر نظام انا انشی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخلافه بران گواه است  
 و علم و سنج که فخری علمت علم الاولین و الآخرين گلی ازین گلستان سست و سست  
 فاکوخی الی مجتهد و کادوخی شمسی ازین بوستان خارج از نطق ناطقه انسان و حال  
 عرفان اتم از تقدیمه قرب اتم ظاهر چه بر قدر که مقاربت بیشتر معرفت زیاده ترو  
 چون قرب اتم بجائی رسید که گنه آنرا بدیده عقل و درین نتوان دید پس عرفان  
 اتم هم نیز نبه فائز که هوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا که عبارت  
 از رفع قضایا و قطع تنازع میان بندگان خداست از ملاحظه خلق کریم و لطیف  
 عظیم آن مسلم کل و هادی سبل پیدا و هویدا که متخاصمین هنگام فیصله در حق و  
 باطل بکج صورت رضا و مرآت و امانت میدهند و غیر از آننا و صدقنا شانه تال  
 را در آغوش بیان نمی کشیدند و قانون فتوی از نظاره شواهد کتب احادیث  
 و سیر نصارت بخش البصار ناظر است و دستور العمل برای قاضیان و فقهاء  
 و اجتهدا و هدایت بنیاد که وحی باطنی عبارت از انست بعد از مظهر وحی البصر و  
 قوت عاقله عمل بدیهه بیاضیای مبتنی بران و قاعده کلیه برای جزئیات اجتهاد  
 جماعه مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه بندگان بندگان و جزا و سزا مبتنی بر است  
 ابواب حدود و قصاص و خیایات و اضریات منادی بآن و کمال قرابت  
 که مشتمل بر صورت تجوید و وجه اختلاف کلمات و حروف قرآن است به تفکیک  
 قرائت و غیر آن مستغنی از بیان اما غیر این کمالات محالاتی دیگر که در ذات  
 آن جمیع کمالات انبیه کرده اند پس جمله انچه متعلق بحیثی شریف است اینست  
 که از پس لثت همچو پیش و در شیب تار یک مانند و زروشن میسندیدند  
 این تسویه دلیلی است روشن برینکه بدن لطیف عنصر لطیف گوینار و مجسم  
 بوده که کار فرمائی قضا از شیر ذرا و اح مقدمه ترکیب داده ابواب انوار مطلق

بر روان کشاده و قوت بصارت بجائی رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره کعبه  
 معظّمه را پانزدهم سرودیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبه  
 تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجزان بنا  
 و حقیقت دورین حق بینی بوده که هر کجا که می رسید کار خود میکرد و کمال سماعت  
 بعدی بود که دوزی در مجمع صحابه جلوه فرمایا بودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرمود  
 ارشاد کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح  
 نگشته بگوش من رسید و از آن باب هفتاد و هزار ملائک برای متابعت سوره  
 انعام نازل از آسمان بسوی زمین کشید ازین حدیث قوت شنوایی و  
 بینایی هر دو یافتنی است که هر قدر که بآن حضرت علیه الصلوٰه و التعمیة عنایت شد  
 انصیب دیگری نگشت و کمالائی که مخلوط بلعاب و من بوده خود مشهورست چنانچه  
 شغای در چشم حیدر صفدر بر وزیر خیر از تطلیٰه نزاق شریف دست داده و رفع  
 تشنگی امام ثانی از ائمه اثنا عشر از برکت لیت <sup>العیان آب و کان</sup> یدن لسان اعجاز بیان اتفاق  
 افتاده که تمام روز از سیلابی روی آب ندیدند و روز عاشورا در واقعه کربلا اتفاق  
 الهیبت عظام همین معجزه را در سلک تجربه علی الدوام یکشایند و علل و علل آن  
 که شان غسل شکسته و آب جبرست را در گلوئی قند مکر گره بسته چنان بود که یکقطره  
 از آن آب شور چاه انس بن مالک را شیرین و خوشگوار فرمود و از حسن جمال  
 و براق و لمعان نور کمال چگویم که غالب بر ضیای ماه تمام افتاده چنانچه  
 روایت برادرین عازب بر آن گواه هست که در شب ماه آن حضرت علیه الصلوٰه  
 و السلام را آنکه سرخ پوشیده دیدم نظری بطرف آن حضرت و نظری بجانب  
 پا میگردم پسند که لمعان نور آنحضرت غالب بر روشنی ماه بوده ازینجاست که  
 شهر نو بدین جمال و خوبی بر طور اگر زخمی + ازنی بگوید آن کس که بگفت آن چرا

و حال لطافت و لطافت کف و عطر نیری و عنبر نشانی شمیم بدن از حدیث انس  
بن مالک حالی از باب غیرت و اصحاب بصیرت است که و اما سست و بیجا  
و لا خیر الا لکین من کف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لاشتمت منکما  
ولا خیر الا طیب من رایحه النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی نرمی کف آنحضرت  
علیه الصلوٰة والسلام زیاده تر از دیبا حوسریر بوده و شمیم خلد شیر بدن مبارک  
باب تفصیل بر روی مشک و عنبر کشوده و از اینجا است که از هر کویچه و کوکه گیسو کشند  
رنگدز تمام معنبر و موطر میکشت حتی که بهین علامت و نشان پس ماندگان تا  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میرسیدند علی هذا القیاس و دیگر کمالات بدنی که  
بیانش بسطی در کلام خواهد آمد و در این باب شتم کمالات پس کمال شوق قمر خود  
انظر من الشمس است که از غروب تا نهند شتم را یافته چندانکه راجه سر اندیپ کار بند  
تصدیق این ساخته غریبه از بهمنان شاشتر دان شده مشرق با سلام گردید  
و راجه بهوج حاکم دکن وقت شب خودش این معجزه را چشم سر دید و کمال سیر  
معراجی و سواری براق و گذشتن از سدره المنتهی و رسیدن تا قاف کونین  
او ادنی بمنطوق سوره اشری عیان است و عیان راجه بیان و کمال اول  
بر آوردن سر از قبر بر روز محشر و حصول افاقه از بهیوشی از همه پیشتر و سوار  
براق و بودن هفتاد هزار ملائک در جلو و بجانب راست عرش بر کرسی شستن  
و بمقام محمود و مشرف گشتن و لواهی احمد و ز دست دادن و حضرت آدم را با  
نوریت در ظل آن لوا گذاشتن و اولین گذر از پل صراط فرمودن و سابق بر  
همه در بهشت کشودن و بر تبه و سبیل که فوق آن هیچک مرتبه متصور نیست  
اغزایافتن و در مقام شفاعت مخلی بالطبع شتافتن همه مخصوص بمسعودانیا  
علیه الصلوٰة و الثناست مجمل استیفای کمالاتی که از دایره تخمین و تجویز بیرون است

واحصای صفاتی که از دوره تحریر و تقریر اقرون است کار قلم زبان و زبان  
 قلم نیست پس همان بهتر که قلم اختصار درین فضای ناپیدا کنار برافراخت  
 و بدان بیان را به مضمون مصراع مشهور رطب اللسان باید ساخت یعنی ع  
 بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصره متوجه نشود که القاصات ذات سر و کاینات  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجهله کمالات مسلم لیکن کمال شهادت که به نحوای خبر  
 صدق اثر و دوت آنی اَقْتُلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ اُجِئْ ثُمَّ اُقْتُلْ ثُمَّ اُجِئْ ثُمَّ اُقْتُلْ  
 باین قدر اهتمام از روی حصول و انصراف آن میداشتند معترض التوای مانند آنکه  
 استند اک همین سخن است که بقدم براعت رقم میرود لَكِنْ بَقِيَ لَهُ كَمَالٌ  
 لَمْ يَحْصُلْ لَهُ بِنَفْسِهِ وَهِيَ الشَّهَادَةُ لِيَكُنْ بَاقِيًا مَذَانِ حَضْرَتِ رَاكِمَالِي  
 که حاصل نگشت آنجناب را بذات خود و آن شهادت است و چون عدم حصول  
 چنین کمال محبوب و مرغوب به نفس نفیس بی خبری نباشد سخن در کشف این از  
 سیر و السیر فی عدم حصولها لَهُ بِنَفْسِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 أَنَّهُ كَوَانَتْ شَهَادَةُ فِي الْحُكُوبِ أَدَّى ذَلِكَ إِلَى كَسْرِ شَوْكَةِ الْأَسْلَافِ  
 وَ اخْتِلَالِ الدِّينِ وَ سُرُورِ عدم حصول شهادت به نفس نفیس آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم اینست که اگر شهادت می یافت در معرکه جنگ میسر ساند  
 آن شهادت نوبت بکسر شوکت اسلام و اختلال دین تین نمیدانی که در  
 غر و احد از مثل شیطان به مثال جمال بن سراقه و قنوه او سحر کذب اثر  
 الا ان محمدًا قد قُتِلَ جِا جِا اُرْحِصْ وَ بَصِصْ که در لشکر اسلام بفتاد و کدام کما  
 تفرق و انتشار که در جنود نصرت و فود و نداد و هرگاه چنین مضمون کذب  
 مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فستح و نصرت  
 پس با نهماء و غیر نیست شود و او سطا بق واقع را معاذ الله قیام با بگوید

این سخن از حضرت زین العابدین علیه السلام است که در روز شهادت فرموده است  
 اَلَا اِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ جِا جِا اُرْحِصْ وَ بَصِصْ

که کارنا کجا رساند و حال شهادت و فعی و ستری غیر ازین نیست که اگر ساد می شود  
 و تلو است شهادت عیله و ستر اکما وقع لبعض خلفائه لم یکنه هذک  
 شهادتیه اگر شهادت میکشست ناگهان و پشیده چنانکه واقع شد برای خلفا  
 او اشتها می یافت امر شهادت و تاجرا می شهادت بعض خلفا که مراد از آن  
 حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشتند آنکه بکبیل اختصاص دارند نیست  
 که حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در مدینه طیبه توی سید نبوی اشتغال  
 با ماست نماز فجر داشتند که ناگاه فیروز مجوسی که او را ابوالمولومی گفتند از  
 مدتی در کین بوده انتظار فرصت وقت میداشت در عین مشغولی نماز قیام  
 یافته از کار خود و سر و سر به پیشکم آنحضرت زده اولین رخنه در بناس  
 اسلام انداخته روی خود را بدوده و پنجم تیره و سیاه ساخت پس آنحضرت  
 زخمهای کاری خورده ها بخا بصیر و تحمل نشدند و عقده مستحلا نه اماست نه  
 را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف بستند بعد از آنکه آنحضرت را  
 بخانه آوردند بنادیه و صایا تمیل شوی پرداخته روز سوم که یکشنبه غره  
 محرم الحرام سنه بست و چهارم از هجرت نبوی بوده شربت شهادت خورده  
 بغرور و اعلی شتافتند اما قصه شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله پس آن  
 سالحه در حقیقت مقدمه الهیاش واقع گردید و هنوز آن در وقوع مصیبت  
 و بلاست که آنچه از جوش مهابت بر سر وقت غلیظه عصر ریخته صبر و تحمل بر آن  
 که محض بداعیه حقن دمای کلمه گویان بوده خارج از طوق انسان است خلاصه  
 بعد نماز جمعه بنزد هم و سجد چند کس از شور و خنجان بلوایان مصر از بام سیاه  
 در منزل شریف رسیده در حین مشغولی تلاوت قرآن شربت شهادت با  
 شمشیر در گلوئی تشنه آن مظلوم ریخته دست خود را بدامن دوزخ آویختند

بنا

فصل  
در بیان شهادت  
خلفا

ع  
توی بند

سوی پنجم  
نصبت

ع  
حقن دمای  
بازداشتن  
از محض  
غناست

چنانچه سرخی خون آنحضرت شجر فی کرمیه کفر فیکم الله و هو السميع العليم که در  
شهادت نوبت تلاوت آن و همان آیه آنوقت جاری بزبان بوده گردید و هنوز  
با وجود القراض زمان و مرور و نور همان اثر خون در آن مصحف که مشهور مصحف  
امامت است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این ساخته یعنی افتادن خون  
حضرت عثمان بر آینه مذکوره و رنگین شدن آن آینه است از آیات الهی که تفسیرش  
محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیر خدا یعنی جناب  
مرتضی علیه السلام و الثنا اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی  
شب برای روزه نماز فجر از خلافت سر میسجد کوفه تشریف آورده مردم خوابیده  
بصدای بکیر شبیه میفرمودند تا بیدار شده بسراجم وضو و طهارت پردازند و روز  
بهین عادت از دست سجد درآمدند که از عقب ستون ابن بلجم ملعون یک شمشیر  
زهر آگین بر سر مبارک ایشان زد و هر چند زخم کاری نبوده لیکن تاثیر زهر کار خود  
منوده و این ماجرا نوزدهم رمضان سال چهارم از هجرت که زمان القطار غلام  
نبوت بوده اتفاق افتاده و روز سوم سبت و یکم آنگاه هم مجلس شهدا علیین  
و هم سفر عظمای خلد برین گشتند انا لله و انا الیه راجعون بالجملة حصول شهادت  
بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در همین دو صورت بوده  
که در معرکه جنگ با کفار بطریق اعلان و اشتها خلعت شهادت می پوشیدند  
یا ناگهان و پوشیده بصورت تشهاد و رأیه اختفا میدیدند بر تقدیر اول  
شان و شوکت اسلام می شکست و انتظام دین و ملت در هم و بر هم میگشت  
و بر تقدیر ثانی امر شهادت بجد شهادت و شهادت میرسد بلکه شاهد شهادت حله  
تمام و کمال نمی پوشید چنانکه میفرمایند بَلْ لَّا تَهْتُمُ الشَّهَادَةُ لِأَنَّ  
مَمَّا هُوَ الشَّهَادَةُ أَنَّ يَفْقَهُهُ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبَةِ وَالْكَرْبَةِ وَأَنَّ يُقَمَّ

جَوَادُهُ وَيُلْقِي جَنَّتَهُ مَطْرًا وَحَتَّ وَيُقْتَلُ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ مِنْ أَعْرَافِهِ  
 وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤَسَّرَ نِسَاؤُهُ وَأَيُّهَا مُدَّةُ كُلِّ ذَلِكَ  
 فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى بَلَكُمُ شَهَادَاتُ بَاتِمَامٍ يَسِيرٌ يَزِيدُكُمْ تَامِي شَهَادَاتِ الْاِسْتِثْنَاءِ  
 مَرْدِي در حالت غربت و کمربست دینی کرده شود و اسب مرکب او و انداخته شود بدین  
 او بر زمین کشته شود و گرد او جماعت کثیره از عزیزترین یاران و قریبان  
 او و غارت کرده شود مال او و اسیر شوند زنان او و در بند روند یتیمان او و هر  
 این صدمات محض برای خدا تعالی باشد و آنکس فی سبیل الله این جمله صائب  
 بر خود گوید و چون حصول چنین شهادت که فائز بدرجه تمام و کمال باشد  
 به نفس نفیس آنحضرت علی السلام بلا واسطه ممکن نبود فاقصرت بحکمیت  
 اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَلْقَى هَذَا الْكَمَالَ الْعَظِيمَ بِسَائِرِ كَمَالِهِ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَمَّا  
 أَيَّامُ خِلَافَتِهِ الَّتِي تُنَافِي الْمَظْلُومِيَّةَ وَالْمُظْلُومِيَّةَ بِرِجَالٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ  
 بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ وَمَنْ يَكُونُ فِي حُكْمِ أَيْمَانِهِ  
 حَتَّى تَلْقَى حَالَهُمْ بِحَالِهِ وَيَنْدَرِجَ كَمَالُهُمْ فِي كَمَالِهِ بِسَاقِطِ  
 حکمت و کارسازی خدا تعالی که لاحق شود و منضم گردد این کمال بزرگ که هر روز  
 محبوب و مرغوب بوده بسائر کمالات او بعد وفات او و عقب انقضای ایام خلافت  
 نبوت او که منافی مظلومیت و مظلومیت است بوساطت مردان از اهل بیت  
 او بلکه بواسطه نزدیک ترین اقربای او و عزیزترین اولاد او و شخصی که باشد  
 در حکم پسران او و احوال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان در ضمن  
 کمال او مندرج گردد و تَوَجَّهَتْ عِنَايَةُ اللَّهِ تَعَالَى بَعْدَ انْقِضَاءِ أَيَّامِ  
 الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْأَحْقَاقِ پس توجه شد عنایت خدا تعالی و اراده  
 او بعد گذشتن ایام خلافت بطرف این احقاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسائر



کمالات آن حضرت گردد و حالت منتظره برای حصول کمالات از کمالات باقی نماند  
 وَاسْتَدْبَرْتُ الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنَابَ جَدِّهِمَا عَلَيْهِ  
 أَفْضَلُ الشَّوَابِ وَالنَّجِّيَّاتِ وَجَعَلَتْهُمَا عِرَاءَ تَبْنٍ لِمَا لَحِظَتْهُ وَخَدَّتْ  
 لِحْجَالِهِمْ بَيْسَ نَائِبٍ وَتَقَامُ سَاخَتْ آن عنایت و اراده الهی حضرت امام حسن و  
 امام حسین علیهما السلام را مقام جدا جدا ایشان و گردانید این هر دو و قریب این  
 دو آینه برای ملاحظه کمال او دو و رخساره برای مشاهده جمال او تا صورت  
 کمال شهادت درین مرآت رسول تمام می شود و صفای طینت حسنین عینک  
 شهادت را قبول الثقلین گردد و چون شهادت در نفس الامر مختص در دو  
 قسم از تنزیه و علانیه داشت و هر یکی را از اینها لوازم و آثار مخصوص است کما  
 و تقسیم تفصیل آن می رود و لما کانت الشهادة على قسمين شهادة  
 سيرة وشهادة علانية قسمت علیهما و هر گاه بود شهادت بدو قسم  
 یکی شهادت سری و دیگر عیانی و اجتماع این قسمین متضادین در محل احسن  
 از محالات است قسمت کرده شد بران هر دو یعنی یکی را بسطین طیبین  
 شهادت تنزیه و از یک در حجاب خفا و اختفا باشد حالش مستور و محبوب ماند  
 و دیگر سیرت شهادت علانیه چنانند تا صورت این ماجرا چون آفتاب  
 نیمه روز از ارض تا سما آشکارا و همه دیدا باشد و از آنجا که غیب را بر شهادت و سیرت  
 بر علانیه تقدم مینماید به تقدم طبع بر وضع است و نیز مثل اجمال است و علانیه  
 به تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و المبلغ فرزند کبر را مختص بقسم اول فرزند  
 و فرزند اصغر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محاطت تقدم و تاخر رتبی میان  
 بسطین از دست نرود و ظهور شهادت بعد از غیب و وقوع تفصیل بعد  
 اجمال صورت پذیرد و اجمال همین تفصیل است که ارشاد می شود فَاخْتَصَّ السُّبْحُ

بیکدیگر  
 بیکدیگر  
 چادر ۱۲

الْكَبِيرِ بِالْقِسْمِ الْأَوَّلِ پس مختص گشت فرزند کبر با قسم اول یعنی شهادت  
 ستریه - اما شروع در لوازم و آثار میرود و لما كان أمرها مستورا لم  
 يظهر لها ذكر في الوحي وأمرها عند الوقوع أيضا خفي  
 وقامت على يدي زوجته والزوجة من علائق المحبة دون  
 العداوة وكل ذلك لا يثبت مبني على السر والاختفاء ولذلك  
 لم يخبر به النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا أمير المؤمنين  
 عليه السَّلَام والثنا ولا غيرهما وهرگاه بود حال شهادت ستریه پوشیده  
 و پنهان از نظر مردمان ظاهر نگشت ذکر آن در وحی و ثبت به مانند حالش نزد  
 وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او حال آنکه زوجه از علقه های  
 صحبت ستند عداوت و اینهمه برای آن بود که این قسم شهادت بنی بر سر افتخار  
 است و لذا خبر نداد و وقوع آن مخفی بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه اسیر المؤمنین  
 علی علیه السلام و نه غیر ایشان یعنی هرگاه بنمای این قسم شهادت بر سر افتخار  
 بوده از کتمان این راز ناگزیر افتاد و لذا وقوع آن از دست زوجه که از  
 همچو اینچنین کار نباید برای اشتباه و استتار صورت بست و بیانش در وحی  
 سماوی و هم در خبر خیر البشر و نیز در اثر جناب حیدر کشف در این نگاشت تا این سر  
 مکتوب قبل از وقوع در پرده احتجاب باشد بخلاف قسم ثانی که بنمای او بر شهادت  
 و اعلان است چنانکه مالش بیان میشود و انحصار السبب الاصفى  
 بِالْقِسْمِ الثَّانِي وَمَا كَانَ مَبْنِيَّ امْرَأَةٍ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْإِعْلَانِ أَنْزَلَ  
 أَوَّلًا فِي الْوَحْيِ عَلَى لِسَانِ جِبْرِئِيلَ وَخَيْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ  
 بَعَثَ فِي السَّكَّانِ وَكُتِبَتْ لَهُ وَتَعَيَّنَ الرَّحْمَنُ وَهُوَ رَأْسُ السَّيِّئِينَ  
 لَعَنَ الشَّهَادَةَ وَأَعْلَنَ ذِكْرَهُ عَلَى لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فِي سَفَرِهِ إِلَى صِفِّينَ وَاخْتِصَاصِ يَافَتْ فَرْزَنْدَ صَفِّينَ  
 دوم از شهادت و هرگاه بود بنای امر آن بر شهرت و اعلان نازل کرده شد  
 اول در روحی بزرگان جبرئیل و غیر آن از ملائکه ابداً از آن به تعیین مکان و  
 تشبیه آن که مشهور بکبر بلاست و تعیین زمان که شروع سالی شخصیت و کیم  
 از هجرت بوده پستراشته یافست امر آن و ظاهر کرده شد ذکر آن بر زبان  
 جناب اسیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و سرفرا و بطرف تعیین که نام هر شخصیت  
 در حد و عراق است و بیانش بیاید یعنی چون مقامی تشبیهانی که مرتبه  
 کمال شهادت است برشته و اعلان و شهادت ترتیب لوازم و آثار که تشبیه  
 کمال ظهور و اظهار باشد ضرور باید لهذا ذکرش قبل از وقوع واقعه در روحی سعاد  
 بالغین مکان و زمان و ادگشت و نیز بیانش از زبان ولایت ترجمان  
 حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح ساخته صورت بست اما اموریکه  
 بعد از وقوع واقعه موجب اشتها و اظهار باشد پس بیانش میرود و تشبیه  
 وَقَعَتْ وَاقِعَةُ الشَّهَادَةِ اشْتَهَرَ أَهْمُهَا بِانْقِلَابِ الثُّرْبَةِ  
 دَمًا وَ امْطَارِ الدَّمِ مِنَ السَّمَاءِ وَ هَتَفَ الْهَوَاقِفُ بِالْمَرَاثِي وَ فُجَّ  
 الْحَيَّ وَ بَكَتْهُمْ وَ طَوَّافِ السَّبَّاحِ حَافِظَاتِ الْحَيَّاتِ وَ دُجُولِ  
 الْحَيَّاتِ فِي مَنَاخِرِ قَاتِلِيهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَسْبَابِ الشُّهُرَةِ  
 شهرگاه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن با انقلاب خاک بخون  
 و باریدن خون از آسمان و نالیدن با تفتان بر شیه با و نوحه جن و گریه ایشان  
 و گریه و درندگان گرداگرد برای محافظت بدن او و آمدن مارها و سگها  
 بینی قاتلان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست  
 که بعد سنوح ساخته هوش ربا و وقوع واقعه جانگزی شهادت حضرت سید الشهدا

علیه الوف من التجه والتمنا بشیتری از آثار ارضی و سماوی بظهور آمد تا موجب  
 اشتها و باعث اظهار این واقعہ غریبه و ساینده محجبه گردد و از آن جمله انقلاب  
 خاک بخون است حتی که سنگی از احبار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن  
 خون تازه در غایت سرخی نه برآمد و باریدن خون از آسمان بجائی رسیده بود  
 که خمر با ویسب و دیگر ظروف مردمان را پر از خون نمود اما اگر لیستن هوا توف  
 برائی و نوحه جن و بجائی اینها پس بر عرف حال که از بدعات شنیعه مختصر  
 بهالست و هیچ محملی از عقل و نقل نمی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از متصف  
 بهوائف برائی اظهار خزن و ملال و گریستن بر حال شمایان و بجای وقت <sup>مست</sup> بر  
 سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرب و ذکر اسوات بطریق تاسف و تلعف  
 است و بس نوحه جنیان و بجای ایشان عبارت است از گریستن بفریاده  
 فغان فقط نه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم بتدعان این زمان است  
 که در کتب صحاح و روایات معتبره مخالفت شدید و زجر و منع و وعید بر آن  
 ثابت و متختم پس عبارت متن رساله شریفه را محمول بر سب بدعت ساختن  
 خود را در راه و ضلالت انداختن است و برهان ساطع و حجت قاطع بر منی  
 مراد مصنف علیه الرحمه فحادی مرائی و نوحه های منقوله از زبان جنیان است  
 که بجای خود بیاید و آنچه گفته شایبه از لغضب ندارد که مقصود ازین کلام <sup>است</sup>  
 خاص و عام است نه ضلالت کاذا نام اما محافظت و زندگان برای ابدان  
 شهیدان و دزدان مارها و سوراخ بینی قاتلان پس برای عبرت ناظران  
 سامعان و منظر و جزای بدبختان است اما و راجی اینهمه از اسباب شهرت  
 و اهلان مانند غفل شدن گوشت خشران لشکریان امام زمان و سوخته  
 شدن زعفران و ممالیدن بر سر و زان و سیاه شدن روزگار همچو <sup>است</sup>

وگر پسین آسمان تا استداوزمان و غیر از ان از حوادث دوران آمیزه  
 مذکور بشود و ظهور چنین وقایع خون کین دل و بگز زمین و زمینیان و آسمان  
 و آسمانیان برای آنست که مذکور می شود ایستماع الحاضرون و الغائبون  
 عَلَى وَقْعِهِمْ بَلْ بِإِنْفَاءِ الْبُكَاءِ وَالْحُجْرَانِ الْمُسْتَمِرِّ وَتَذْكَرُ تِلْكَ  
 الْوَقَائِعُ الْهَائِلَةُ فِي أَمْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نَهَائِيَةَ  
 الشَّهْرَةِ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْحُجْرَانِ  
 وَالْأَنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ تَامَطَعُ شُونَ حاضِران و غائبان بر  
 وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند به باقی گذاشتن گریه و زاری ستم و یادداشتن  
 این وقایع هولناک در است اوتار و ز قیامت فلما ان تخفون رسید آن  
 وقایع بنهایت شهرت در عالم علوی و عالم غیب و شهادت و جن و انس  
 و گویا و بی زبان که مراد از میوان است و حوادث است یعنی غایت از اظهار  
 داشت تبار ظهور لوازم و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع و انزال آن نسبتاً  
 که هر حاضر و غائب برین ساخته هوش با مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک  
 و ترک و تابع یک چنین واقعه غم فراخبردار کرد بلکه مقصود اصلی و غرض  
 حقیقی ازین همه باقی ماندن غم و الم و اتم و تذکره و یادگاری و قایل مول اند  
 و دو سواخ غم فرسود درین است تا قیام قیامت است و لهذا واقعه ایست  
 شهرت و شهرت در عالم علوی و غلی بسیده و در جمله ساکنان عالم غیب و  
 شهادت و جن و انس و ناطق و صامت شهرت گردیده و چون مقدمه شهادت  
 مهشداوان بیان مقصود و آنچه متعلق بآنست رسیده چنانچه میفرماید  
 إِذَا تَمَّ تَدَاتُ هَذِهِ الْقَدِّمَةُ وَلَمَّا تَدَاتُ كَرَّمَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا  
 الْبَابِ مَعَ الْأَشَادَةِ إِلَى مَا مَهَّدُ نَامِنِ الْقَدِّمَةِ مَهَّدُ مَهْرَ گاه

تمهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر نسیم چیزی را که متعلق باین باب است  
 باشارتی بسوی آنچه تمهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تمهید مقدمه بتمام  
 بیان مقصود دست و بیانش موقوف بر تحریر ابیت بدطین طیبین برای  
 جناب رسول الثقلین و تقریر مرآتیت حسنین مطهرین برای ملاحظه جمال الکمال  
 نبی الحزمین صلی الله علیه و آله و سلم است شروع در اثبات هر دو مقدمه  
 میشود اما مقدمه اولی پس تفصیلاًش اینست فنقول اما کوننا ذی بطنین  
 ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَهُ وَجْهَانِ پس  
 میگوئیم اما بودن بدطین یعنی حسنین و حسین و دو فرزند از جنبد پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس برای آن دو وجه است یعنی ثبوت ابیت  
 حسنین ایها السلام برای حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نبی بر دو  
 وجه و جمیع است الأول ان ابن البنت له حكم الابن ولهذا يثبت  
 عيسى عليه السلام في بني اسرائيل وجه اول آنکه سیر نخست  
 یعنی نواسه برای او حکم سیر است و لهذا شمرده شد عیسی علیه السلام در فرزندان  
 یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی سیر مرثیم است و حضرت مرثیم از اولاد یعقوب  
 و لهذا عیسی از فرزندان یعقوب معدود گشت پس ثابت شد که سیر دختر در  
 حکم سیر است و الثاني الثبني فقد ثبت بطريق متعدد ان النبي  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا ابْنَايَ ووجه دوم نمیشود یعنی سیر  
 خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطرق متعدد که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود ایشان یعنی حسنین و حسین هر دو پس برین اندواز مؤیدات این حدیث  
 است آنچه امام احمد بن حنبل در مسند خویش وایت فرموده بیاننش این است  
 وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّدِيِّ عَنْ هَاشِمِ بْنِ هَاشِمٍ

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ ارْزُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ سَمَّيْتُهُ  
 حَرْبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ قَالَ ارْزُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ حَرْبًا  
 قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ الثَّالِثُ قَالَ ارْزُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ حَرْبًا  
 قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ ثُمَّ قَالَ إِنِّي سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْمَاءٍ وَلَدَ هَارُونَ شَبْرًا وَشَبِيرًا  
 وَأَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِي فِي الْكَبِيرِ وَالذَّارِقُطْنِي فِي الْأَفْرَادِ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ  
 وَابْنُ عَسَاكِرَ كُلُّهُمْ عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَخْرَجَهُ الْبَغَوِيُّ وَالطَّبْرَانِيُّ  
 عَنْ سُلَيْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلَهُ وَفِي الْقَامُوسِ شَبْرٌ كَقَمِيرٍ وَشَبِيرٌ  
 كَقَمِيرٍ وَشَبْرٌ كَقَمِيرٍ ابْنَاءُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ  
 أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ أَبِي اسْمَعِيلَ بْنِ سَعْدٍ وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ  
 عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَقَمِيرٍ وَشَبْرٍ وَشَبِيرٍ وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ  
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْهُ بِمَا نَمَيْدُ مِنْ فَرْزَنْدِ مَرَاچِهْ نَامِ دَاشْتِيدِ اَوْرَاكْفَتَمْ كِهْ نَامِ دَاشْتِيدِ  
 اَوْرَا حَرْبِ پَسِ فَرَمُودْ بَلَكِهْ اَوْ حَسَنِ سِتِ پَسِ هَرْ گَاهِ پِيدَا شَدِ اَمَامِ حُسَيْنِ كَفْتِ  
 بِنَامِيدِ اَلِپَرِ مَرَاچِهْ نَامِ دَاشْتِيدِ اَوْرَاكْفَتَمْ كِهْ حَرْبِ دَاشْتِيدِ اَمِ فَرَمُودْ بَلَكِهْ اَوْ حُسَيْنِ سِتِ  
 پَسِ هَرْ گَاهِ وِلَادَتِ يَانَتِ پَسِ سَوْمِ فَرَمُودْ بِنَامِيدُ مِنْ فَرْزَنْدِ مِنْ چِهْ نَامِ دَاشْتِيدِ  
 اَوْرَاكْفَتَمْ كِهْ نَامِشِ حَرْبِ كَرْدِهْ اَمِ فَرَمُودْ بَلَكِهْ اَوْ حَسَنِ سِتِ پَسِ فَرَمُودْ بَدِ سِتِ  
 كِهْ نَامِيدِ بِمِ اَيْنِ فَرْزَنْدَانِ رَا بِنَامِ هَامَايِ پَسِرَانِ هَارُونَ كِهْ بَزِيَانِ عِبْرَانِ شَبْرٍ وَشَبِيرٍ  
 وَشَبْرٍ سِتِ وَرَوَيْتُ كِهْ اَيْنِ حَدِيثِ رَا طَبْرَانِي دَرِ مَعْجَمِ كَبِيرِ وَدَارِقُطْنِي دَرِ كِتَابِ  
 اَفْرَادِ وَهَاكِمِ وَبَيْهَقِيِّ وَابْنِ عَسَاكِرِ هَمِهْ اَزْ عَلِيٍّ مَرْتَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَرَوَيْتُ كِهْ  
 اَيْنِ حَدِيثِ رَا مَحْيِ السَّنَةِ اَمَامِ بَغَوِيِّ وَطَبْرَانِي اَزْ حَضْرَتِ سُلَيْمَانَ فَارَسِي رَضِيَ اللَّهُ  
 اَوْرَا قَامُوسِ سِتِ شَبْرٍ وَرُوزَنْ لَقَمِ لَعْنِي لَفْتِ شَبْرٍ بَعْرَهْ وَبَايِ مَوْصُودِ مَشْدُودِ مَفْتُوحِ

وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ أَبِي اسْمَعِيلَ بْنِ سَعْدٍ وَرَوَيْتُ لِرِوَايَاتِ

و در آخر برای مماله و شش شیر بر وزن قمیتر فتح شین مجع و کسر بای موحده مخففه کلمتی بیا  
ثبناة تختانی و رای مملد در آخر و شش بر وزن محدث بضم سیم و فتح شین معجمه  
بای موحده مشدده مکسوره و رای مملد در آخر پسران هارون علیه السلام اند  
پوشیده نمائند که ازین روایات و امثال آنها مفرح میشود که حضرت محسن  
در حضور حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام صحیح و سالم پیدا شده مشرب بشرب  
تسمیه از زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیر المومنین  
کرم الله وجهه موافق عرف و عادت عرب که پسران خود را اسمی بنام اکابر مشهوره  
و رؤسای معلومه میکردند فرزندان خویش را بنام حرب که از مشایخ عرب بوده  
مسمی فرموده بودند و هرگاه تبدیل اسمی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد  
در یافت شد که نام فرزندان بنام رؤسای جاهلیت نباید گذاشت و لهذا حضرت  
ایشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنام های کبرای زبان فقرت و  
ایام جاهلیت مسمی نفرمودند بلکه با اسمی صحابه کبار و خلفای نامدار مسمی نمودند  
چنانچه ابو بکر و عمر و عثمان و غیره اسمای فرزندان جناب ولایت مآب با اتفاق  
علمائ ثابت و در کتب معتبره مروی است پس قیاس تسمیه بنام خلفا ک کبار  
بر نام حرب قیاس بمقابل نص است اما مقدمه ثانیه پس بیان نقل نیست و آما  
کوکلهما صرعتین لملاحظته صلی الله علیه و سلم فمن وجهن  
و اما بودن چنین دو آینه برای ملاحظه جمال با کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
و سلم پس بدو وجه است الاول من جهة السیاحة المطلقة اول از  
جست سیادت مطلقه است یعنی بحجت سیادت مطلقه که عبارت از سرانگی قیادت است  
چنین آینه جمال سید الکوین گردیدند و سندش اینست که کلمه می شود فقد اخرج النسب  
و الروایاتی و الاضیاء عن حدیقة و ابو یعلی عن ابی سعید و ابن مسعود

[illegible]





شعر کمال بالای کمال و از قبیل نور فوق نور تصور باید کرد و استثنائیکه در زیاده  
 حاکم و این جهان و غیر ایشان مذکورست محمول بر زمان نیست که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم نیز چنین استثناء در باب تفضیل خود فرموده اند پس این استثناء  
 برای مطابقت مرآت با مرئی ضرورست و بعد از آنکه رفع استثناء از مرئی  
 مرویست از مرآت هم رفع آن لابدیست تا مرآت مطابق مرئی باشد و تطابق  
 میان مرآت و مرئی از دست نرود و از فروع مطابقت و اتحاد مرآت با مرئی  
 است که ارشاد می شود وَ مِنْ مُتَفَرِّعَاتِ هَذِهِ الْمِرَآتِ أَنْ تَكُونَ مُحِبَّةً  
 مُحِبَّةً وَ بُغْضِهِمَا بُغْضُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا وَقَعَ فِي رِوَايَةِ  
 ابْنِ عَسَاكَرٍ وَغَيْرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ  
 أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ از جمله متفرعات این مرآتیتست بودن محبت  
 و دوستی حسنین علیهما السلام محبت و دوستی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بغض و عداوت ایشان بغض و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و آنکه و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیره از ابن عباس  
 رضی الله عنه که یک دوست دارد ایشان یعنی حسن و حسین را پس تحقیق دوست  
 دارد و مراو که یک دشمن دارد ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و این محبت  
 حسنین بعینه محبت بارشعول و دشمنی ایشان دشمنی بارشعول است و چون  
 دوستی و دشمنی بارشعول دوستی و دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسنین و دو  
 خدا و دشمنی ایشان دشمنی خداست و این معنی مثبت اتحادیست که فوق آن متصو  
 نباشد این بود بیان وجه اول مرآتیت که مبنی از اتحاد مبنی و سیرت محبت  
 سیارت مطالعه بوده اما وجه ثانی مرآتیت که مبنی بر اتحاد و صوشت آنرا باید شنید  
 وَ الثَّانِي مِنْ جِهَةِ مُشَاهَدَةِ الصُّوَرَةِ فَإِنَّهَا كَأَنَّا كَالْتَصَوُّورِ بْنِ كَعْلٍ

عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ فِي الظَّاهِرِ أَيْضًا وَدُومِ از جهت مشابهت صورت زیرا که  
 ایشان یعنی حضرت حسین بودند گوید و تصویر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 در ظاهر نیز یعنی چنانکه در سیرت و باطن مشابه و مانا به حضرت رسالت بودند و صورت  
 و ظاهر نیز مشابهت و مماثلت آن حضرت داشتند و سندان مشابهت است که  
 میفرماید فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَنَسٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَشَبَّهَ بِالنَّبِيِّ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي الْحُسَيْنِ أَيْضًا  
 كَانَ أَشَبَّهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس تحقیق روایت  
 کرد بخاری از انس که گفت بنویس چکس مشابه ترین مردم با بنی صلی الله علیه وآله  
 وسلم از حسن بن علی و گفت در حق حسین نیز که بود مشابه ترین مردم با رسول خدا  
 صلی الله علیه وآله وسلم یعنی حضرت امام حسن و همچنان جناب امام حسین علیهما السلام  
 اشبه الناس در صورت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التحية بودند و چون  
 تشبیه در روایت بخاری مصو بصورت اشجال و نیز اطلاق صیغه تفضیل بر هر یک  
 از حضرت حسین بن طاهر و هر دو هم اشکال بوده برای تفصیل اجمال حل اشکال لغرض  
 بحديث ترمذی می رود وَ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ مُفَضَّلًا التِّرْمِذِيُّ  
 عَنْ عَلِيٍّ كَسَامَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ أَشَبَّهُهُ بِرَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ الصُّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشَبَّهُهُ بِالنَّبِيِّ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا كَانَ أَشْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَروایت کرد این حدیث  
 را مفصل ترمذی از علی کرم الله وجهه و تصحیح کرد آنرا گفت حسین مشابه تر بود با رسول  
 صلی الله علیه وآله وسلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه وسلم  
 در چیز کم تر از صدر است یعنی در جهت فاقانی بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتانی بدن  
 حضرت امام حسین مشابهت تمام با رسول خدا علیه الصلوة و السلام داشتند پس حضرت حسین را

مجموعه چنین تصویر صورت حضرت رسالت و میراث جمال رسول خدا تعالی  
بودند که گویا صورت بسمی طینت محمدی دو حصه شده در راه خلقت هر دو نور دیده  
بنیوت جاوه ظهور یافته و بارقه شمع خورشید رسالت بر قمر استعدا این هر دو سلا  
و دو مان بنالت و جلالت از محاذات تمام در سیرت و صورت تافته و چون وسط  
بنیوت سیرت بنوی در شین جناب علی مرتضی و ذریه ظهور صورت محمدی و در شین  
حضرت زهرا بودند پس مجموعه این پنج تن که مجموع اس خسته هر یکی کامل و مکمل بر آمده  
و باب الامتياز نیا بینم غیر از اصلیت و فرعیات چیزی دیگر نمانده رنگی عجیب و بطور  
غریب از خلقت و اتحاد دارد که محبت و واداد این هیت مجموعی فرض عین برابر  
ایمان و موصل بدرجبعیت در روز قیامت بائی آخر الزمان باشد و قد لکن این  
کلام و خلاصه همین مراد است که ارشاد می شود و آخر آیه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى  
الرَّسُولِ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ سَلِّمْ اَخَذَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ احَبَّنِي وَ  
احَبَّ هَذَيْنِ وَ اَبَاهُمَا وَ اُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ قَالَ  
هَذَا اَحَدُ نِصْبِكَ وَ بَرَا وَ تَرَنَّمِي بِدَرَجَتِكَ نَسِيبُ خَدِصِ صَلَاحِ عَلَيْهِ  
وَ اَلَمْ يَكُنْ لَكَ نِصْبٌ وَ اَمَامٌ حَسَنٌ وَ اَمَامٌ حُسَيْنٌ رَأْسٌ فَرَمُود نِسْبَةٍ دُوسْت دَار دَر  
دُوسْت دَار دَر این هر دو را و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در  
درج من و در قیامت و گفت ترندی که این حدیث منکر است پوشیده نماند  
که منکر در اصطلاح محدثین حدیثی را گویند که راوی غیر ثقة بر خلاف ثقات  
روایت کرده باشد و این از اقسام احادیث صفا نیست لیکن چون تروت  
دیگر ثقات مانند ابن حبان و امام حنبل تقوی در ثبوت و وثوق پیدا کرده این  
حدیث حسن قابل اعتماد گشت لهذا استناد بآن بکار رفت و اشارت بدین جماع  
و اتحاد است آنچه جناب مصنف علامه علیه الرحمة در رساله عز و الاقتباس از مجمع مسلم نقل فرمودند

خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاةً وَعَلَيْهِ هِرْطُ مَرْحَلٍ مِنْ شَعْرِ سَوْدَ  
نَجَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ  
فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌُّّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا بُرِّدُ اللَّهَ لِيُذْهَبَ  
عَنْكُمْ الرَّحْصُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَ كُمْ كَطَهْرٍ لِبَرُونَ أَمَدٍ بِمَنْبَرِ خَدِصِ صَلَاسِ  
عَلَيْهِ وَالْهَ وَسَلَمَ زَنَانَهُ وَقَتِ صَبَحَ وَبَرَانِ حَضَرَتْ كَلِيمِي بُوْدَنْقَشِ كِهْ شَكْلِ كِهْ جَاوَهْ  
شْتَرِازَانِ پیدَا بُوْدَازِ مَوِی سِیَاهِ پَسِ آدِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ پَسِ دُخْلِ كِرْدِ اَوْرَادِ  
کَلِیمِ پَسِ آدِ حُسَيْنِ پَسِ دُخْلِ كِرْدِ اَوْرَادِ اَوِ پَسْتَرِ فَاطِمَه پَسِ دُخْلِ كِرْدِ اَوْرَادِ پَسْتَرِ آدِ  
عَلِي پَسِ دُخْلِ كِرْدِ اَوْرَادِ پَسِ خَوَانْدِ آیه تطهیر کِه تَرْجُمَه اش اِیْنِسْتِ جَزَا اِیْنِ نِیْسْتِ  
کِه مِیخَوَاهِ خَدَا اِی تَعَالٰی تَا بِیَرِ دَا زِ شَمَا پِلَی بِی رَا اِی اِهْلِیْتِ پِغْمَبِرِ وَا کِ سَا زِ شَمَا  
بِیَا کِی تَامَمِ تُو شَمِیْدِه نَمَانْدِ کِه تَفْسِیرِ آیه تطهیر شَرَحِی وِلِیْسْتِ دِرْ کَلَامِ خَوَاهِدِ کِه اِیْنِ عَجَالِ  
مُشْمَلِ اَنْ نَمِی تَوَانْدِ شَدَا اِمَّا اِنْجِه اَعْتِمَادِ رَا قِمِ الْحَرْفِ سِتِ اِیْنِسْتِ کِه ذِلِ نَفْسِ  
اِیْنِ حَضَرَاتِ قَادِسَه زِلْوُثِ کِبَا اِیْرِ وِصْغَا اِیْرِ عَمْدِی وَا خِلَاقِ دُوسْمِیَه بَا طَنِی بَا کَلِیْطِیَا کِ  
وِصَافِ سِتِ وِیْتِرِ دِرْ رِسَالَه عَزِیزِ الاَقْبَا سِتِ اَمَانِی مَلْکِ فِیْلَمِ عَلِی تَزَلِ مِنْ السَّمَاءِ  
لَمْ یَنْزِلْ قَبْلَهَا فَبَشِّرْنِی اِنْ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ سِیْدَا شَبَابِ اِیْلِ الْجَنَّةِ وَا اِنْ فَاطِمَه سِیْدَه  
نَسَا وَا اِیْلِ الْجَنَّةِ رَوَاهِ اِبْنِ عَسَا کِرْدِ اَمَدِ پَشِشِ مِنْ فَرَسْتَه پَسِ سَلَامِ کِرْدِ بَرِ مِنْ فِرْوَدِ  
اَمْدِ اَزْ آسْمَانِ کِه فِرْوَدِ نِیَا دِه بُوْدِ پَشِشِ اَزِ اِیْنِ بَا زِ پَسِ مَرْدِه دَا وِ مَرَا پَا اَنکِه حُسَيْنِ وِیْنِ  
سَرْدَارِ نَوْجَوَانَانِ بَهْشْتِ اَنْدِ تَحْقِیْقِ فَاطِمَه سَرْدَارِ زَنَانِ بَهْشْتِ اَنْدِ بَا یَدِ دَانِسْتِ  
کِه اِیْنِ حَدِیْثِ مَبْشُتِ سِیَادَتِ مَطْلَقَه بَرَا اِیْ حُسَيْنِ بَرِ مَرْدَمَانِ بَهْشْتِ وِ بَرَا اِی حَضَرَتْ  
زَهْرَا بَرِ زَنَانِ جَنَانِ بَدُونِ هَسْتِنْدَا سِتِ وَا اِیْنِ صِرَاحَه اَنْ اِشَارَتِ سِتِ کِه  
بَا لَکَ دِشْتِ وِیْتِرِ دِرْ اَنْ رِسَالَه اِسْتِ اِنْ الْحُسَيْنِ وَالْحُسَيْنِ هِمَا رِیْحَانَتَا اِی مِنْ الدُّنْیَا  
رَوَاهِ التِّرْمِذِی هَرِ آیه حُسَيْنِ وِیْنِ دُو کُلِ بَاغِ مِنْ اَزْ دُنْیَا هَسْتِنْدِ اِیْنِ کُلِ مَرَا وِ نَفَرَه

من از باغ دنیا غیر احسن و حسنین دیگری نیست و نیز در آن سال هست لهذا آن  
 انجای و انبیا بنی الله انی احبهما و احب من حیتهما رواه الترمذی این دو کس  
 یعنی حسن و حسین دو لبه آهن اند و دو پسر دختر من اند بار خدا یا هر آینه دست  
 سید ارم ایشان را پس دوست دارد ایشان را و دوست دارد کسی را که  
 دوست دارد ایشان را و هرگاه دعا رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم  
 مقرون با جابت است در دوست داشتن خدای تعالی حضرات حسنین  
 و دوست داشتن این ارتباطی نیست و از لطائف این حدیث است که من  
 ابنیت و محبوبیت حسنین برای حضرت رسالت علیه الصلوٰة و التحیة و محبوبیت  
 حسنین و محبت حسنین برای خدای تعالی هر دو واقع شد و نیز در آن سال که است  
 صدق الله و رسول الله انما اموالکم و اولادکم فترکتکم انظرتم الی الیهین الصائین  
 میثیان و غیر آن فکم اضیع حتی قطعتم حدیثی و رفعتم رواه احمد و الترمذی  
 و این ماجه و الی و الی و الی است فرمود خدا و رسول و جز این نیست  
 که اموال و اولاد شما سبب زایل شدن شماست نظر کردم بسوی این دو طفل یعنی  
 حسن و حسین که میرفتند و می لغزیدند پس صبر کردم تا قطع کردم سخن خود  
 را و برداشتم آن هر دو را یعنی روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام  
 تشریف آوردند و بای مبارک اینها در رفتار لغزش میکرد و چنانکه مبارک ابروین  
 افتند و آیه بر بدن شریف ایشان رسد چون این حالت را آن حضرت  
 در انجای خدای تعالی مشاهده فرمودند بغیر شفق از دست ضبط برآمده خطبه گذاشتند  
 هر دو صاحبزاده را بکنار گرفتند ازین مقام شفقت و محبت حضرت رسالت پر  
 گرد نیست که چه قدر این تمام ایشان حضرت حسنین داشتند و با اینهمه شورش

در این حدیث  
 که در این حدیث  
 که در این حدیث  
 که در این حدیث



گیتی دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس از اعطای بالکلیه است  
 و از جمله تهذیب اخلاق آن حضرت علیه السلام است که روزی بر سندانامست  
 جلوه فرما و کرد اگر دموالی و اهلای چون باله کرد و قمر دور نما بودند که مردی از کفار آمد  
 و پرسید که رئیس مجلس کیست و نام چیست فرمودند که نعم حسن بن علی آن مرد  
 گفت که همان علی که مرد خو غوار و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملائم به نشان  
 اسد السد غالب چا ویده هرزه درائی را به نهایت رسانید و حضرت مجلس گرامی  
 ابرام چنین مهنوات خرافات مهات از دست ضبط بر آمده خو استند که بتاویب  
 آن بی ادب پر دازند که آنجناب سر بال تعظیم مقتضای خلق عظیم متوجه حالش  
 شده ارشاد کردند که از نظر گرفتار و اطوارت پیدا است که ربخی دارمی و بصیبت  
 گرفتاری اگر گیر سینه طعام لذیذ حاضر و اگر نشنه آب سرد موجود و اگر دومی بد  
 نشست باو ایش پر دازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و حمایت تو سازم  
 چون آن مرد همچو سخنان دلا و نیز شکر ریز و بقایه کلمات زهر آفرین و خشونت انگیز خود  
 گوش کرد و گفت که الحق تو پسر علی ولی اللهستی که قانع باب خیبر و بدر و صبی میز  
 و بدولت اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و فدائیان با اختصاص گردید و ازین شرم  
 نقل و حکایات بجایست که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت سریه  
 موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرو و کان و فائده رضی  
 الله عنه سَنَةِ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ عَلَى أَزْجِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ  
 أَوْ فِي الْآخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ وَبُودَ وَفَاتَ شَرِيفَ آن حضرت رضی الله عنه  
 سال چهل و نهم از هجرت بنا بر قوی ترین اقوال غره ربیع الاول یا در آخر صفر و همین  
 مشهور است یعنی تقبیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ بست و هشتم  
 و بعضی نوشته اند که پنجم ربیع الاول سَنَةِ نِجَاهٍ از هجرت وفات یافتند و سَنَةِ

این کلام را  
 در کتاب  
 تاریخ  
 نوشته اند



مَوْنِهِ أَنْ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْهُ بِلَيْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَلْبَسٍ سَمِيَّتُهُ يَا غَوَايَ زَيْدُ  
 بْنُ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ زَيْدٌ مَضْمِنٌ لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَفَعَلَتْ فَمَرِضَ الْحَسَنُ  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَجَعَلَتْ جَعْدَةً إِلَى زَيْدٍ  
 سَأَلَهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَ مَا فَقَالَ إِنَّا لَمْ نَكُنْ كَرَضًا لِحَسَنِ أَفَرَضَاكَ  
 لِنَفْسِنَا فَصَارَتْ حِمْنٌ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ  
 الْمُبِينُ وَسَبَبُ وَفَاتِهَا أَنْ بُوْدَكَ زَوْجَهُ أَوْجَعَهُ وَخَرَّ اشْعَثُ بْنُ قَلْبَسٍ نَهْرَ  
 دَاوَادِ وَأَبَا غَوَايَ زَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَبُوْدُ زَيْدِ كِهْ وَعَدَهُ دَاوِدَ بُوْدُ جَعْدَهُ رَابِعًا  
 اَيْنَ كَارِ بَانِيكَ تَزَوُّجِ خَوَاهِدِ كِرْدَا وَاپسِ جَعْدَهُ كِرْدَا نِجِي زَيْدِ خَوَاسْتَه بُوْدِپسِ  
 بِيْمَارِ شَدَ حَضْرَتِ اِمَامِ حُسَيْنِ تَا چهل روز پسِ وفاتِ يافتِ پسِ فَرَسْتَا دِجَعْدَهُ  
 شَخْصِي رَا بِطَرَفِ نَزِيدِ وَنِجَوَاسْتِ وَفَايِ اِنِجَهْ وَعَدَهُ بَاوِ كِرْدَه بُوْدِپسِ كَفْتِ  
 زَيْدِ رَا مَاصِي نَبُوْدِپسِ بُوْدِنِ تَوْبِشِ حُسَيْنِ آيَاپسِ چِگونَه رَا مَنِي بَا شِمْ بُوْدِنِ  
 تَوْبِشِ خُوْدِپسِ كَشْتِ جَعْدَه اَز جِلْدِ كَسَانِيكَ زِيَانِ كَارِ دُنْيَا وَآخِرَتِ سَتِ اَيْنِ  
 زِيَانِ كَارِي هِمَانِ زِيَانِ كَارِي سَتِ ظَاهِرِ وَكَانَ كَرَضُهُ اَلْاَسْهَالُ اَلْكَبْدِي  
 وَتَقَطُّعُ الْاَمْعَاءِ وَبُوْدِ بِيْمَارِي اَنْ حَضْرَتِ اسْهَالِ كَبْدِي وَپَارَهْ پَارَهْ شَدِنِ  
 رُوْدِهَا تَعْنِي نِهْكَامِ اِجَابَتِ دِسْتِهَا پَارَهْ هَايِ جَلْدِ رُوْدِهَا بَرِيدَه شَدَهْ نِي بَرِآئِدِ چَانَكِه  
 شَخْصِي بَرَايِ عِيَادَتِ اَنْجَنَابِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَفْتِ اَنْ حَضْرَتِ چُونِ اَز بَيْتِ اَلْخَلَاءِ  
 بَرِآئِدِنْدِ فَرَسُوْدِنْدِ كِهْ جَلْدِ مَنِ پَارَهْ پَارَهْ شَدَا اَنْ شَخْصِ گُوِيْدِ كِهْ مَنِ اَنْ پَارَهْ هَا رَا اَمْلَهْ  
 كِرْدِمِ وَدِيْدِمِ كِهْ فِي الْوَاقِعِ قَطْعَاتِ جَلْدِ بُوْدِنْدِ وَكَمَا حَضَرْتَهُ الْوَفَاءُ اَهْ حَاءِ  
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ اَيُّ اَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ  
 ثُرَيْدٌ قَتَلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لَنْ كَانَ صَاحِبِي لَدِي اَظُنُّ اَللَّهَ  
 اَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَاِنْ كُوَيْكُنْهُ مَا احْبَبُّ اَنْ تُقْتَلَ مِنِّي بَرِيًّا

تَقَالِ لَقَدْ سَقَيْتُمْ مَعَادًا وَمَا سَقَيْتُمْ مَرَّةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ كَاهِر  
 حاضر شد و اروافات بیاورد امام حسین رضی الله عنه پس گفت ای برادر من کیان تو  
 این حرکت کرد یعنی کدام کس تر از هر داد گفت میخواهی قتل اورا گفت آری گفت بهتر  
 اگر قاتل من همان است که من گمان میدارم البته خدای تعالی سخت ترست بر  
 او در انتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقیست برای گرفتن انتقام کافیست  
 و اگر نیست او در واقعه که با و گمان نداشت دوست نمیدارم که بکشی با انتقام من  
 یگانه ای را بگو گفت که هر آنچه بجهتق نوشانیده شدم زهر چند بار و نه نوشانیده شدم  
 هیچ بار سخت تر از این بار پوشیده نماند که داعی بر اعراض از یقین و تشخیص قاتل  
 اموری چند است اول چون مناسط شهادت ستر به بر خفا و اشتباه بوده قاتل را  
 هم بعضی گمان و اختلاف گذاشتند تا ازین جهت نیز این راز در پرده باشد شیاع  
 اظهار و ابراز برین شبستان ننماید دوم اخذ قصاص از امور است که بحکم شرع  
 حرم و احتیاط را در آن مدخلی تمامست تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع یقین و درین  
 قاتل امضای آن جایز نیست سوم طی کش از تحقیق و تمییز قاتل دلیل بر کمال  
 حلم و کظم غیظست چه اگر نقص و لغتیش بکار میرفت تعیین و تشخیص قاتل من  
 حیث الشرح ممکن الحصول بود پس دست از انتقام کشیدن و پهلوانه اخذ قصاص  
 در نور دیدن کار همین حضرات است که شائبه از اغراض نفسانی و حیلت پاک  
 طغیان در روز الست باقی نگذاشته اند و الاکتف نفس از انتقام با وجود قدرت کائنات  
 دشواری که چه جا عوام از دست خواص هم سر بخام آن منعذرت و آنچه از شدت  
 نوشانیدن زهر این باره نسبت بهرات سابق ارشاد شد کنایه مایس از حیات ایما  
 بقرب وفاتست چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که امیر المومنین حسن علیه السلام  
 را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکرد و بار ششم کار گرفتند و در حلیه ابو نعیم

از عمیر بن اسحاق مروزیست که من و شخصی دیگر در مجلس موت حضرت امام حسن علیه السلام  
 برای عیادت رفیقتم فرمود که ای فلان چیزی از من بپرس عرض کردم که در نیجات  
 عمری پرسیدن نمی توانم همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید  
 راوی گوید که آن حضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده و فرمودند که آنچه پرسید  
 پرس که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاعت جواب کجا پس فرمود که  
 مرا چند باره زهر داده اند و این بار کار گرفتارند که پاره های جگر من بریده می افتد  
 پس راوی گوید که من روز دیگر بخیریت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت  
 اجتماع دست و جناب امام حسین علیه السلام بر سر بالین آن حضرت نشسته است  
 از قائل میفرمایند الی آخر الروایه که اتفاقاً گذشت و نیز روایت کرده اند که آن حضرت  
 علیه السلام بخواب و یک گویا میانه چشم او قل می افتاد احد مکتوب است چون  
 این خواب را پیش سعید بن السائب بیان کردند گفت که زمان وفات جناب  
 امام حسن قریب رسیده المختصر هرگاه وقت رحلت قریب آمد جناب امام حسین  
 وصیت فرمودند که من از عالیشان خواسته ام که چون من بمیرم قبر مرا در خانه خود  
 جادید و عالیشان با من وعده کرده است پس بعد وفات من جنازه مرا پیش نه  
 رسول خدا علیه الصلوٰه و الثنا ببرد و از عالیشان دستوری خواهد آورد اگر اجازت  
 دهد مرا در جوار قبر محمد بن دفن کند و می دانم که مردم نمی امتیاز این کار را خواهند گذاشت  
 پس با ایشان نزاع کردن نشاید و باید که جنازه مرا در بقیع بزنند و ما بخانجی دفن کنند  
 و چنان بود وقوع آمد که هرگاه حضرت امام حسن علیه السلام بشکست بدای حق گفت  
 جناب امام حسین بخیریت عالیشان رفته دستوری خواست عالیشان گفت که خوب است  
 که حسن در بخانجی دفن شود و چون انجمن بگردان رسید خبر روز و جبهه تدفین در راه افتاد  
 که انجمن مدفون کردن ندا و پس جنازه آن حضرت از دفن رسول خدا علیه السلام

والله وسلم به التبع بردند و در قبه عباس پهلوی قبر فاطمه بنت اسد جده آنحضرت  
 مدفون گردید و کسی از بنی امیه بر جنازه آنجناب حاضر نشد مگر سعید بن العاص  
 که آن زمان امیر مدینه بود و با جازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و خلاصه در مقام  
 همین قدر است که بقلم رفت اما تعیین سنین عمر شریف و تشخیص زمان ولادت پس  
 نیست که رشاد میشود و کان محمد الشریف خمسة وأربعين سنة  
 و سنة أشهر إلا أياماً وقد ولد النصف من شعبان سنة ثلاث  
 الهجرة على الصحيح وقيل في رمضان و بود عمر شریف او پهل و پنجسال و شش ماه  
 که کسی که از روزها و تحقیق پیدا شد پانزدهم شعبان سال سوم از هجرت بتروا  
 صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده نماند که در زمان ولادت حضرت امام حسن  
 علیه السلام و همچنان در وقت وفات آنجناب اختلاف است و لاری آنحضرت  
 نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان سال سوم از هجرت  
 و وفات آنجناب بر قول مختار و راه بیع الاول نوزدهم شعبان و نوزدهم شعبان  
 مذکور و مشهور است و هشتم ماه صفر سال پهل و نه هجری است و سنین عمر شریف پهل  
 و پنجسال و شش ماه چند روز کم بر روایت صحیح است پس اعتبار سنین حیات متقنه  
 ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم شعبان و تاریخ وفات روز پنجم بیع الاول می افتد  
 تا پهل و پنجسال و شش ماه کسی که محاسب است آید و موید اینست آنچه گفته اند  
 که عمر شریف آنحضرت پهل و پنجسال چند ماه بوده هفتم سال در کنایه حضرت  
 رسالت علیه الصلوة و التحية پرورش یافتند و سی سال در ظل حمایت پدر بزرگوار  
 یعنی جناب شاه ولایت جا داشتند و هشت سال چند ماه دیگر فقط در کفایت  
 حضرت رسالت زندگانی کردند و اینها ما تین بالشیء أدلة الشریة  
 التي تضمن لها الشهد إلا کبر اینست آنچه مشایخ خود به شهادت کرده



وگویند که چون نامه نرید بولید بن عقبه رسید مروان مشورت کرد مروان گفت که  
 حشیم بن علی و عبدالرحمن بن ابی بلر و عبدالسد بن عمر و عبدالسد بن یزید اطلب کن این چهار  
 کس و درخواست بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این چهار تن را گردن بزن  
 تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول بیعت حلف نوزد و ولید مشورت  
 مروان را ضی نگشت و گفت که من پس فاطمه و پس ابوبکر و پس عمر و پس زبیر را  
 کشتن نمیتوانم آنحضرت گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید آنجا  
 جماعه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر در ساری ولید گذاشته  
 تنها پیش او رفتند ولید برآه تعظیم درآمده عرض مضمون نامه نرید نموده در خوا  
 بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کردند که من بیعت نرید نخواهم کرد  
 که او فاسق و دائم انحر و ظالم است گویند که مروان خبیث از شرارت  
 خود باز نیامده و دست از خبیثا طینت برنداشته بولید گفت که ای امیر  
 حشیم را بی اخذ بیعت مگذار که بار دیگر بر او قدرت نیابی او را ورنه باید در  
 تابعیت کند و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرما تا خلیفه از تو راضی شود  
 ولید گفت و یک یا مروان مرا بکشتن حشیم میگوئی اگر شرق و غرب عالم  
 به من بخشد من هرگز قصد خونش نکنم مروان بعد از این خاموش ماند و  
 آنجناب از آنجا برخاسته مراجعت بخانه ساخته بقصد روانگی بطرف مکه معظمه  
 برداختن چنانچه ارشاد میشود وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رِيْعَ خَلَوْ  
 مِنْ شُعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ وَاقَامَ بِهَا وَرَوَانُ شَدَّ حُسَيْنَ يَسُوعِي مَكَّةَ  
 بتاریخ چهارم شعبان پس دخیل شد بکه واقف است گرفت در آن و چون خبر  
 خروج حضرت امام حسین از مدینه منوره و وصول بکه معظمه را مصاد و دیار  
 گردید و مردم اطراف و جوانب برین سانحه وقوف یافتند اهل کوفه با طاعت

والقیاد آنجناب اتفاق کرده نامه با علی سبیل التواتر و التعاقب متضمن طلب  
ارسال اشتند چنانچه بیانش می رود و لکن وصل الخبر الى اهل الكوفة  
اتفق منهم جمع کثیر و کتبوا الى الحسين عليه السلام يدعونهم  
اليهم و يمدون له بالقيام بين يديه بانفسهم و اموالهم و بالخوا  
في ذلك و تناهت اليه نحو مائة و خمسين كتابا من كل طائفة  
و جماعة فسئل اليهم ابن عمه مسلم بن عقیل و حشمتهم على نصرته  
و حمايته و هرگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شدند ازینجا جماعت کثیر بودند  
نامه با نجیست امام حسین بضمون طلب آنحضرت و بذل جانها و اموالها و در  
جهد و شگداری بحضور آنجناب و مبالغه نمودند درین باب و پی در پی رسید  
آنحضرت قریب صد و پنجاه نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف  
ایشان پس عمر خود مسلم بن عقیل را و ترغیب و تاکید فرمود آنرا بر نصرت و حما  
او با جمله کوفیان بالحال تمام نامه های متواتر و قاصد های تشکاتر طلب  
حضرت امام حسین علیه السلام فرستادند و در خصوص اصرار و استبداد  
زیاده تر بکار بر بردند و گویند که نامه اخیر که به دست معتمدی از اهل کوفه رسید  
عبارتش این بود للمؤمنین بن علی من شیعته و شیعته ابیه علی امیر المؤمنین السلام  
ما بعد فان الناس يتظرونك و لا راى لهم غيرك فاعجل العجل یا بن رسول الله  
و السلام عليك و رحمة الله وبركاته یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند  
و ایااعت و القیاد دیگری سوای آنجناب منظور ندارند ای پسر رسول خدا  
خود را زود بی برسان و یایان را از بند انتظار و اربان چون استدعا  
کوفیان در باب طلب زیاده از حد گذشت آنحضرت خود هستند که از خای عفا  
غمت بانصوب فرمایند عبد الله بن عباس و دیگر اجداد اصحاب که در کوفه مخطوب بودند

ما گفت نمودند و گفتند که انجواهی الکوئی لایوئی بیوفائی اهل کوفه ضرب امثل  
 و مشهور در عالم است قول و فعل سکنه آنجا اصلاً قابل اعتماد نیست آخر بعد قال  
 و مقال قمریافت که آن حضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلین خویش  
 با لطف روانه کنند چنانچه برادر عمر و مسلم بن عقیل را به نیابت خود فرستادند  
 فرمودند و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریر  
 و ترغیب نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم بکوفه بگوش بگوش شنیدنی عهد  
 کوفیان بخیم انصاف دید نیست فلما وصل مسلم الکووفه نزل فی  
 دار المختار بن عبید و بایع الصلین علی یدیه خلق کثیر اکثر  
 من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلک التعمان بن بشیر و الی الکووفه  
 من جانب یزید و کان صحاباً فهداه الناس علی ذلک لکن  
 اکتفی بحجز التمهید و لم یعرض لاحد پس هرگاه رسید مسلم  
 بکوفه فرستید در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حستین را بر دست او خلق  
 بسیار زیاده از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر  
 که حاکم کوفه از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار  
 لیکن گفتا نمود مجروح تهدید و متعرض نکشت برای هیچکس جملاً چون مسلم بن عقیل  
 داخل کوفه شده به خانه مختار بن عبید لقفی خست اقامت کشاد مردم کوفه هجوم  
 آورده بیعت بر دست او نمودند چنانکه نوبت از دوازده هزار درگذشته کار  
 به سوره هزار و بر و ایتی بستی هزار و بر و ایتی به چهل هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم  
 کوفه که مردم را برین ماجرا و قوفن یا فیه بحسب ظاهر کار بند تهدید و  
 تحویل نه با شمار اعراض و اغراض متعرض حال جدی از سبائین نکشت  
 بلکه در باطن معاون و مددگار حضرت مسلم بوده بهمانی ترغیب مردم بر بیعت



و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان بر همه کس نمایان شد بعضی از  
 بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسعایت و شکایت نعمان  
 پیرا ختنه چنانچه می فرمایند فکتبَ مُسْلِمُ بْنُ يَزِيدَ الْحَضْرِيَّ وَعُمَارَةَ  
 بْنَ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ إِلَى يَزِيدَ مُخْبِرَانِهِ عَنْ أَمْرِ مُسْلِمٍ وَمَيْلِ  
 أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيْهِ وَتَغَافُلِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْهُ. پس نوشت  
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه بسوی یزید در حالیکه خبر و اسیر  
 این هر دو او را از امر مسلم میل الی کوفه بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از ولایت  
 مسلم بن یزید حضرمی و عماره بن ولید بن عقبه حال و رو و مسلم کوفه و رجوع  
 مردم بنجد است او برای اطلاع یزید نوشتند و از تغافل نعمان بن بشیر او را  
 خبر داد کردند فعزل یزید النُّعْمَانَ وَوَلَّى مَكَانَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ  
 زِيَادٍ وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ فَيَجْهَدُ عَبْدُ اللَّهِ مِنَ الْبَصْرَةِ  
 إِلَى الْكُوفَةِ وَدَخَلَهَا لِيَاكُمِنَ الْجَهْمَةُ الْبَادِيَّةُ فِي لِبَاسِ  
 أَهْلِ الْحِجَازِ وَأَوْهَمَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَتَقَبَّلَهُ  
 النَّاسُ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَمَشَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ  
 قَالُوا أَمْرٌ حَبَابُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِمْتَ خَيْرٌ مَقْدَمُكَ  
 حَتَّى دَخَلَ دَارَ الْأَمَارَةِ. پس مغزول کرد یزید نعمان را و حاکم گردانید  
 بجای او عبید الله بن زیاد را و بود او حاکم بر بصره پس سامان سفر کرد  
 عبید الله از بصره بسوی کوفه و داخل شد در الوقت شب از طرف بیابان  
 بلباس حجازیان و دروهم انداخت مردم را باینکه حسین است پس استقبال  
 کردند او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و رفتند پیش ایشان او گفتند  
 هر چه باد ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدن پس خاموش ماند بن یا

تا آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را مخفی مبارک چون مردم کوفه بعد از احتیاجیت  
 در انقباض و اطاعت مسلم بن عقیل کو شعیبه داعی بر طلب حضرت امام حسین  
 علیه السلام گردیدند و آن حضرت نیز بعزم الطواف عنان از کوفه بکوفه خیمه  
 و خیمه آمد و در اطراف و جوانب اشهر را یافته گویند که یزید بدربار افتابان  
 سانچو بکار خود حیران و مشوره طلب از ندیمان گشت مشاوران بدآل چنان  
 اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق از دست مارت بلکه بنای این سلطنت  
 و حکومت از هم شکست پس صواب دید آنست که نعمان بن بشیر از حکمران کوفه  
 مغرول و شخصه دگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را با اعوان و انصار او  
 بکشد و بیخ فتنه و فساد را بالکلیه بر کند آخر بعد رو و تبعیض قرار دادند که این کار  
 غیر از دست عبید الله بن زیاد سر انجام نیابد یزید این زیاد را که حاکم بصره بود  
 بامارت کوفه و عراق مقرر کرده باو نوشت که زود از و خود را از بصره بکوفه  
 رسانده مسلم بن عقیل و مبارکان و متابعان او را بکشد و از حسین طلب بیت  
 مانماید اگر او قبول بیعت کرد بهتر والا او را نیز بکشد چون نامه یزید بنام  
 ابن زیاد رسید برادر خود را قائم مقام خود به بصره گذاشته بالفور عازم  
 کوفه شد تا آنکه بقایا رسید سپاه خود را در آنجا گذاشته و از راه فریب  
 خود را بلباس حجازیان آراسته و عمامه بپوشیده و بر اشری نشسته با حدود  
 چند انداهی که قافله حجازی آمد در تاریکی شب میان نماز شام و عشا بکوفه آمد  
 و مردم کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را  
 امام حسین پنداشتند و با استقبالش پرداختند و سلام کردند و مهربان  
 گفتند و پیش پیش او رفتند و این زیاد و قتل سکوت بلبان گفته هیچ نمی گفت  
 تا آنکه داخل و اما الامانه گشت و این همه بجای آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او

خبردار نشوند و دفعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد و دفع او نکردند فلما اصبحت  
 جمع الناس و قرء عليهم منشور الايالة و هددتهم و حذرهم  
 عن مخالفة يزيد و فرق جماعة مسلم بقبوة التذبير و اختفى  
 مسلم في داره ابني بن عروة پس هرگاه صبح شد جمع کرد ابن زیاد مردم را  
 و خواند بر اینها سند ماموست خود را و تهدید و تخذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت  
 یزید و متفرق گردانید جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم و خانه ابی  
 بانی بن عروه یعنی یحیی و تهدید اسمانی و تخویف زبانی ابن زیاد جماعتی را بیان حضرت  
 مسلم متفرق گردید و مسلم خود را بخانه ابی بن عروه پیرده اختفا کشید فاذا رسل  
 عبید الله محمد ابن الاشعث مع فوج الى داره فأتوا بها في بن  
 عروة فحبسه و حبس جميع رؤساء الكوفة عنده  
 في القصر و اتى الخبر مسلما فنادى شعاره فاجتمع معه ازبوع  
 الفا و احوال القصر پس فرستاد ابن زیاد محمد بن اشعث را بانوجی بسو خانه ابی  
 بن عروه پس آوردند او را پس قید کرد ابن زیاد او را و محبوس نمود و جمله رؤسای کوفه را نزد  
 خود در قصر و رسید این خبر به مسلم پس از داد و اخصان رفیقان خود را پس جمع شدند  
 او چهل هزار مردم را حاطه کردند گرد قصر یعنی چون ابن زیاد ابی بن عروه و دیگر رؤسا کو  
 درگاه از قصر خود محبوس کرد حضرت مسلم بدایت ایحال اخصان و رفیقان خود را جمع نمود  
 باجمعت چهل هزار کس محاصره قصر بیداد بن زیاد نموده فامر عبید الله الاسدي من  
 رؤساء الكوفة ان يكلموا عسائينهم ويردوهم عن رفاقة مسلم فكلواهم ففروا  
 كلهم و امسى مسلم في حصن فكلما انضطاط الظلام ذهبوا و لك ايضا و بقي  
 و حذرهم پس امر کرد ابن زیاد اسیران را که از رئیسان کوفه بودند با اینکه  
 بفرمانند عزیزان و رفیقان خود را و باند دارند اینها را از رفاقت مسلم پس

فمانند اسیران عزیزان خود را پس متفرق گشتند همه اینها و شام کردند و مسلم  
 در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد  
 باقی ماند پس هرگاه پیدا شد تیرگی شب رفتند ایشان بهم و باقی ماند مسلم  
 تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماند بعد از آن چون  
 شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند و  
 گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه تکبیر افتتاح گفت  
 پانصد کس اقتدا با او کردند و چون سلام در داد یک کس را ندید و درین تر  
 فرصت همه هارفتند و مسلم را تن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک  
 قصر ابن زیاد رسید و دید که مردم از همراه او گریخته اند از آن جمله قریب  
 سه صد کس باقی ماند حیران شده چپ و راست نگاه میکرد و می گفت که اینها  
 ما کجا میرود و از آن هم دو دوازده کس باقی ماند از نگاه فرمود که ای اهل کوفه خطوط  
 متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله بآمد نمودید چون یک دو قدم دیگر  
 رفت هیچکس با او نبود فَتَرَدُّدَ فِي الطَّرِيقِ فَأَتَى مَنْزِلَ امْرَأَةٍ  
 فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَتْهُ وَادَّخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا پس آمد و رفت میکرد  
 مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد پس آب نوشانید  
 آن زن مسلم را داخل کرد او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت را  
 تنها گذاشتند و همه با گریختند مسلم در راه سر آید تنها میگشت و ازین طرف  
 با نظر میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که طوطی  
 نام داشت او را طلب آب فرمود آن زن او را آب نوشانید و داخل خانه  
 خود نمود وَكَانَ ابْنُهَا مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَاسْطَلَقَ  
 فَأَخْبَرَ مُحَمَّدًا وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عَبْدَ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ

عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ صَاحِبُ شَرْطٍ وَفَحْلُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَأَحَاطَا  
 بِالذَّارِ وَبُودَ پسران زن مولی یعنی غلام آزاد محمد بن اشعث پس رفت  
 او و خبر کرد محمد را و خبر کرد محمد عبید اسد را پس فرستاد ابن زیاد عمرو بن حرث  
 کو تو ال شهر و محمد بن اشعث را پس محاصره کردند این هر دو خانه را یعنی هرگاه  
 طوعه مسلم را بخانه خود جاداد از اتفاقات قضا و قدر پس طوعه که چیله محمد بن  
 اشعث بوده مولای خود را از حال مسلم خبردار کرد و آن کس هماندم پیش  
 ابن زیاد رفته سر کلافه این راز و انمود ابن زیاد و بجز در یافت این حال  
 کو تو ال شهر که عمرو بن حرث نام داشت و محمد بن اشعث را برای گرفتار  
 مسلم فرستاد ایشان با جماعه کثیره رفته خانه طوعه را که حضرت مسلم در آن  
 سکونت داشت محاصره نمودند و داعیه گرفتاری مسلم کردند چون حسیّت  
 شجاعت بنی هاشم نهان نشستن در خانه گوارا نکرد و نخواست مسلم را بیسیف  
 يَقَاتِلُهُمْ فَأَنَاهُ فَفَحْلُ بْنُ الْأَشْعَثِ بِالْأَمَانِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَيْدِ اللَّهِ  
 فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَآلَفَى حَبَشَتَهُ إِلَى النَّاسِ وَصَلَبَ هَانِيًا وَكَانَ  
 ذَلِكَ لَيْلَتِ خُلُوفٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ الْهَجْرَةِ  
 وَقَتْلَ عُبَيْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا وَأَبْنَاهُ هَيْمَةَ ابْنِ مُسْلِمٍ أَيْضًا مَعَهُ  
 پس برآمد مسلم با شمشیر خود در حالیکه جنگ میکرد با آنها پس پیش آمد محمد بن اشعث  
 بآنان پس آورد مسلم را بسوی بن زیاد پس او گردن زد او را و انداختن  
 او را بطرف مردمان و بردار کشید بانی را و بود این واقعه سوم ذی حجه سال  
 شصتم از هجرت و کشت ابن زیاد و محمد را بر اہم هر دو پس مسلم را با او گویند که چون  
 این حرث کو تو ال را بن اشعث سر طلقه لایاب جدال با جماعت فحست کس  
 خانه طوعه را محاصره نمودند مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاصره

اگر چه که در چند انکه بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را به چنم سیاه فرستاد و اینست  
 دانست که نخل بیخ بنی هاشم کار این جماعت نیست بر او خلع پیش آمده آنها را مانع و  
 مسلم را از مقابل باز داشت و مسلم بن حنظل و محمد و ابراهیم پسران آنحضرت را همراه گرفته و پیش  
 ابن زیاد برد آن سر آمد شقی قبل از رسیدن مسلم نزد او و ابان را حکم داد پس هر وقت  
 مسلم داخل روزه شود گردنش نزد و سرش از تن جدا سازند چنانچه از رقیان ابن  
 زیاد انچه و راست شمشیر نکشیده در دم در روزه استاده بودند مسلم ناگاه که از گرد  
 گردنش زدند و سرش از تن جدا کرده پیش مردمان انداختند و گویند که تا اینکه مسلم داخل قصر  
 ابن زیاد میشد شغول تملیل و تسبیح بود که ریه بنا آتش بیند و بدین توینا بالحق و انت غیر الغافلین  
 می نمود که وفقه شریعت شهادت چشید و زنت اقامت از او فنا بدایع  
 کشید بعد از آن محمد و ابراهیم پسران مسلم را نیز کشتند و دانی بن عروه را  
 کشته بردار کشیدند و سرهای این بطله را بر نیزه کشیده در کوفه دید  
 گردانیدند و این سانحه سوم و سیج سال شصتم از هجرت اتفاق افتاد تمام شد  
 این دوستان حال ابراهیمای حال حضرت امام حسین علیه السلام در وانگی  
 آنحضرت از یک بطرف کوفه رسیدن بکر بلا و مبتلا شدن با انواع کربلا  
 گوش فرا باید داشت و فی ذلک الیوم خرج الحسین من مکه الی  
 الکوفة و قیل کان حروجه یوم الذریعة و در آن روز یعنی سوم  
 ذیحجه که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه شد حسین از یک بطرف کوفه و بعضی  
 گفته که بود روانگی آن حضرت روز تروییه یعنی هشتم ذیحجه و کان سبب  
 حروجه آن مسلم بن عقیل کان قلک کتبت الیک بکلمتین  
 قدومه و بود سبب روانگی آنحضرت اینکه مسلم بن عقیل با جمل تمام شیشه  
 تا و بالتماس قدم او مخفی نماند که پیرن مسلم بن عقیل بکوفه رسیده و با سا

غطای آنجا بر دارت بردوش و طلقه اطاعت بگوش کشیدند تا آنکه زیاده  
 بر چهل هزار گس و نخل دایره بیت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب  
 امام حسین علیه السلام از آنکه بکوفه شدند حضرت مسلم خدایت جناب امام شریف  
 که اهل کوفه قبول بیعت نموده و همه یاتن باطاعت و انقیاد و در داود در گرد  
 انتظار قدمینیت از و نشسته اند لهذا آنجناب تقصیر غم روانی از آنکه  
 بکوفه فرمودند و کما جَعَزَ بِالْحَدُوجِ مَنَعَهُ هَاجِرٌ عَبَّاسٌ وَ ابْنُ  
 عَمْرٍ وَ جَابِرٌ وَ ابْنُ سَعِيدٍ نَاحِلٌ رَیٌّ وَ ابْنُ وَاقِدٍ الْکَلْبِيُّ  
 فَلَمَّا تَمَتَّعَ بِمَنَعِهِمْ وَقَالَ اِنِّي سَمِعْتُ اَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ  
 اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اَنْ کَيْتَا تُشْخَلَّ بِهٖ مَلَكٌ  
 قُلَا اَکُوْنُ اَنَا ذَلِکَ الْکَلْبُ و هرگاه جناب امام حسین علیه السلام تبه  
 سامان سفر فرمود منع نمود او را ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعید  
 و ابو و اقد لثی پس باز ماند از باز داشت ایشان گفت بدستیکه مشیچام  
 از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود  
 هر آینه گویندی باشد که کعبه بان حلال گرد پس نباشم من آن گویند  
 پوشیده نماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام غریت کوفه بهت  
 فرمود اجله اصحاب که در مکه معظمه حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند چنانچه  
 عباس گفت که ای حسین از حرم مکه که خانه خداست مرو و بر قول کوفیان  
 اعتماد کن نمیدانی که باید و برادرت چه کردند و اگر تو باز نمایی اهل عیال  
 خود را همراه بر و من میترسم که مبادا تو کشته شوی و زنان و کودکان تو اسیر  
 بلا شوند و نیز گفت که مرا گمان است که ترا همچو عثمان میان زنان و دختران  
 بکشند چون عرض ابن عباس جاب عرض قبول نیافت ابن عباس بدوین شد

و گفت و احبیب الدن و یای یای که اسیت و نیز عبد الدن بن عمر از غریت کوفه منع نمود  
و گفت که ای حسین بر قول و فعل اهل کوفه غره مشو و از مکه بسوی کوفه بیا و با جمله جابر و  
ابو سعید خدری و ابو و اقدلیشی و دیگران هر کس که حسین را آواره سفر کوفه دید منع کرد  
آخر کار چون سبالغه و اصرار مانعین از حد در گذشت حسین در جواب کشف راز  
فرموده ارشاد کرد که من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوٰة و الثنا شنیده است  
که گویند می در یک گشته شود که بسبب آن حلت کعبه گردد پس من میخواهم که من  
همان گویند باشم یعنی شفعی را در یک گشته شدنش موجب بجز متی کعبه شود پس  
من دوست ندارم که در یک گشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ مگر  
و ترجمه صلوات و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث  
مذکور عبد الدن نیز بر بوده که او را در یک گشته شدن و این سفک و باعث بر آسمان  
کعبه شد و هر چند این کشت و خون بجز و ظلم واقع شد لیکن چون منجر به تنگ  
کعبه گردید جناب سید الشهدا علیه النجیة و الثنا بحال حرم و احتیاط و مراعات آب  
کعبه گواران کرد که قتلش موجب آسمان کعبه شود و درین مقام سختی است ظاهر  
که با وجود اشعار و اخبار از واقعه شهادت که از سید الشهدا بطور آمد گو بطریق جزم  
و یقین نباشد بلکه صحابه مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابو سعید خدری و غیر  
ایشان چرا افتاد از رفاقت و معیت حضرت حسین فرموده فقط بر منع خروج از  
مکه و رفتن بکوفه اکتفا و زبیده اظهار خیر خواهی نمودند و همراه نرفتند و جواب این  
اعضال متنبی بلفصیل است که بسط در کلام خواهد و نیز اندیشه شایسته نقیب نسبت  
به بعضی او بام در ربط و ضبط تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تنزه از لوث  
نقص افتاده پس طبعی کشف از تفصیل نموده بالا جمال این قدر گفته می شود که معلوم  
یستحق نموده که در همین سفر آنچه مقتضای فضا و قدر است از قوت بغفل خواهد آمد

نخستین خط



بعد از آنکه این عباس که عظمت و جلالت شان شان باتفاق ثابت و متحقق است  
 باوصف انجمن بطنون خاطر خود تقاعد از رقابت کردند و با وجود قلق مفارقت  
 و گریه های بانی همراه نرفتند هر عذر یک برای ایشان قرار داده شود همان عذر  
 را از جانب دیگران هم قبول باید کرد آنحضرت جناب امام حسین علیه السلام سوم  
 و پنجم بروایت صحیح و نیز بعضی ششم و پنجم روز ترویج با بعد و دی از اهل بیت  
 و شیعیان و موالیان که میانش میشو و از که روانه کوفه شدند و سار  
 مع انثنین و ثمانین نفساً من اهل بئته و شیعته و موالیه فسمع فی انحاء  
 النظرین یقتل مسلماً و یفرق جماعته فصر بالرجوع فقال بنو عقیل  
 و الله لا نرجع حتی نصیب بئارنا او نقتل فقال الحسنین لا خیر فی  
 الخویة بعد کفر و روانه شد حسین با جمعیست هشتاد و دو کس از اهل بیت  
 و یاران و غلامان خود پس شنید در اثنای راه خبر قتل مسلم و انتشار جماعت او  
 پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخورید باز نخواهیم  
 تا آنکه با انتقام ریم یا کشته شویم پس گفت حسین که بهتری نیست در زندگی  
 بعد شما یعنی چون آنحضرت با بعد و دی از اهل بیت و یاران و غلامان از که  
 بعزم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر شهادت مسلم بن عقیل و بدعت  
 کوفیان و تفرق جماعت ایشان اصفا نموده غم مراجعت بکند کرد که پس از  
 عقیل قسمتها یاد کرده باتفاق گفتند که ما معاودت نمی کنیم و بگونه میرویم تا  
 انتقام خود و قصاص مسلم از دشمنان بگیریم یا خود بان کشته میشویم یا نجیب  
 بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل اگر شاد کردند که لطف زندگی  
 بعد ازین نیست که شما همه با کشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت  
 امام حسین علیه السلام را در راه با جماعه حبیب پوش فرزدق شاعر ملاقات کرد و

و احوال کوفه پرسید و فرمود که زبان من در آن وقت مرده می‌اشت  
 که کلام کردن نمی‌توانستم لهذا با اشاره گفتم که بکوفه مرو و بجا روان شو و گویند  
 که چون فرزند شایع بن حضرت حسین ملاقات کرد و دست آنحضرت پیوست  
 آنجناب پرسید که ای ابافراس از کجایم آنی گفت از کوفه فرمودند که بکوفه  
 ملاطفت کند آشتی گفت که دلمای مردمان با تو گذشتیم و شیرامی ایشان بانی است  
 و قضا و قدر اندر آسمان نازل است و الله فعل ما شایا حضرت حسین در جواب گفت  
 که قضا را باز نتوان داشت بالجمله چون پسران عقیل سنگ راه مراجعت شدند  
 حضرت حسین متوجه عراق شد چنانکه میفرمایند فَقَدْ سَارَ نَحْوَ الْعِرَاقِ حَتَّى إِذَا  
 كَانَ عَلَى مَرِّ حَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَلَقِبَهُ الْحَزْبُ بِزَيْنِ بْنِ أَبِي  
 وَمَصَّاهُ الْفُتَّارِ مِنَ اصْحَابِ بْنِ زِيَادٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَعْدَ انْجَا  
 رِوَانَهُ شَدَّ بِطَرَفِ عِرَاقٍ تَأْتِيهِ رَسِيدٌ بِجَايٍ كَدُّ وَنَثَلٍ لُبُودِ الْكُوفَةِ بَسْ مَلَأَتِي  
 كُشْتٌ بِالْوَحْدَةِ مِنْ يَزِيدٍ رِيَا حِيٍّ وَهَمْرَاهُ وَبُودُنْهُ رَسُوَاسِ مَسْلُحٍ مِنْ هَمْرِيَانِ  
 ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ قَدْ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ  
 وَأَمَرَنِي أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدِمَ بِكَ إِلَيْهِ وَأَنَا وَاللَّهِ كَارِيٌّ  
 فَمَا يَمْلِكُنِي الرَّجُوعُ إِلَى الْكُوفَةِ وَلَا سَبِيلٌ إِلَيَّ مُفَارَقَتِكَ بِگفت  
 حُزْبُ حُسَيْنٍ كَمَا بَنِ زِيَادٍ فَرَسْتَادَهُ هَسْتِ مَرَابِسُومِي تُو وَحَكْمُ كَرْدِهِ هَسْتِ مَرَابِسُومِي  
 جَدَانْشُومِ اَزْ تُو تَأْتِيهِ مَرْتَرَانْزِدَاوُوسِنْ نَجْدِ اَزْ زَيْنِ كَلَرِ كَرَاهَتِ كُنْدُوامِ  
 پَسْ نَسْتِ مَحْكَمِنْ هَمْرَا بَزْ كُشْتِ بَكُوفَهُ وَنَهْ رَاهِ بَسُومِي جَدَايِ تُو لَعْنَتِي چُونِ حَرْبِ  
 يَزِيدِ رِيَا حِيٍّ دَرِ اَثْنَائِي رَاهِ بَا حَسْبِ حُسَيْنٍ دَرِ خُورْدِهِ گُفْتُ كِهْ مَرَاهِرْ خِنْدِ ابْنِ زِيَادِ  
 بَاهِرِ اَرْسُوَاسِ مَسْلُحِ بَرَايِ مَرْتَرَانْزِدَاوُوسِ هَسْتِ لِيَكِنْ اِنْ مِنْ رَاضِي بَا نَسْتِ  
 كِهْ تَرَا كَرْتَارِ كَرْدِهِ پَشِشِ ابْنِ زِيَادِ رَسَانْهُمُ وَابْنِ هَمْنِي تُو اَنَمْ كِهْ تَرَا كَرْدِهِ هَسْتِ جَعَرْتِ

کوفه نماید فقال له الحسين اني لهما قدّم هذا البكد حتى انيني كنت  
 اهله وقد مت علي رسلهم وانتم من اهل الكوفة فان دمت  
 على بيعتكم دخلت مصركم والا انصرفت فقال له الحزب والله ما علم  
 هذه الكتب ولا الرسل ولا يملكني الرجوع الى الكوفة فلا افارقك  
 حتى اؤدّم بك اليد و طال الكلام بينهما پس گفت با حشین علیه السلام  
 که من نیادم باین شهر تا رسید بن نامه ای اهل آن و نیامد پیش من ایلمی  
 ایشان و شما از اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قائم باشید بر بیعت خود و در ایام  
 بشهر شما و گرنه باز گردم پس گفت حبابا ما حشین که بخدا من نمیدانم این نامه ها را  
 و نایلم چنان را و نیست ممکن مرا باز گشت بکوفه پس نیکدارم ترا تا آنکه بیرحم ترا  
 پیش این زیاد و در از شد سخن میانه هر دو با جمله چون حربن نیز در ریاحی سبب  
 آمد خود بخیریت حضرت امام عرض نمود آنجناب در جواب ارشاد فرمودند که من  
 از خود عازم کوفه نشده ام بلکه کوفیان <sup>مرا</sup> نامه ها و قاصد ها فرستاده با صرا و مبالغه  
 تمام مرا طلبیدند و شما که آمده آید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و برقرار بماند  
 بیعت خود باشید رخت غمیت بشهر شما می شوم و الا امر حجت بوطن خود می کنم  
 حزن بخبری خود از ترقیم نامه ها و ترسیل قاصد ها عرض داشته گفت که اکنون باز گشت  
 من بکوفه بدون بردن جناب نزد این زیاد ممکن نیست و گویند که اولاً حربه  
 و اگر داشت حضرت امام راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است به جانب  
 که خواهند بروند من بکوفه می روم و پیش این زیاد عرض میدهم که حشین با من  
 ملاقی نشد و بطرفی دیگر رفت که درین حال نامه بن زیاد بنام حربین مضمون  
 رسید که در اسیر کردن حشین تقصیری نکنی و الا بنرا مبتلا گردی که تحمل آن  
 نتوان کرد و بعد از آن حربال خود ترسمید که اگر سواران این زیاد که همراه ما ستند

عرض ماجرا نماید خداوند که از دست جور این زیاد پرسروفت مایه برود باز  
مبالغه در بردن آنجناب نزد این زیاد و بکار برده تا آنکه از طرفین کلام بطول  
آنجامید و سلسله سخن از جانبین در از کشید قصد کوتاه چون حضرت امام  
رضی حرور یافت عنان غریت از کوفه بر تافت و سائق و قائم قضا و قدر  
کشان کشان آنجناب را بکر بلا انداخت حالا این واقعه شنیدنی و کار گذار  
تقدیر وید نیست فَاخْرَفَ الْحُسَيْنُ عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ  
وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْحَرَمِ سَنَةَ اِحْدَى وَبَسْتَيْنَ وَمَتَا  
نَزَلَ سَأَلَ عَنْ اسْمِهَا فَقِيلَ هَذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ  
مَوْضِعٌ كَرِبَ وَبَلَاءُ فَنَزَلَ الْيَوْمَ وَحَطُّوا لَهُ نُفَالًا وَنَزَلَ الْحَرُّ وَ  
قَبَالَهُ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ پَس بَاز گشت حسین  
از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در آن بتاریخ دوم محرم سال  
شصت و یکم و هر گاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفته شد که این مقام  
ست که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جای کرب و بلاست پس فرود  
آمدند قوم و انداختند بار بار او فرود آمدند و لشکر او مقابل حسین رضی الله عنه  
بنزدین کربلا و تر جمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید  
حربن نیز پدید ریاحی بطریق خیر خواهی عرضه داشت که اینک نوح و گره فرستاد  
این زیاد میرسد جناب را میگذارد که شب شب کوچ کرده به جانب و گره روند  
چنانچه آنجناب کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون سپیده ببحر رسید  
دید که بهمان زمین کربلا وارد دست و گویند که این معامله تا هفت شب اتفاق  
افتاده که هر شب راه میرفت و باز و صبح خود را بنزدین کربلا می یافت تا آنکه  
کار بجایی رسید که شتر انرا می زدند از جای خود حرکت نمی کردند پس چار و ناچار

به تقاضای مثبت کردگارها نجات اقامت گشوده طرح مقام انداخت و  
 همین که پنج در زمین میزدند و بنیرم از دخت میگردیدند خون از زمین و دخت  
 گل میکرد و بشایده این حال فرمود که از اینجا رفتن نمی توانم که جای موعودین  
 و مشهد و قتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین  
 بکر بلا رسید و خواب دید که آنحضرت علی السعد علیہ وآلہ وسلم با جماعه ملائکه  
 آورده حسین را و کتاک گرفتند و فرمودند که ای فرزندان من میدانم که دشمنان  
 قصد کرده و در صدد کشتن افتاده اند ایشان از شفاعت من در قیامت  
 محروم اند و نزدیک است که خدای تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را  
 برای تو آراستد و پدر و مادر تو منتظر است پس آنحضرت علی الصلوٰۃ  
 دست بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعط الحسین صبراً و اجر الحسین از خوا  
 بیدار شد و بر اهل بیت خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و گریه اتانید  
 و انا الکیه راجعون بزبان رانند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین  
 علیه السلام بر زمین که بلا و کوفه گروش این زیاده رسید آنچه از دست جوش  
 بوقوع آمد آنرا بایشید فکتب عبد الله کتاباً الی الحسین کتبا  
 الی بیعه یزید فلما ورد الکتاب علی الحسین فقرأه و الفاه  
 وقال للرسول ما له عندي جواب فرجع الرسول الی بن زیاد  
 فاشتد غضبه و جمع الناس و جهز الحسا کراً و صبراً مقدراً  
 عمر بن سعد و کان ولاءه الری و اعما لها و کتب له فاستغفر  
 من خروجه الی قتال الحسین قال له ابن زیاد اما انت  
 تخرج و اما ان تعید علینا کتابنا بنو لیس الی الری و اجمع  
 و تعقد فی بینک فاختر و لایة الری یسترنوشت علیه

کتب  
 حسین  
 بن  
 علی

کتب  
 حسین  
 بن  
 علی

کتب  
 حسین  
 بن  
 علی

نامه حسین برای طلب بیعت نیرید پس سرگاه رسید نامه پیش حسین پس خواند  
 آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه را نزد من جواب  
 پس باز گردید ایلمچی بسوی ابن زیاد پس سخت شد خشم او و جمع کرد مردم را  
 و سامان کرد لشکر را و تجویز نمود سردار لشکر عمر بن سعد را و بود ابن زیاد  
 که حاکم کرده بود ابن سعد را بر ولایت رومی و اضلاع آن و نوشته بودند  
 برای او پس استغفار نمود ابن سعد از خروج خود برای جنگ حسین گفت  
 با ابن سعد این زیاد که یا خروج کنی برای جنگ حسین و یا باز دهی ناراستند ما  
 که بگویم رومی و اضلاع آن بتو داده ام و نشینی در خانه خود پس اختیار  
 کرد ابن سعد ولایت رومی را بجملا چون ایلمچی ابن زیاد ناکام گشته عوف بن قیس  
 پیش او گرد و ناله غصب ابن زیاد رو باشتاد آورده سری با سگاشید  
 و بچو رسن سوخته بر خود چیده در بن محاربه حسین افتاد و جمع مردم و سامان  
 لشکر برای جنگ نموده ابن سعد را که عامل رومی و اضلاع آن ساختن بود  
 طلبید تا مقتدره الجیش گشته پسر کردگی لشکر از پی قتال بکربلا روانه شود  
 و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استغفار نموده خود را یکسو  
 کشید و خواست که بمقاتله و محاربه حسین نرود که ابن زیاد با و نوشت که  
 ای ابن سعد یا حسین خروج بکن و برای جنگ او برو یا از حکومت ری  
 دست برداشته سندی که بنموده ام آنرا استر و نهاد در خانه خود و حسین  
 پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار کرده استر او سندی که حکومت ری  
 و موقوفی ازان گواران ساخته بقبول حکم ابن زیاد پرده حجت و طلع اسل  
 قِتَالِ الْحُسَيْنِ بِالْفَسَاكِیَ فَمَا ذَاكَ بَنُ زِيَادٍ جَهْرُ جُمُوشِهِ  
 إِلَى أَنْ يَجْمَعَ عِنْدَ كَهْمِ بْنِ سَعْدٍ لِمُتَّحِنٍ وَ عَشْرُونَ أَلْفًا مَا يَكُنْ

استغفار طلب  
 معاف نمودن  
 مکرر می

فَارِسَ وَرَاجِلَ فَكَرُّوا شَاطِئَ الْفَرَاتِ وَحَالُوا بَيْنَ الْمَاءِ  
وَبَيْنَ الْمُسْتَيْنِ وَاصْحَابِهِ وَكَانَ أَكْثَرُ الْخَارِجِينَ يَحْتَالُ  
فَدَّ كَانُكُهُ وَبَايَعُوهُ وَبَرَأَ مِنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ بِرَأْيِ قِتَالِ حُسَيْنٍ بِالشَّكْرِ بِإِسْمِ  
ابْنِ زِيَادٍ تَهْنِيزَ الشَّكْرِ وَسَامَانَ فَوْجِ بَرَاءِ ابْنِ سَعْدٍ سَيَكِرُ تَأْأَنُكَ مَجْتَمِعٍ وَفَرَاهِمُ  
نَزْدِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَسْتُ وَوَهَرَ كَسِ اسْوَارِ وَبَادِيَةِ بَسِ فَرُوْدَ آدَنْدَ بَرَكَنَ رَهْ آبِ  
فُكْرَاتٍ وَحَاطِلُ شَدْنَدِ دَرِيَانِ آبِ حُسَيْنٍ وَاصْحَابِ وَوَبُودَنْدَ الْخَرْجِ خَرُوجِ كَنْزِ  
بَهْجَنَكِ اَوَكْسَانِيكَ بِحَقِيقَتِ نَامَةِ بَا نَوْشَتَنْدَ وَبَعِيتَ بَا وَنَمُودَنْدَ لَعْنَى ابْنِ سَعْدِ  
بَطْمَحِ حَطَامِ دَنِيوِي دِينَ رَا بَدِنِيَا فَرُخْتَه وَذُخْرُهُ نَكَالِ وَوَبَالِ اخِرُوِي آندَ  
بِقَامَةِ حُسَيْنِ بَرَأَدَ الشَّكْرِ شِيَهَا كَرُو ابْنِ زِيَادٍ حُسْرَانِ نِهَادِ بِي وَرَهْ  
نَوَجَهَا بَرَاءِ كَمَكِ ابْنِ سَعْدِ مِفْرَسَتَاوَأَنُكَ ابْنِ سَعْدِ بِاجْمَعِيَّتِ بَسْتُ  
وَوَهَرَ اَرِ بِيَادَه وَسَوَارِ مِفْتَحِ مَحْرَمِ دَرَكِرِ بَلَا سَيِدَه حَاطِلِ مِيَانِ الشَّكْرِ حُسَيْنِ وَشَطْرِ  
فُكْرَاتِ كَرُو دِيْدَه بَرَكَنَارِ آبِ الشَّكْرِ فَرُوشِيْدِ وَصَرَفِ آبِ رَا از الشَّكْرِ حُسَيْنِ بَارِ  
وَهَشْتَه عَصَه بِرَآخْجَنَابِ تَنَكِ سَاخْتِ چَنْدَانُكَ چَه جَايِ يَارَانِ وَموَالِيَانِ  
صَفَارِ وَكِبَارِ اَلْبَيْتِ سَاقِي كُوشِ وَتَفْطِيعِ رُوزِ مَحْشَرِ مَحْتَاجِ بَرَاءِ يَكْفِطْرَهْ آبِ  
وَاَزِ شَنْكِي بَنِيَابِ وَدَلِ سِيْنَهْ بَرِيَانِ وَكِبَابِ كَشْتَنْدَ دَرِ نِيَا لَتِ يَزِيْدِ  
هَدَانِي كِه اَزِ الشَّكْرِ يَانِ حُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ بُو دِنْجِ مَسْتِ اِمَامِ مَظْلُومِ عَرْضِ شَسْتِ  
كِه اَكْرُ فَرَمَانِ رُو دِ بَپِشِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتَهْ هَسْتَجَا زَتِ آبِ كَنَمِ اَرِ شَاوَشْدَ كَلَاخْتِيَا  
سَتِ چُونِ يَزِيْدِ هَدَانِي نَزْدِ ابْنِ سَعْدِ رَفْتِ بَاوِ دَرِ خُورِ وَبَسَقَتِ بِهْ سَلَامِ  
كِه شَعَارِ اِسْلَامِ سَبْتِ نَكْرُو ابْنِ سَعْدِ خَطَابِ بَا يَزِيْدِ هَدَانِي كَرُو دَهْ كَفْتِ كِرَا سِي اِدِرِ  
هَدَانِي تَرَكِ سَلَامِ چِرَا كَفْتِي آيَا مِنْ سَلَمَانِ نِيَسْتَمِ وَفَرَاوِيْرِ سَلَامِ اَلْمُهَيِّ شَنَامِ  
يَزِيْدِ هَدَانِي جَوَابِ دَاوَكِهْ وَايِ بَرَا سَلَامِ تُو كِه دَعْوِي سَلْمَانِي يِ اَلْمُهَيِّ وَخُسْرُو جِ

بر این رسول و اولاد بتول نموده که بقتل ایشان بسجده و تشنه برای خون اینها نشسته  
 و فرات دریای ست که سنگ و خوک از آن آب میخورند حسین بن علی و برادران  
 و فرزندان و زنان اهل بیت و طهارت از تشنگی جان بلب دارند و تو آب  
 از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا و رسول را می شناسم و شما نمی شناسید  
 گفت که ای یزید بیدانی همه راست گفتی لیکن چه کنم که دل من را نمی بگذاشتن  
 حکومت ری و اضلاع آن نمی شود پس یزید بیدانی مرا جبت کرده حقیقت حال را  
 بخبر مت حسین عرض نمود و ما ناچار این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی و  
 خلاصه اش اینک شخصی از اهل عراق بخبر مت ابن عمر از طهارت خون پشه رسید  
 گفتند که عراقیان از خون پشه می پرستند و فرزندان رسول را کشتند و خوش  
 حلال هستند و من بگوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 میفرمود و بهما رجایا بنی الدنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد  
 حسین بن علی علیهما السلام از مقام خود برآمده و بر روی ایشان بایستاد  
 و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان بنید  
 که من کدام و نسب مرا بیان کنید و در دلهای خود تامل کرده بگوئید که شما  
 را بختن خون من و تهک حرمت من درست است یا نیست و من پدر  
 و خربنی شما نیستم و فرزندان غیرم رسول خدا نیستم آیا حمزه سید الشهدا عم  
 من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سید  
 شباب اهل البیت نفرموده و دیگر از فضائل مناقب خود بیان فرموده و حجت  
 بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون شکریان ابن سعد آب را بر شک  
 حسین بنید نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ گرفتند حسین بن علی با بن سعد  
 نوشت که از سه کاری که اختیار کن یا مرا بگذار تا بکار بروم یا اجازت ده که دست



غزیت بیشتر دگر کشم و آنجا به نشینم یا مرا پیش یزید بفرست ابن سعد جواب داد  
 که باش تا باین زیاد بنویسم چون باین زیاد مایه فساد نوشت از تهدید می این  
 کرد که اگر حسین دست به بیعت یزید گذارد بهتر و آلا او را باید کشت و من ترا  
 برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که هنگامه قتال با و کرم کنی و آلا  
 بجای تو دگری میرسد چون نامه ابن زیاد باین سعد رسید همانوقت صفت  
 آراست و لشکر را بمقالبه درست کرد و گفت که امی حسین من بسیار خواستم  
 که تو بیعت با یزید کنی و من به خون تو مبتلا نه شوم این کار سر انجام نیافت  
 اکنون آماده جنگ باید شد و نیز گویند که چون لشکر ابن سعد آب فرات را  
 پس پشت گرفته فرود آمد و خمیه گاه چشمتین را گستان بوده آب هرگاه که منع کردند  
 چاه ها کند میزند تا بمقتاد دست کاویزند آب نیافتند ابلهیت نبوت و دیگر  
 یاران و موالیان و دو اب از تشنگی بیتاب شدند و از خشکی کام احدی اطفال  
 گفتار نماند و با اشاره سخن می گفتند و با تیم نمانی گذارند چون بیطاعتی بر زبان  
 و کوکان از حد در گذشت حسین عباس بن علی را باتنی چند برای آوردن آب  
 فرستاد نیز پدیان نگذاشتند که آب بگیرد عباس را مجروح کردند و همراهیان  
 او را کشتند عباس زخمها خورده بخیمت حسین رسید و بزبان حال گفت که  
 بجز آب شمشیر آبی نصیب ما شدنی نیست و بعضی روایت کرده اند که خیمه حسین  
 در صحرا استاده بود شخصی بخیمت آن حضرت حاضر شد و دید که آنجناب مشغول  
 بتلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه وارد این موضع  
 شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدها فرستادند و ما را طلب میدند  
 و این زمان تشنه خون من شده اند و اکثر از خارجین بقتال من کسان می کشند  
 که دست به بیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول است که چون حسین

این سختی گذشته نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی یاد میکرد می گریست  
 که وقت رحلت فرموده بودند که اسی حسین از سفهای کوفه و اعموان آن میزد  
 باشی و بر اقوال ایشان خروج نکنی که موجب نفست پریشانی تو گردد و در ترجمه  
 طبرسیست که حسین در خیمه آمد و حرم محترم نصیحت فرمود و امر به ما برت نمود  
 زنان بگریه درآوردند حسین زنان را از گریه منع کرده نظر بجانب آسمان برداشت  
 گفت که خداوند اتمیدرانی که بیعت با من کردند و باز عهدش گسستن باری تو  
 و او من از ایشان بستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که  
 آنچه بر شما بود گردید و بشرط خدرست بجا آوردید شما اندک آید و ایشان بسیار  
 شمار از بیعت خود برون کردند و هر طریقی که خواسته باشید بروید و من از جان خود  
 نا امید شدم همه با غم داشتند که این از ما نخواهد شد که ترا در دست اعدایان  
 روز سیاه مبتلا بگذاریم و جان خود بسلامت بریم فردای قیامت پیش جدت  
 چه نکریم ما همه جانهای خود را پیش تو فدایم کنیم پس بضمون این شعر شعر

گردست دهد نهر احسانم | در پای مبارکت فشانم | همراهیان خضر  
 که هست چست بستند و دست از حیات خود بستند و منتظر شهادت شدند  
 که لشکر ابن سعد مقابل درآمده آماده کارزار گردید پس انچه اتفاق افتاد آنرا  
 باینند فلما یقین ان القوم قاتلوه احرأصحابه فاحتفروا  
 حفرة شديدة بالحندي حول الحسكر وجعلوا لها جهة  
 واحدة يكون القتال منها وركب عساكر ابن سعد  
 واحد قوا بالحسين ورحقوا واقتلوا پس هرگاه به یقین دانست  
 که هر این جماعه ابن سعد قاتل خواهند کرد با او امر فرمود اصحاب خود را پس  
 ساختند شکری شبیه خندق گردانید و اگر دشمنان را دیدند برای آن جهت

که باشد قتال آن درین حال سوار شدند لشکریان ابن سعد و نرغه کردند لشکر  
 حنین را و هجوم نمودند و شروع جنگ ساختند یعنی چون حنین منطلقه  
 داشت که لشکریان ابن سعد دست از تفرغ باز نهند و مرابی جنگ نمی گذارند  
 اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند و داد و شجاعت داده کسب شهادت  
 نمایند پس یاران آنجناب بپنجه گری کردند اگر دشمن شبیه بخندق ساختند و بر  
 آن راهی داشتند که همان راه برای جنگ بر آیند و کارزار نمایند و همین که اصحاب  
 حنین این سامان کردند سواران ابن سعد خیمه گاه حنین را حلقه نموده جنگ  
 پیروختند و هنگامه قتال کرم ساختند پوشیده نماند که چون و هم محرم رسید  
 و صبح عاشورا از افق مشرق محیبت و سیدان سعد شکر آراسته صف بمقابل  
 جنگ کشید جناب سید الشهدا علیه التحیه و الثنا بعد از ادای نماز صبح بر چهار نشسته  
 و بر لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و لغت مصطفی صلی  
 علیه و آله و سلم خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای مردمان ببینید  
 که ترسایان نشان سیم خمر عیشی را تقطیع می کنند و جهودان اگر اثری از آثار  
 موسی می یابند آنرا عزیز میدارند و منکله پسر دختر پنجبر شما هستم که بقتل من  
 بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرزند خود خوانده است  
 و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صد قصاص  
 او دشمن جان من شد یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن می نمایم یا دیگر  
 مطالبه دارم که برای آن عرصه بر من تنگ کردید من بگذریم منوره برگزید  
 نه نوشته بودم مرا آنجا نگذاشتید بلکه آدم رسولان و طلب من فرستادید  
 و نامه ها نوشته تیر و شمار رسیدم با من عذر کردید و نقض عهد نمودید چون این  
 خطبه خواند یکس باب ندا پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شمار این

جمعی نیست و انشراح بخوابانید و بر اسب سوار شد و صف بپا راست تا ایشان را بکشد و گویند  
 که مردی از لشکر ابن سعد عبد الله نامی که در حقیقت عبد الشیطان بود و سپه راجولان و اورد  
 بمیدان و غافل آمد و دید که آتشی بر گرد عیال اطفال حسین بر شش کرده اند تا کسی بخانه و بخت  
 که احمی حسین بشارت با و ترا به آتش دنیا پیش از آتش آخرت آتجناب و در حق او دعائی به  
 کرد و همان دم باجی آتش در گوی افتاده و او را بدان نندق پر آتش انداخت آخر آن  
 ناری در میان آتش بسوخت بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز شدند این  
 طرف و کس بمقابل بر آمدند و آن نیز و کشته بهنم سیاه رسانند و گویند که هر گاه مبارزی  
 بر جنگ لشکریان ابن سعد میخیزند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و مولیان را نشمسیکند  
 و می گفتند که یارب سول الله از انبیا آن کس هم زنده و سلامت ترا جنگ میگذاریم با او  
 ابن سعد یافتند که همراهیان حسین را برگ نهاده اند بمقابل فردی فردی از عده جنگ توان  
 لهذا بمقابل یک کس چند تا بر آمده مبارز حسین تیر باران میکرد تا آنکه هر کس از لشکر  
 حسین برای جنگ سیرفت زنده نمی گشت و از اینجا است که میفرمایند و گفته اند که کشتن  
 مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدٌ بِحَدِّ وَاحِدٍ لِيَأْتِيَ الْقَتْلُ  
 مِنْهُمْ بِأَقْبَعِ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا و همواره کشته میشد از اهل بیت حسین علیه السلام و یاران  
 او یکی پس یکی تا آنکه کشته شدند زینهار نیاورد بر نجا که کس نفعند ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ  
 إِمَامٌ مُعَيَّنٌ يُعَيِّنُ اللَّهُ لَوَجْهِهِ اللَّهُ إِمَامٌ ذَانِبٌ يُدْبِرُ عَنْ حَرَمِ  
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس در میان فریاد کرد حسین  
 آبا فریاد می هست که بفرا دمار رسیده برای خدا آبا دافعی هست که دفع کند از حرم منبر خدا  
 صه الله علیه و آله و سلم یعنی چون اکثری از یاران و مولیان اهل بیت القتل  
 رسیده و زیاده بر نجا که کس از اهل و اصحاب حسین علیه السلام جام شهادت کشیدند  
 حسین علیه السلام بفرا دمار آمده اظهار استغاثه کرد و این فریاد استغاثه

فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود که درین حال کدام کس از عیال  
 اسلام شریک مصیبت امام انام میگردد و اذایا الحزین یزید بن ابی احنان  
 تقدّم ذکره قدّ اقبل علی نفسه الیه و قال یا بن رسول الله انی  
 لکنت اَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَیْکَ وَاَنَا الْآنَ فِی حَزْبِکَ فَعَمْرَی اِنْ اَکُوْتُ  
 مُقْتُولًا فِی نَصْرَتِکَ لَعَلَّ اَنَالَ شَفَاعَةَ جَدِّکَ عَدَا اَنْتَ کَرَمَ عَلَی عَسْکَرِ  
 کُمَرِ بْنِ سَعْدٍ فَکَمَ یُرِکَ یَقَاتِلُکُمْ حَتّٰی قُتِلَ وَ قُتِلَ مَعَهُ اَخُوهُ  
 وَ ابْنُهُ وَ مَوَلَاهُ اَیضًا پس بیک ناگاه حربن یزید ریاحی که مقدم شد ذکر او  
 تحقیق متوجه شد سواره بر اسب خود بطرف حسین و گفت ای فرزندی پیغمبر خدا  
 صلوات الله علیه و آله و سلم بر آینه بود من اول کسی که خروج کرد بر تو و اکنون در  
 گروه تو ام پس بفرما بر ابا اینکه بشم کشته شده در مدد گاری تو تا بیا بم شفاعت  
 به تو فرمای قیامت پس حمله کرد بر لشکر ابن سعد پس مقاتله کرد و آن قوم تا آنکه  
 کشته شد و کشته شد با و برادر او و پسر او و موالا او یعنی چون حسین فریاد کشید  
 و صدای استغاثه از امام ظلمت بلند گردید و حربن یزید ریاحی همین که بکسی جناب  
 سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاقات کرد و به فیق سعادت ابدی از اطاعت  
 ابن سعد خود را یکسکوت کرده و به سابقه عنایت سردی از رفاقت یزیدیان  
 انحراف ورزیده بحضور امام مظلومان رسید و عرض داشت که چنانکه از او پس  
 خارجین لقتال تو بود و همچنین از سابقین تا صرین تو ام فرمان رو و که جان  
 خود را در محوای نصرت تو گذارم و فرمای قیامت نقد شفاعت جدای تو بد  
 ایمان آرم این بگفت و بمعبیت برادر و پسر و مولای خویش بر لشکر ابن سعد باخت  
 و این هر چهار تن چندان بجزایه مقاتله گرم گیراد و پند که بسیاری را از قوم شقیان  
 تنبیغ و تیر کشیده شادان شادان بمنزل شهادت رسانیدند مجمل چون یاران

و موالیان حسین یک یک داو شجاعت بمیدان جنگ داده جانهای خود را فدا می  
 تو لای فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند و غیر از تنی چند از عزیزان و  
 قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که حالیا نوبت منست و خواست که از  
 صف قتال برآمده متوجه به لشکر اعدا شود که برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان  
 فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقالب دارد و ترا بجنگ نمی گذاریم چون اینها  
 هم کمی بعد و کرمی کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناپار نوبت بمقابل  
 سید الشهدا تن تنها بالشکر اشقیار رسید اکنون آنچه ناشنیدی بود شنیدی نیست  
 و هر چه ناویدی بود دیدی فاللهم الفیال محسن قتل اصحاب الحسین باسلام  
 و ولد و اخوت و بنو عمت و بقی و حده قباد ز نفسیه و سیفه  
 مصلحت فی یدیه کم نزل یقاتل و یقتل من بذر الیه حتی قتل  
 منهم الکثیر فاختنعت الجحاکات و السهام تأتيه من کل  
 جانب پس باشتاد رسید قتال تا آنکه شته شدند همه یاران حسین  
 و فرزندان او و برادران او و عمزادگان او و باقی ماند آن حضرت تن تنها  
 پس مبارزت فرمود بنفس نفیس خود در حالیکه شمشیر برهنه بود و در دست او  
 پس بسیار مقاتله میکرد و میکشت هر کسی را که می برآمد بمقابل او تا آنکه گشت  
 از ایشان بسیار پس در گرفت او را زخمها و تیرها می رسیدند بر بدن او  
 از هر جانب یعنی چون نائره قتال سر فلک کشید و کار باز یاران و موالیان  
 و فرزندان و برادران و عمزادگان درگذشته نوبت محاربه بمحضرت الشهدا  
 رسید تن تنها سیف سلول و در دست گرفته بمقابل تشون اشقیار پر خست  
 و زبان بلاغت ترجمان را باین شعار آبدار آشنا ساخت لظم انا بن علی انحر  
 من آل هاشم کفانی بهذا منفر حسین افخره و جدی رسول الله اکرم من مشی

وَحَسَنُ رَجُلٍ اسْدَنِي الْأَرْضَ نِيْمَةً وَفَاطِمَةُ امِي سَلَالَةَ أَحْمَرَةٍ وَعُمَى سَيْدِي  
ذَوُ الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرٌ وَفِينَا كِتَابُ اسْدَنْزَلِ صَاوِقًا وَفِينَا الْمَدِي وَالْوُ  
وَالْخَيْرُ يَذْكُرُهُ وَبِهِرْ كَسَكِ ارْشَكَرْ خَالَفَ رُوْبَرْدِي اَوْ مِگِشْتِ اَوْرَامِي كُنْتِ  
تَا آنْكَ جَمْعُ غُفِيرٍ وَجَمَاعَةُ كَثِيرٍ اَزْ وَسْتِ وَتَبِغْ اَوْ بِهْ يَدُوْءِ دُوْنِخِ شَتَا فَنَتْنَدِ وَتَزْكُرْ  
عَجِيبٌ وَغُرَشِي غَرِيبٌ دَرِ فُوجِ خَالَفِ رَاهِ يَافَنْتَهْ پَسِ بَهْ گَاهِ عَرْمَهْ مَقَاتِلَهْ  
بَرِ اَشْكَرْ اَعْدَاتِنَاكْ شَدِ اَزْ دُوْرِ حَمَلَهْ كَرْدَهْ اَوْرَا زِيْرِ تِيْرِ گِرَفْتَنْدِ چُونِ اَزِيْنِ هَمْ كَارِ  
نَكْشُوْدِ شَمْرُوِي الْجَوْشَنِ حَيْلَهْ دُكْرَا نَكِیْخْتِ وَاَشِ تَمِیْرِ تَارَهْ دَرِ كَاسَهْ فَرِیْبِ نِیْخْتِ  
بِنَا كِهْ سِفَرِ مَیْنَدِ وَ اَقْبِسِ الشِّمْرُ دُوْ اَلْجَوْشَنِ السِّكُوْرِي فِي كُنِیْتِهْ  
وَالْاَلِ بَنِيْنَهْ وَبَيْنِ رَحْلَهْ وَحَرَمِهْ فَصَاحِ الْحُسَيْنِ وَیَحْكُمُ بِالْشَّيْعَهْ  
الشَّيْخَانِ الَّذِي اَقَاتْلَكُمُ فَاَكَلْتُمْ تَعْرِضُوْنَ الْحَرَمَ فَاِنَّ النِّسَاءَ اَمْهَلْنَلْنَلْمُ  
وَقَالَ لِّلشِّمْرِ لَا صَحَابَهْ كَقُوْا عَنِ النِّسَاءِ فَاُصْصِدْ وَالرَّجُلُ فِي نَفْسِهْ  
فَمَا لَوْ اِلَ السِّهَامِ وَالرِّمَاحِ حَتَّى سَقَطَ عَلَی الْأَرْضِ شَهِيدًا وَبَجَرَا سَهْ  
نَضْرِبُ نَحْرَهْ قَلَمِ یَقْدِرْ عَلَی قَطْعِ رَاسِهْ فَكُرْلَ خُولِي بُنْ  
یَزِيْدُ فَقَطْعَ رَاسِهْ وَفِي رِوَايَهْ فَقَالَ الشِّمْرُ لَا صَحَابَهْ وَبِالْكُمُ  
مَا تَنْتَظِرُوْنَ بِالرَّجُلِ وَقَدْ اَخْنَسَتْهُ الْجَرَاحَاتُ وَقَوَّالَتْ  
عَلَيْهِ السِّهَامُ وَالرِّمَاحُ حَتَّى وَصَلَ سَهْمُ شَفْعِي مِنْ الْأَشْقِيَاءِ  
إِلَى حَنَكِهْ فَسَقَطَ عَنِ الْفَرَسِ وَضَرَبَهُ شِمْرٌ  
عَلَى وَجْهِهْ فَادْرَكَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الثَّنَجِي  
فَقَطَعَهُ بِرُمْحِهِ وَنَزَلَ خُولِيُّ بْنُ يَزِيْدٍ لِيَقْطَعَ  
رَاسَهْ فَارْتَدَّتْ يَدَاهُ فَكُرْلَ أَخُوهُ شَبْرَبِلُ  
بُنْ زِيَادٍ فَقَطْعَ رَاسَهْ وَدَفَعَهُ إِلَى خُولِيٍّ

و پیش آمد شمر بنی الجوشن سکونی بالشکر خود پس تا گل گشت و بیان امام مظلوم  
 و خیمه و حرم او پس فریاد کرد حسین که وای بر شما ای گروه شیطان منم که قتال  
 میکنم با شما پس برای چشمها متعرض نشوید بچرم که بر آینه زنان قتال با شما نکرده اند  
 پس گفت شمر باصحاب خود بازماند از زنان و قصد کنند بسوی این همه و پس سل  
 کردند به تیرها و نیزه ها تا آنکه افتاده بر زمین شهید شده و خواست که ببرد سرا و را نصر  
 بن خرشه پس قدرت نیافت بر رسیدن سرا و پس فرود آمد از اسپ خولی بن  
 یزید پس برید سرا و در روایتی است پس گفت شمر میارای خود وای بر شما چه غفلت  
 می کشید این مرد و حال آنکه فر گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیده برو تیرها و  
 نیزه ها تا آنکه رسید تیر بختی از بد بختان بسوی حلق او پس فرود افتاد از اسپ  
 و نزد شمر شیری بر روی او پس رسید او را اسنان بن النسنخ پس مجروح کرد  
 او را به نیزه و فرود آمد از اسپ خولی بن یزید تا بهر سرا و را پس ببرد و دستها  
 او پس فرود آمد از اسپ برادر او شبل بن زیاد پس برید سرا و را و بینداخت  
 آنرا بسوی برادر خود خولی جمل چون لشکریان ابن سعد تاب مقابله و محاربه اجتناب  
 سید الشهدا علیه الوفاء من التحية و الثناء در خود نیافتند شمر بد بیکر حیل و کلاه کشید  
 خود را با جماعه خود میان محسین و حرم محترم حائل کرده خواست که دست تعرض  
 با بلایت نبوت دراز کند که امام مظلوم لغوه و یکنم یا شیعه الشیطان زده  
 فریاد کرد که من با شما می جنگم این چه نامردیست که بر زنان می تازید مجروح  
 اصغای این صدای مهابت انما شمر از تعرض نیم سرا برده عصمت و طهارت دست  
 کشیده با همراهیان خودش متوجه با حضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرف  
 دیگر فوج آخر حمله آورده بناب سید الشهدا را از پس و پیش در میان گرفتند  
 آنقدر باران تیر و نیزه از هر دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که آن یکه تاز





و حکم کرد ابن سعد و شمر که وی را پس سوار شدند بر سپه و پی سپه ساختند و حسین  
علیه السلام را و آذ سنوا لالاسن المکرم مع بشیرین مالک و حوین  
بن بزیل الکی ابن زیاد و فرستادند سر کرم امام علیه السلام را با بشیر بن  
مالک و حوین بن یزید یسوی ابن زیاد با کله چون حسین منطووم را به خنجر بداد  
از تن جدا کردند و شجره رسالت و دو خط نبوت و نبالت را به نیشنه ظلمه کردند  
و گویند که قیس بن اشعث پسر نیش از تن بی سر بر کشید و حبیب بن ابراهیم  
او گرفت و شمر با همراهان خودش قصد خیمه اهل بیت عفت و طهارت نموده و با  
پرداخت علی بن الحسین که بر بست بیماری افتاده بود همین که نظر شمر بر او افتاد  
افتاد و خواست که او را بکشد که شخصی دستش گرفت و گفت که سلمان اطفال  
کفار را نکشند و تو این کودک بیمار سلمان را می کشی شمر جواب داد که ای ابن  
ابن زیاد و فرموده هست که نرینه ازال عبا نباید گذاشت او گفت که اینمه را پیش  
امیر باید فرستاد و تا هر چه خواست او باشد لعل آرد پس شمر و ابن سعد گفتند  
که اسپان را بر تن حسین و دو اند چنانچه بست کس از سواران جسم شریف و  
عنصر لطیف حسین را با مال سم اسپان ساختند و خندانکه استخوان تن مبارک  
ریزه ریزه شده بشکست و سر مبارک را بر نیره کرده با بشیر بن مالک و حوین بن  
یزید بکوفه پیش ابن زیاد فرستاد و زنان اهل بیت را بر شتران بی پرده سوار  
کرده و علی بن حسین بیمار را بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند که ابن سعد  
یک روز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در گور نموده و تن حسین و همراهانش  
نامسه روز پنجمان افتاده ماند و کسی دفن نکرد تا آنکه مروه عاصیه که آن فیه  
بر کنایه فرات فراهم شده تن حسین را در یک گور و دیگری را شمر را در جنب او و با  
شمر را یکی کرده دفن کردند حالا اسمی شمدای اهل بیت که با جناب سید

ف  
زقن کرمین محمدان  
علی محمد بن حسین  
علی محمد بن حسین  
اساسیان محمد علی



یابنده مرد از بهترین المیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق  
 شهید شدند آن روز بمهملای پنج کس از برادران جناب سید الشهدا  
 یعنی عباس و علی و محمد و عبد الله و جعفر اینها صلی مرتضی علیه السلام  
 و قاسم و عبد الله و عمر و نذر و بعضی ابو بکر نیز از فرزندان حسن  
 بن عسکری برادر بزرگ او و دو کس از فرزندانش یکی عسکری الکبر که  
 بحضور پدر بزرگوار در معرکه جنگ بالشک کف رخت کارزار کشاده  
 و دیگری عبد الله که بعضی او را علی اصغر گویند و در خود سالگی  
 از صد مئه تیر در میختم از بد بختان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده  
 و کتار پدر جان داده و محمد و عون و کس از پسران عبد الله  
 بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر هر سه  
 پسر عقیل بن ابی طالب این جمله شانه زده یا نهاده کس از خیار  
 المیبت رسالت و معرکه کربلا همپای سید الشهدا محرز قصبات است  
 و مضامین شهادت گشتند و دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن  
 روز شهید شدند و علی اوسط که لقب شریف او زین العابدین است  
 و واقعه کربلا بیمار و بس زار و تزار بوده بعد شهادت برادر خودش  
 یعنی حضرت علی اکبر بخدشت امام آل عبا حاضر شده عرضه داشت که اجازت  
 رود تا باد شمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم  
 آن جناب فرمود که ای فرزندم تو یادگار رسول خدا و بقیه آل عباسی  
 اگر تو هم کشته شوی نسل رسول بالکلیه منقطع و دوحه رسالت اینچ و بن  
 برکنده شود و باش که هنوز با تو حسابهاست و عقب من باد شمنان  
 سار به ناز و همواره با صبر و شکر پرواز به با تیر و انست

خداوند شهادت این بندگان  
 حسین علیه السلام

که در اولاد شریف حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است از صفرة الصفوة  
 ابن جوزی منقول است که امام حسین راسه پسر مشمی بعلی اکبر و علی اصغر و جعفر و دو  
 دختر فاطمه و سکینه بودند و ابن الاثیر در معالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند  
 و عبد الله را بران سه پسر زیاده نموده و حافظ محب الدین ابو العباس در ذخائر  
 العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که زیاده نمود علی  
 اوسط و محمد است و دختر زینب و زهرا و بعضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است  
 و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل  
 بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقع که بلا فقط علی بن ابی  
 مازنه و حق تعالی آنگهان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشید که تمامی  
 عالم از اولاد امجاد ایشان پر است و تا قیام قیامت زمانه خالی ازین نسبیض و  
 برکت نخواهد ماند و در بعضی از کتاب جناب مصنف علامه علیه الرحمة مرقوم است  
 که حضرت امام حسین علیه السلام وقتی که در کربلا شریف آوردند همراه ایشان  
 سه پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین که در آنوقت بیمار بودند پسر و علی اکبر  
 بیست و دو ساله عمر داشتند جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان  
 اختلاف است بعضی عبد الله و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شهید  
 شدند شیر خواره بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته  
 زبان خود برای تسکین عطش در دهان ایشان میدادند که ناگاه تیری از  
 جانب شقیاء بملقوم معصوم رسیده در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه  
 حضرت امام علیه السلام بود سکینه نام داشت و با حضرت قاسم منسوب بود و  
 در آنوقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط  
 است در آنوقت فرصت این کار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکینه

در راه شام فوت شدند این هم غلطی محض است چنانکه ایشان را ایام زنده ماندن و با صد باب نیز برنگشته اند بجز عمر زاود حضرت پیغمبر با الله علیه آله وسلم و حضرت علی کرم الله وجهه است و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام داشت و همراه شیر خوار خود حسن یعنی پسر حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده و رشت اگر بلانیده و نام مادر از زمین پاک شد شهر بانو لقب کنایه زن آن دختر نزد جویندگان سرور بود و نام پدر او نیز ابوبکر است و نام مادر علی اکبر عیسی و دختر ابی مره بن عروه بن سید که سردار شیعیان بود و نام مادر پسرش که شیرخواره بودند بیاد نیست اینها معلوم است اما که از عرب بود و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب و دختر امیر المومنین بن محمد که از بنی کلب بود و از جمله اراج نوذ حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند  
شعر کمری اثنی لأحب أوصاف یحل بها سکنه والتراب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میارم که سکینه و رباب در آن باشند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام در مدینه مانده بود اسم عشق دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بستی بودند مشهور و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله اراج حضرت امام در انوقت همراه ایشان شهر بابو داد پس سوم شیرخواره بودند و حال دیگر از اراج معلوم نیست که در انوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام که شریف شهادت نوشیدند چهارتن بودند حضرت قاسم و عبداللہ و عمر و ابوبکر و از فرزندان

بین ازمی  
مستطیل

حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنجاه و سه ساله بود و حضرت عباس بن علی و  
 حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد الله  
 بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علمدار بودند از فرار  
 حضرت امام در کربلا دو سه تیر بر تاب روضه ایشان جدست و دیگر شهیدان  
 کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و آن فرزندان حضرت عقیل حضرت  
 مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا و در محججه سنه شصت از هجرت  
 و کوفه شهید شده بودند و ایشان را حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند  
 که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع دهند و دو پسر نیز همراه پدر  
 شهید شدند محمد و ابراهم نام داشتند و عبد الله بن عمر بن عبد الله بن جعفر پسران پیش  
 بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار  
 همراه حضرت علی کرم الله وجهه و دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عون  
 نام داشتند و خواهرزاده های حقیقی حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت  
 زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت رسول  
 بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود  
 و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر ما خیره  
 صغیر السن در بیدیان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بانو  
 زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اهل بیت همراه  
 بودند در بلا و شام فرستند انتی کلامه الشریف اینست حال همایان کربلا که  
 همراه سید الشهدا بودند آمار روز و سال شهادت پس بیانش سیر و دو گان  
 شهادت که یوم عاشوراء سنه احدى و ستین من الهجرة  
 و له یوم مئین سنه و خمس مئین سنه و خمس مئین سنه

و  
 (۱)

و بود شهادت آن شاه شهیدان روز عاشورا سال شصت و یکم از هجرت و سن پنهان  
آن حضرت آنروز پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده پوشیده نخواهد بود که  
شهادت جناب سید الشهدا شهید و شست گمر بلاد روز عاشورا یعنی دهم محرم هر روز  
جمعه بعد از اذان سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاد و بن عمر شریف در آن روز پنججاه  
و شش سال و پنج ماه و پنج روز بود و با سعاد و خیم شعبان سال چهارم از هجرت شهادت  
روز عاشورا سنه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف بی کمالات پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز  
اگر چه درین باب اختلاف است لیکن صحیح و معتبر همین است که بر آن اختصار افتاد و القاص  
سیرا که شنیدند و دیگر شنیدند و شست گمر بلاد اسیران اهل بیت رسول خدا بکوفه رسید هر چه از و غنا بود  
و پیدا و این زیاد و بس وقت و دو مان مصطفی رفت شمره از آن ارشادی شود و  
أَمَرَ الشَّعْبَ أَنْ يَزِيدَ بِالرَّاسِ الْمَكْرَمِ قَدِيرٍ فِي سِكَكِ الدُّوَى  
ثُمَّ أَرْسَلَهُ مَعَ رُؤُسِ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ وَسَبَّأَ أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى  
بَنِي دَبْنَ مَعُوهٍ مَعَ شُرَازِي الْكُوفَةِ وَكَانَ يَدُ شَيْقُ ثَوْبِهِ وَجْهَ دُرٍّ  
الْحُسَيْنِ وَرَأْسَهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى التَّنْجِ  
إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و حکم کرد این زیاد شقی و مخصوص سر کرم امام کرم  
که گردانیده شود و در کوفه های کوفه پست فرستاد سر مبارک را با سربای هاتنی  
شهیدان و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه یا شمر ذی الجوشن و بود  
یزید بدشوق بعد از آن روانه کرد یزید ذریت حسین و سر مبارک او را با علی  
بن حسین علیهما السلام بطرف مدینه مابرای خدایم و ما بسوی او تعالی باز گشتن  
بر ناظرین کتب سیر اخبار و ما برین اسفند ما را خیر غنای و متعجب بنوده باشند که  
هرگاه اسیران اهل بیت رسالت و بندهایان و دو مان نبوت و نبالت با سیرا  
سید الشهدا و سایر شهیدان شست گمر بلاد داخل کوفه شدند این زیاد و لعنه الله

و در این روز پنججاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بود که سر مبارک را با سربای هاتنی  
به کوفه فرستادند و در کوفه پست فرستادند و در کوفه پست فرستادند و در کوفه پست فرستادند



اخی یوم القضا و قضا امر است خود بیاار شده با هیبت و وقار در کوشکی نشسته و رخانه را  
 بارعام گرد چون و شمع بر شمع ایستاده و مردم کوفه حاضر آمدند سبایای الهیبت مصطفی  
 و زکوری و انانث و ذریعت رسول خدا را با بر سر بارگ سید الشهدا حضور خود طلبید  
 همین که رسید مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش نظرش رسید بار با رسیدید  
 و تبسم می کرد و چو بی که بدست داشت و طلب بود و ندان مبارک می نزد زید بن ارقم  
 از عکایه کبار و در آن مجلس حاضر بود و گفته که ای ابن زیاد چه سبب خود را از  
 دندان حسین پرور و بار و گریه بر این بزرگوار دیده ایم که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم کعب و دندان حسین را می پوشیدید از آن زید بن ارقم  
 خود یا بر سر یا گریه سپرده می طلب خود را از جوی هر دو دیده و آن کرد ابن زیاد  
 ملعون چون آنرا زید بن ارقم شنید و حال گریه او را چشمش پرور و گفتند بجای می که  
 چشم ترا بپوشد و اگر آن تو پسر نبی بودی و پسین خرافت نمی رسیدی من ترا  
 می کشم و کمر و نیت پیروم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث کنم یا نه  
 چیزی را که ترا غصه دهند و نرو آرد و کندند ترا از سابق باشد که دیدم رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که حشون را بر زبان راست و حسین را بران چپ نشانید  
 و در سبب مبارک که بر سر ای ایشان مالیده فرمود که ای بار خدا یا من ایشان را  
 بچو و بپوشد و صالح امانت سپردم پس ای بن زیاد بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی  
 و گفت که ای مردم حق بجهان و تعالی از شما خوشنود سبا و که ابن فاطمه زهرا را  
 و ابن مر جان یعنی ابن زیاد را بر خود امیر کردید و گویند که در همین حال ابن زیاد بر  
 سر منبر رفت و خطبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المومنین زید و لشکر  
 او را فتح داد و کاذب ابن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند که عبد  
 بن عتیف از جای خود بر حسب و گفت که ای دشمن خدا و عدوی مصطفی تو

[illegible]

می گریید و این ابیات بر زبان عفت بیان را ندا بیات **مَا ذَا الْقَوْلُونَ اَوْ**  
**قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ** ما ذَا قَوْلُكُمْ وَاَنْتُمْ خَيْرُ الْاُمَّمِمْ بَعِثْتَنِي وَبَايَلِي اَجِدُ مُعْتَقِدِي بِكُمْ  
 اساری و قتل می گریید و ابدیم که کائنات این جزای ما است و گفت که آن شغل منی القبوة  
 من دومی رحیم حاصل ابیات جواب چیست شمارا اگر سوال کند محمد علی از  
 شما بر و جزا که آن چه بود که با اهل بیت من کردید چون بملک بقا رفتم از  
 سرای فنا جزای آنکه شمارا بحق نمودم راه را و بود که چنین با مبارک شما  
 التقتصر بن زیار بعد ملا حظ حال اسیران الهیبت حکم داد که اینها را در بندی خانه  
 دارند و حسین را بر نیزه گذاشته در کوچه های کوفه بگردانند چنانچه دست علی  
 بر حسین بسته و زنان الهیبت را گرفته داخل زندان خانه کردند و حسین را  
 بر نیزه سوار کرده خانه بخانه و سنگ و شوارع کوفه گردانیدند از زید بن ارقم  
 مردی است که چون حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در  
 غریبه نشسته بودم همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند اقم حسبت  
 اَنْ اَصْحَابِ الْكُفِّ وَالْتَرْتِمِمْ کَا نُو اَمِنْ اَیَاتِنَا عَجَباً زید بن ارقم گوید که نه گاه این  
 که میوه از زبان مبارک بگوش من خورد و جدا که تمامی سو با برتن من برخاست  
 و گفت که یا بن رسول الله حقیقت حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن این باد  
 سر سید الشهدا و سایر شهیدان رشت کر بلا و جمله اسیران الهیبت را با شتر ذی الحوز  
 بسوی دمشق پیش نرید بن معاویه فرستاد پس قافلہ زنان و یتیمان الهیبت  
 بر شتران بی پرده سوار و حسین بر نیزه در هر شهر و دیار که میرسید فریاد و اولای  
 و در مصیبتنا از زمین تا آسمان میگشتید تا آنکه بقطع منازل طوی اطل قافلہ سبا پای  
 الهیبت بدمشق رسید همین که نرید علیه السلام باقیه را خبر شد قصر امارت الاسته و تین  
 قماش خود برداخته در زمانیکه جمله عظامی شام پیش او حاضر بودند حکم با اعضا اسیران

داد با لغو سرهای شهادت باز زنان و یتیمان را به بیعت بحضورش آوردند چنانچه سر  
 یک یک ملاز شهادت دیدن و حال صاحبان سر را پرسیدند آغاز کبر و تکبر را  
 شمر ذی الجوشن سر مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و به آنها  
 باجرای جنگ با مبارات و افتخار پرداخت با صفای واقعه کربلا و مشاهد صورت  
 حال سبایا و سرهای شهادت استبشار و فرج و انبساط از ناصیه حال آن خسران  
 کمال می تابید چنانچه ابیات ابن الزبیری یعنی **لَيْتَ أَشْيَاخِي يَهْدِرُ شَهْدُوا**  
**تَا آخِرِ مِجَاوِدِ** و از کمال هتزاز و نشاط بر خود می بالید و بچوب خیزران لب و دندان  
 شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله سر اگمان نبوده که سینین حرت  
 تا این مدت رسد و سر و ریش تو اخضاب محفوظ باشد در مناقب السادات منقول  
 ست که در آن ساعت که سر مبارک حسین پیش یزید پلید بر دندان لعین در شاد می میشد  
 و خم می خورد و سر مبارک را با انواع امانت میکرد و خبر به بعض صحابه رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم برت گریه آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرده و  
 صحابه را آن روز گردن بزد گویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس  
 بود چون ضرب خیزران بر لب و دندان شاه شهیدان را ملاحظه کرد از دست خنجر  
 برآمده بایزید پلید مخاطب شده گفت **قَطَعَ اللَّهُ دِيكَ** که چوب بر لب دندان میر  
 که بوسه گاه رسول خدا علیه الصلوة و التنا بوده است یزید ملعون بغضب رفته  
 گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا را نافع نمیشد این وقت گردن  
 میزد و سمره گفت سبحان الله که در حق من ملاحظه صحبت رسول می کنی با جگر گشته  
 رسول و فرزندان بتول چنان معامله کردی که هیچ کافر می با مسلمانان ننگد ای گفت  
 و از آن مجلس برخاست و نیز گویند که تاجری از یهود اندران مجلس حاضر بود و هرگاه  
 حسین او دید پرسید که این سر کیست یزید گفت که سر نکست که داعیه مقابله

با نیکو و آرا و خلافت برای خود کرده تا هر گشت مکه صاحب این سر شرافتی داشت  
 که بواسطه داعیه خلعت نبوت می داشت نیز میگفت که آئین از آن نبی ما غم بوده  
 پیوسته می پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش که را می پرسید میگفت نام او  
 حسین و نام پدرش علی بن امیرالمسلم و نام مادر او فاطمه زهرا و فاطمه زهرا که بود  
 و فاطمه زهرا را در پیوسته می گفت معلوم شد که سر غیر زینب نیست بلکه سر فاطمه زهرا  
 بود و بعد سماع این حرف انگشت چیرت بزدان گشود و سر را در دست گرفته و  
 گفت که ای یزید میانه من و سرش را و او و پیغمبر و اسلام را با دست می رود و سر  
 پیروان تعلیم مرا نمی میدارند و غرضت را از سر من بجای می آورند و محمد صلی الله علیه و آله  
 که دیده و زاری جهان رفته شما امر و چنین معامله با او می دارید و ابیست او کردید که  
 نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دیده و ای بر شما که بدگسانید و بزرگوارانیکه یزید  
 بپسندید بی ابیها با سر بارک سید الشهدا میکرو رسول قیصر روم حاضر بود و گفت که در  
 اینجای از جزا نشان سهم خضر عیسی باقی است بایان هر ساله زیارت آن میفرمید  
 و نذر و از جواهر و لالی و زر و سیم همراهی بریم و در تلبی تعظیم و تکریم آن بجای آیم  
 چنانکه شما تعظیم خانه کعبه می کنید و حرمت و احترام آن بجای آرید حیث که شما  
 فرزند و ذریه نبی خود را کشتید و زنان و یتیمان او را اسیر کردید و یزید گفت اگر  
 تو رسول قیصر روم نبی بودی ترا می کشتم رسول قیصر گفت که شربت نبی آید که  
 احترام رسول قیصر نگاه داشته و حرمت رسول خدا و اولاد او را گذاشتی یزید جواب  
 بخیر سکوت ندیده متوجه بطرف زنان و یتیمان اهل بیت شده زینب و کلثوم  
 و علی بن حسین را نزد یک تر طلبی چشم حضرت زینب چون بر سر مبارک شاه شهادت  
 افتاد گفت و آجده و آمحمداه بعد از آن خطاب به یزید کرد و گفت که هیچ سیدانی  
 که زنان خود را بر سر آورده عزت و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را

باین بی پر دگیمها بر شتران سوار گردی و در مجمع مردان پیش خود طلبیدی مردی  
 قیامت از عهده عمل خود چه جواب توانی بیاویزی پرسید که این کدام زن است  
 گفتند زینب خواهر حسین و دختر فاطمه زهرا است پس از آن کاشو مرزبانیست و بر  
 حسین افتاده لب و دندان خود را بر آن لب و دهان چندان مالیده که بهوش  
 بر زمین غلطید چون بهوش آمد دعای بد و رجوی یزید کرد و گفت که ای یزید متع  
 از دنیا نیایی و چنانکه مادر و بلا افکندهی تو هم در دنیا و عشی روی رحمت نبی  
 یزید یلید گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کاشو مرزبانیست  
 است پسر توجه بسوی امام زین العابدین کرد پرسید که این پسر کیست گفتند که  
 این علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شد  
 گفتند که حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر هر دو  
 کشته شد و علی اوسط که بجا بود او را میگردان آوردیم یزید گفت ای کودک  
 میدانی که پدرت میخواست که بر سر خاندان نبوت بر سر بنی هاشم بنشیند و بر سر  
 شود الحمد لله که بر او خدای تعالی چنین گشت که ای یزید بگو این خبر را پدران  
 مانده اند یا پدران تو خلافت و امامت از آن پدران بابوده است که در راه  
 جهاد کردند یا پدران تو که شرک با خدای نمودند و در جزا معامله ما و شما فیصل  
 شد نیست و گریه میکردند *الذین ظلموا انی مقلب البیوت* خوانده تمام کلام فرمود  
 پسر یزید حکم داد که سب با ای الهیبت را بغزو گاه اینها بر آمد و حسین را بر دروازه  
 و مشق آوران نمایند چنانکه گویند که تاسه و ز سر مبارک بر دروازه و مشق آوران  
 ماند بعد از آن فریت حسین را بر سر مبارک او دواند و بدیند که زوال جلالین و روایات و  
 امثال آن گو بعضی از آن خالی از ضعف نبوده باشد لیکن درین شکی نیست که یزید  
 یلید آمد و از حق و سبب شتران قتل حسین را پرسید و میخواست که سبب قتل را بگوید

چنانکه در این روایت از سبب شتران قتل حسین

اهل سنت و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل مفتاح النجاة و مرآة احمد بن حنبل و مناقب ائمه  
 ائمه العظام قاضی شهاب الدین دولت آبادی و شرح عقاید الشافعی ملا سعد الدین  
 آقنای و تكمیل الایمان شیخ عبدالحق محدث دهلوی و غیر آن از اسفار معتبره با  
 شواهد و دلائل مذکور و مستطوریست و لهذا بمن آن ملعون به حج قاطعه و بر این  
 ساطعه ثابت کرده اند و مختار اتم الحروف و اساتذہ صوری و معنوی باین  
 است که یزید آمر مدافعی و مستبشر بقتل حسین بوده و تحقق لعنت ابدی و ال  
 و نکال سر نیست و اگر تامل بکار رود و قصور بر مجر و لعنت در حق آن ملعون  
 قصور نیست که مقصور بر آن نباید بود چنانچه استاذ البریه صاحب تحف الثمینه  
 عایه الرحمه در رساله حسن التقصیر در حاشیه که بر کلمه علیا یستحقه تعلیق فرموده اند  
 افاده می نمایند که علیا یستحقه کنایه است از لعنت و الکنایه ابلغ من التصریح  
 از قواعد مشهوره عربیت است لهذا در ابهام یستحقه لغزشی نشین است که در  
 تصریح بلفظ لعنت فوت میگردد چنانچه در تفسیر الغشیه هم من الیوم عاشیه هم مذکور  
 می شود و حق اینست که الکتاب بر محض لعنت در حق یزید قصور است زیرا که  
 این قدر را جز مطلق قتل مؤمن مقرر کرده اند قال الله تعالی و من قتل مؤمناً  
 متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و عدله عذاباً عظیماً  
 و یزید را درین عمل زیادتی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت بر آنست که  
 او حواله نتوان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز است و الله اعلم  
 و علیه احکام انتی کلامه الشریف اللهم رب انیک در فن سر مبارک حضرت امام حسین  
 علیه السلام اختلاف و آنچه تحقیق است اینست که سر مبارک را در مدینه منوره بمکان  
 بقیع مدفون کردند چنانچه از قرطبی منقول است که یزید سر مبارک امام حسین علیه السلام  
 را بحدینه فرستاد و او را کفن داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام فن کردند و در الوفا

مروی است که جسد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینت  
 بکمان بقیع پهلوئے حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک  
 را در کربلا برده و دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک  
 در خزانة نیریز بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک با دوشاه شد و او را  
 خبر کردند چون سر مبارک را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی  
 است پس او را خوشبو مالیده و کفن داده و در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند  
 که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بخواب دید که ملاطفت  
 و ملائمت بحال او میفرمایند چون بقیع بن خواب از حضرت حسن بصری پرسید  
 فرمودند که شاید از تو احسانی بحق الهیبت آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام بظهور  
 آمد گفت آری حسین که در خزانة نیریز بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده  
 و دفن کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد چنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح است  
 همان قول اول است که سر مبارک آنجناب در مدینه منوره بکمان بقیع مدفون است  
 منقول است که چون نیریز علیه السلام تحقق الهیبت رسول و ذریت بتول را بدید  
 بمدینه نمود لغمان بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینار بمدینه بیا  
 چنانچه امام علی بن حسین سر سید الشهداء و سرای دیگر شهیدان و شت کربلا  
 فرا گرفته همراه زنان و یتیمان الهیبت روانه مدینه منوره شد و این ماگلی هم  
 عاری از حلیت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال برست  
 جائیکه گفته که از جور و بیداد این زیاد که نسبت به الهیبت بنوی اهل آورد  
 عجب اینست که او محکوم و نفاق نیریز بوده لیکن از گمراهی نیریز نیست عجب است  
 که چوب بر دندان حسین ده و الهیبت را بر شتران نه پرده بذلت و خواری

بکمان بقیع  
 مدینه منوره



سوار کرده هاست مبارک بطرف مدینه فرستاد و پسر گفته که هیچ مقصود ازین بنوده مگر نصیحت کردن اگر در دل او کینه جا بلیت و عداوت کشیده شده ان افزای او که روز بدر از کفار کشته شدند نمی بود هر آینه تعظیم و تکریم سهر مبارک می کرد و کفن میداد و دفن می بست و نیکو بآل رسول و ذریت بتول می نمود و القصد چون قافله البلیت نبوت از دمشق مانع مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بود عیبه عداوت با آل نبین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب طاعت و تعظیم و تکریم واقع از دستش چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بخدمت رسانید و در زمانیکه خبر مراجعت البلیت رسالت بخدمت رسید او را و مابرج و انصار و دیگر اهل مدینه از صفار و کبار استقبال و دیدن همین که ذریت رسول و جگر گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم نماند و گریه زاری ایشان گذشت که خارج از حیط شرح و بیان است گویند که مصیبت که در ذرات حضرت زکریا علیه افضل من الصلوات التحیات با اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آنروز گذشت

که امام زین العابدین با زنان و یتیمان البلیت نبوت و سهر مبارک سید الشهدا علیه التحیات و الشنا از مدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه بر پا بود که یاد از هنگام قیامت میداد جمله اربابین و عاقلان و در درین همه او کمین و همین از غم و غصه حزین بودند و حالتی که عذر حال اهل المؤمنین حضرت ام سلمه گشته ازان چه توان گفت که فردی فتوی زنان و یتیمان البلیت نبوت را بکنایه میگرفت و میگفت تا آنکه همراه ذریت بتول متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شده ناز نارضیا لید و بزبان حال می گفت ای

یا رسول الله بر آرزو دهه ستر تا بگری	ای بن بیت خورشیدن سازار و غمنا کنین
یای دشمنان دین گرفتار آمده	کس مباداد رحمتی بایست بگریختن

شده مبارک که بیان واقع کرد بلا و صاعق اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و الشنا

در مدینه از مدینه فرستاد و پسر گفته که هیچ مقصود ازین بنوده مگر نصیحت کردن اگر در دل او کینه جا بلیت و عداوت کشیده شده ان افزای او که روز بدر از کفار کشته شدند نمی بود هر آینه تعظیم و تکریم سهر مبارک می کرد و کفن میداد و دفن می بست و نیکو بآل رسول و ذریت بتول می نمود و القصد چون قافله البلیت نبوت از دمشق مانع مدینه شد نعمان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بود عیبه عداوت با آل نبین خدمت در راه با ذریت حسین پیش آمده مراتب طاعت و تعظیم و تکریم واقع از دستش چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بخدمت رسانید و در زمانیکه خبر مراجعت البلیت رسالت بخدمت رسید او را و مابرج و انصار و دیگر اهل مدینه از صفار و کبار استقبال و دیدن همین که ذریت رسول و جگر گوشه های بتول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم نماند و گریه زاری ایشان گذشت که خارج از حیط شرح و بیان است گویند که مصیبت که در ذرات حضرت زکریا علیه افضل من الصلوات التحیات با اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آنروز گذشت

که دل قلم از تحریرش خون دودیده دوات از تقریرش میجوشست آنچنان نیست که  
در حیطه احصا کجند یا بنیران اشتیفا سنج و نیز تفصیل روایات ماضی از تقریر و  
افراطند آشته و بیان واقعی را عاری از غلط و اخطا نمانده آشته اند لکن اجاب  
مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر مجملی از ان کنفا و زبده در دست تقدیر  
آن کشیده بیان اخباریکه درین اقع با نکه واقع است میفرمایند و از آنجا که  
مشهور و متواتر است نقل می نمایند چنانکه شادی رود امّا اخبار البی  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهِدِهِ الْوَاقِعَةُ الْمَأْكَلَةُ مِنْ جَبْرِئِيلَ  
الْوَحْيِي بَوَاسِطَةِ جَبْرِئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ وَشَهِيدٌ  
اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و آله و سلم باین واقعه مولانا که از جهت وحی است  
جبرئیل و غیر او از ملائکه پس مشهور و متواتر است یعنی اخبار در رویه از ان حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم که مبنی از واقعه با نکه که بلا و شعری به شهادت جناب الشیخ  
است بکثرت طرق از درجه شهادت در گذرشته و در شکر با فواتر معنوی پیدا  
کرده است مِنْ ذَلِكَ مَا أَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ  
إِنَّ ابْنِي الْخُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ السَّعْدِ وَجَاءَنِي بِهَذَا  
الْكُرْبَةِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهَا مُصِيبَةٌ أَزِلُهَا جَلَسْتُ أَجْمَعُ وَهَيْتُ كَرْدِطَرَا  
از عات رضی الله عنهما که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خبر داد  
مرا جبرئیل علیه السلام باینکه فرزند خستین کشته شود پس مرگ من بر من  
طف و آوردمین این خاک را پس خبر داد مرا که آن مرقد او باشد پوشیده  
نماند که طف بالفتح و تشدید فاموضعی است قریب بکوفه که حالا مشهور بکربلاست  
و مِنْهُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَ الْحَاكِمُ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ نَبَتْ الْحَارِثَ

و این خبر از آنست که در روایات معتبره آمده است و در کتابهای معتبره نیز آمده است و در کتابهای معتبره نیز آمده است و در کتابهای معتبره نیز آمده است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]

فِي تَوْبِهَا وَلَكِنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَوْبَلَاةٍ وَبِرَأْدِ مِثْقَالٍ وَابْنُ نِعمان  
 كه گفت اجازت خواست فرشته موکل باران از پروردگار خود باینکه بیاید نزد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس اجازت داد و او را پس در آن حال در آمد نزد  
 پس هوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آن فرشته آیات  
 سیداری این را فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آری گفت آن فرشته  
 تحقیق است تو بکش این را و اگر خواهی بنمایم ترا مکانی را که در آن کشته شود  
 پس نزد دست خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس گرفت آن را و سلم  
 و بست آنرا در پارچه خود را وی گوید که بودیم ماکه می شنیدیم که تحقیق او یعنی  
 حسین کشته شود و در کربلا و أَخْرَجَ أَبُو بَعْلَمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ  
 عَنْهَا قَالَتْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَلْعَبَانِ فِي بَيْتِي فَذَلَّ حَبِيبُ سَيْلِهِ  
 فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ دَاوُدُ إِلَى  
 الْحُسَيْنِ وَأَنَا هَذَا بِذَرْبَةٍ فَسَمَّيْتُهَا قَتْلُ نَبِيٍّ كَرِيبٍ بِلَاةٍ وَقَالَ يَا أُمَّ  
 سَلَمَةَ إِذَا اخْوَلْتُ هَذِهِ الدُّرُوبَةَ دَاوُدًا فَاغْمِمْ أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ  
 فَجَعَلْتُهَا فِي قَارُودَةٍ وَبِرَأْدِ مِثْقَالٍ وَابْنُ نِعمان كه گفت امام حسن  
 حسین بازی میکردند در خانه من پس فرود آمد جبرئیل پس گفت ای محمد  
 هر آینه است تو بکشید پس ترا که اینست بعد از تو اشاره کرد بسوی حسین و آورد  
 خاکی را پس شنید آنحضرت علیه الصلوة والسلام آنرا پس فرمود که بوی که در کربلا  
 است و فرمود که ای ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدان که پس  
 من یعنی حسین هر آینه کشته شود پس نگاه داشت ام سلمه آن خاک را در شیشه  
 پوشیده نمائید و بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روز یکشنبه  
 کشته شد آن خاک آن کشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک لفظ سنگ مرمره

حضرت  
 حسین  
 علیه السلام  
 را  
 در  
 کربلا  
 کشته  
 شد







و اگر نخواهی خبر دهم ترا بآن زمین که گشته شود در آن و اشاره کرد و جبرئیل پست  
 خود بسوی طفل که موضعیست در عراق قریب بکوفه پس گرفت خاک من را  
 پس نمود آن خاک را بآن حضرت و بر آورد بهیچ این حدیث را از طریق دیگر  
 از ابی سلمه از عائشه موصول یعنی بذکر راوی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم و آن راوی درین حدیث ام المومنین عائشه هست پس این حدیث موصول  
 است و سند حدیث اول مرسل است که در آن ذکر راوی از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم نیست و آنچه از ابی حمزه الثمالی روایت شده است که قال ابن عمر قدیم السنة  
 فأخبرنا أن الحسين قد توجه إلى العراق فليحقه في مسيرته لكيكتين  
 من الزبد فقال له إن الله تعالى خير نبيه بين الدنيا والآخرة  
 فأختار الآخرة ولم يرد الدنيا وأتاكم بضعة منه والله لا يملكها أحد  
 منكم أبداً أو ما صرّ فيها الله عنكم إلا الذي هو خير لكم فارجعوا  
 كما كنتم فاعتنقته ابن عمر وقال استودعناك الله من فتيل و بر آورد  
 بهیچ از شعبی گفت که ابن عمر در آمد و روید پس خبر یافت که امام حسین متوجه بسوی  
 عراق شده پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت و دو شب از ربه و نیز  
 بفتح رای ممل و بای موصه و ذوال معجمه بای هوز رسیده موضعیست سه منزل  
 از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق خدای تعالی اختیار  
 داد و پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود چنین آخرت را و نخواست  
 دنیا را و شما جگر پاره آن حضرت هستید و قسم بخدا که االی و متصرف نگردد دنیا را کی  
 از شما گاهی و باز نداشت دنیا را خدا را بشما اگر برای چیزی که آن به نیست در حق شما  
 پس باز گردید پس انکار کرد امام حسین پس در برگرفت ابن عمر امام حسین را و گفت  
 که سپردی کفم ترا بخدا که تفتیل و شمسید باشی یعنی هرگاه ابن عمر هنگام قدم بدین خبر و انگی

حضرت امام حسین از کعبه بجانب عراق شنید بیتا بانه دویده بسافت و شش بانه از بند  
ملاتی شده عرض مخالفت از غمیت کوفه نمود و گفت که شما جگر گوشه های پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم هستید که با وصف تخیر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا  
فرموده و من شریف را بلوث خطام و نیوی نیالوده و از آنجا که نفیم اخروی را برای شما  
عوض زخارف و نیوی قرار داده اند احدی را الهیبت نبوت تمنع از متاع دنیا  
و فی نخواه یافت پس مبادید همین است که العطفانی عثمان غمیت فرموده سلوک  
طریق حاجت بکام موعظه نماید چون آنحضرت بدقت سهام تقدیر گشته و گردن تسلیم  
لقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میدانست که سابق و فاقشیت  
ایزدی مناصی بجز رضا بقضای خدا ندارد و عرض این عمر را بسمع قبول نداشتند فسخ نیست  
اختیار نکرد و این عمر بکام استبداع حضرت امام حسین را در برگزیده و کلمه تاسف  
تمتد بر زبان حسرت زانده بخدا سپرد و این نمیدانست که در همین سفر خط کارگزاران  
قضا و قدر امضای احکام تقدیر خوانند کرد و الا از شرف رفاقت خود را کیستویس  
بلکه باختیار معیت محرز سعادت ابدی میگروید و همین عذر از جانب دیگر خواص  
مثل عبدالمدین عباس و عبدالمدین جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر آنها قابل قبول  
ست و الا انجوان عباس و دیگر الهیبت رسالت با وصف علم بشهادت الشهدا  
در مقام که بلا تقاضا از رفاقت منکام غمیت کوفه امکانی نداشت و دلیل بر محکمت  
که از شادی شود و آنرا *أَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ*  
*مَا كُنَّا نَشَاءُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مَتَوَافِرُونَ أَنَّ الْمُحْسِنِينَ يُقْتَلُونَ*  
و بر آورد نام از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیکردیم ما و الهیبت کثیره  
در شکست پیروز حسین را نشسته شود در طاعت که موعنی در زمین کربلاست بدی است که  
ابن عباس فی و اگر الهیبت اگر میدانستند که در همین سفر ساقیه از لی کار خو خواهد کرد و

هنگام غریمت از کوفه دست از رفاقت برنمیداشتند و حضرت امام حسین برادر  
 وقت غریمت عراق تنهایی گذاشتند و آخر حج ابو نعیم عن یحیی الحضرمی قال  
 سافر مع علی إلى صفین فکما حاذی بنی کنوی نادى صبرا ابا عبد الله  
 بيشط الفرات فقلت ماذا قال ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم  
 قال حذرتى جبرئيل ان الحسين يقتل بيشط الفرات وانا في قبضة  
 عن شرب بن وبراورد ابو نعیم از یحیی حضرمی که بتحقیق که او سفر کرد همراه کاتب المیزان  
 علی کرم الله وجهه بسوی صفین و آن منوچست مشهور بر کنار آب فرات که در آنجا  
 جنگ عظیم میان امیر المومنین علی علیه السلام و مواریه واقع شد پس هرگاه مقابل  
 نینوی شدند اگر چه صبر و کیانی کنی ای ابو عبد الله یعنی حسین بر نه فرات  
 راوی گوید گفتم چه چیز است یعنی این چه گفتمی گفت که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم فرمود که حدیث کرد و خبر داد مرا جبرئیل باینکه هر آنکه حسین کشته شود  
 بر نه فرات و نبود مرگشتی از خاک آن مکان ازین روایت پیدا است که جناب  
 مرتضی کرم الله وجهه را علی نقی بن حسین علیه السلام از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 وسلم حاصل بود و تفصیل این اجمال است آنچه ابو نعیم از اصبح بن نباته روایت کرد  
 چنانکه میفرماید و آخر حج ابو نعیم عن اصبح بن نباته قال اتينا مع علي  
 رضي الله عنه على موضع قبر الحسين فقال لهم ما مناخ ركا بهم  
 و موضع رحالهم و هم را في مائهم فشيعة من آل محمد ليقتلوا  
 يومئذ العرصة تنبكي عليهم اسماء و الكاظم و براورد ابو نعیم  
 از اصبح بن نباته گفت که آنیم همراه کاتب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حسین بر  
 فرمود علی که اینجا جای خوابانیدن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان  
 و مکان نختن خون ایشان نوجوانی چند که واکل محمد کشته شوند درین میدان

که بگریه برایشان آسمان در زمین و آخرج الحاکم و صحیحه عن ابن  
رضی الله عنهما قال قال اوسى الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وآله  
وسلم اني قتلت يحيى بن زكريا سبعين ألفاً واني قاتل يابن  
بنيتك سبعين ألفاً وسبعين ألفاً وبراورد ماكم وضيح كرو اين پيش  
را از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که وحی فرستاد و خداي تعالی بسوي محمد  
صلی الله عليه وآله وسلم که تحقیق من کشته ام با تقام يحيى بن زكريا هفتاد هزار  
را از يهود و تحقیق من خواهم کشت در انتقام فرزندان دختر هفتاد هزار و هفتاد  
هزار را از بنی غنم و حاجت جناب خاتم الانبيا عليه الصلوة والسلام  
که در نيست که بعضی انتقام خون حضرت يحيى بن زكريا هفتاد هزار کشته شود  
و بعضی انتقام خون حضرت سيد الشهدا و چندان يعني يك ملك و چهل  
مقتول گردد و مصداق اين خبر اولاد و اقوام و ثمانيا در او ايل دولت  
عباسيه بزبان علی سفاح بظهور آمد و آخرج احمد و الدين هقي عن ابن  
عباس رضي الله عنهما قال رايت النبي صلى الله عليه وآله  
وسلم في النوم ذات يوم نصف النهار اثمنت اغر بيده  
قارورة فيها دم فقلت ما هذه قال دم الحسين واصحابه  
لما ازل النقطه منذ اليوم فأحصي ذلك الوقت فوجدت  
قتل قتل ذلك اليوم وبراورد احمد و يحيى از ابن عباس گفت که ديدم  
پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم را در زمی در خواب بوقت نيم روز پيشان  
موغبار آلوده در دست مبارک او شيشه که در آن خون ست پس گفتم که  
اين چیست فرمود که خون حسين و ياران او است که چيدم و برداشتم و  
بروز قتل را و ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم آنوقت را باز در يافتيم که تحقیق

شته شد حسین همان روز یعنی روز یکم من این خواب دیده بودم و اخرج الحاکم  
 والیده هقی عن اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
 وَمَسَلَهُ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَخُجَّيْتُهُ الْمَثْرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا  
 رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ انْفِاقًا وَرَأَوْهُ حَاكِمٌ دِهَاقٌ أَدَامَ سَلَمَ  
 أَفْتِ كَذِبَهُ مِنْ غَيْرِ خَدِصِ السَّعْدِ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ أَنْكَ سِرُوشِ مَبَاكِ  
 أَنْ خُضْرَتِ خَالِ كُودَهُ أَبُو سَلَمَةَ كَفْتُمْ كَهْ حَالِ مَسْتِ تَرَايِ مِنْ غَيْرِ خَدِصِ مَرُودِ كَهْ أَنْكَ  
 بِمَقَامِ قَتْلِ سَيِّدِ حَاضِرِ يَوْمِ بَرِئَاطِ بَيْنَ مَسْفَرِ أَخْبَارِ وَأَنْتَ مَخْفِي وَمُسْتَقَرِّ نَحْوِ مَبُودِ  
 كَهْ چُونِ مَسْدَايِ بَالِ عَبَّاسِ كَهْ رُوزِ بَدْرِ اِلِشَانِ رَاهِمِرَاهِ كَفَرِ يَكِهْ اسِيرِ كِرْدِ دَنْدِ جَنَابِ  
 سَالَتِ مَآبِ سَلَى السَّعْدِ عَلَيْهِ وَاللهُ سَمِعَ رَأْيَ خُوبِ رَحَالِ مَسْتِ تَرَايِ مِنْ غَيْرِ خَدِصِ مَرُودِ  
 كَهْ چُونِ مَسْدَايِ بَالِ عَبَّاسِ كَهْ رُوزِ بَدْرِ اِلِشَانِ رَاهِمِرَاهِ كَفَرِ يَكِهْ اسِيرِ كِرْدِ دَنْدِ جَنَابِ  
 مَلَالِ جَنَابِ سَوَّلِ خُدَايِ مَتَعَالِ رَادِ مَعْرَكَةِ كَرِ بِلَا فِیَاسِ كِرْدِ نِیَسْتِ كَهْ زَنَشَنَكِ  
 عَمَرَتِ طَاهِرِ وَ قَتْلِ وَ قَمَعِ نُونِ مَالَانِ كَلَشَنِ سَالَتِ وَ بِنَالَتِ خَامَتِ كَلِ شَرِ بَرِ  
 نَبُوتِ وَ اِنَامَتِ یَعْنِی اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَتْلِ اِلِیْبِیْتِ بِرِشْتَرَانِ خُشَاكِ اِلَانِ  
 وَ نَزْوِلِ مَصَاحِبِ بَیْكَرَانِ بِسِرِ وَ قَتْلِ زَنَانِ وَ مِیْهَانِ بِرِ رُوحِ مَقْدَسِ سِرِ وَ پَنِیْرَانِ  
 چِهْ كَزِشْتِ بَاشْدِ پَسِ اَزِ پَرِشَانِیِ مَوِیِ سِرِ مَبَارَكِ وَ غَبَارِ اَلْوَكِ هِیْمِ مَقْدَسِ اَلْقَلَا  
 مَوْنِ جَشِیْنِ وَ یَارِ اِنِ اَوَا زِ مِیْنِ وَ دُشْتِ مِیْنِ وَ شَدِیْشِ وَ خَاكِ آلودِ بُوْدِ اِنِ سِرِ وِشِ  
 اَنِ خُضْرَتِ وَ حَاضِرِ شَدْنِ مَقْبِلِ حُسَيْنِ چُنَا كِهْ دَرِ رُویَا اِنِ عَبَّاسِ اَمِ سَلَمَةَ سَتِ چِهْ  
 مَحْجُوبِ بَلَكِهْ هِرْ گَاهِ آوَا زِ كَرِیْمِ حُسَيْنِ دَرِ طُغْلَكِ اَنِ خُضْرَتِ اِنِ اَزِ اَسْطَانِیْدِ وَ حُضْرَتِ  
 سَیِّدَةِ النِّسَا رَا دَرِ بِنِ فَخْصِ مَخْطَابِ نِیْدَانِیِ كَهْ كَرِیْمِ حُسَيْنِ مَرَا اِنِ اَمِیرِ سَا نَدِ  
 مَخْطَابِ كَرِ دَانِیْدِ سَفُوحِ سَاخِ كِهْ بِلَا رَا چِهْ بَا یْدِ كَفْتِ كَهْ اَزِ اَبْدَايِ اَدَمِ تا اِنِ دُجْمِ  
 مَعَالِمِ اَصْحِیِ شِیْمِ نِیْدِیْدِ رَهْ بَگُوشِ شَنِیْدِ اَكْرِ قِیَامِ قِیَامَتِ سَوَقَتِ بُوَقْتِ خُودِشِ  
 اَنِ بُوْدِ جَايِ اَنِ بُوْدِ كَهْ اَنِ رُوزِ جَكْرِ آسْمَانِ پَرِهْ پَرِهْ شَدِ مَانَدِ قَطْرَاتِ سَطْرَاتِ تَبْرِ

چلیدی و دهن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک گردیده از هم پشیدی خون باران  
آسمان سیاه شدن جهان و غیر آن از حوادث زمان که بیانش سر و در چه  
حساب است و آنخرج البیهقی و ابونعیم عن بصره الا زید قال کنت لانا  
قتل الحسین مطر من السماء دما فاظبحنا وحبانا وجرانا وکلنا  
لنا ملان دما وبراورد بهی و ابونعیم از بصره از وی گفت که هرگاه پیش  
حسین خون بارید آسمان پس سح کردیم با خیال که خنهای باران بنمای و هر  
ظرفیکه از آن مابود پر از خون بود و آنخرج البیهقی و ابونعیم از بصره  
قال بلغنی انه یوم قتل الحسین کما یقول حجری من انحاء بیت المقدس  
الا وجد تحت دمه عبط وبراورد بهی و ابونعیم از بصره که گفت که من  
رسید که تحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس  
مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و آنخرج البیهقی عن ام حبان  
قالت یوم قتل الحسین اظلمت علينا ثلاثا وکم نیس منا احل من  
زعفرانهم شیئا یجعلہ علی وجهہ الا احرق وکم یقول  
حجر بیت المقدس الا وجد تحت دمه عبط وبراورد بهی از ام  
حبان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما سه روز و سه شب  
یکی از ما از عفران خود پیروی را که ببالد بر روی خود مگر میسوخت و گردانیده می شد  
سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مر  
که آنروز هیچ سنگی در دنیا بر داشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی بنو  
و آنخرج البیهقی عن علی بن مسهر قال حد لکنتی جدی قالت کنت  
ایام قتل الحسین جاریة شاکبة فکانت السماء آیاماً سبکی له وبراورد  
بهی از علی بن مسهر گفت که خبر دادم از جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

و ابونعیم از بصره از وی گفت که هرگاه پیش حسین خون بارید آسمان پس سح کردیم با خیال که خنهای باران بنمای و هر ظرفیکه از آن مابود پر از خون بود و آنخرج البیهقی و ابونعیم از بصره قال بلغنی انه یوم قتل الحسین کما یقول حجری من انحاء بیت المقدس الا وجد تحت دمه عبط وبراورد بهی و ابونعیم از بصره که گفت که من رسید که تحقیق روزیکه کشته شد حسین گردانیده نشد سنگی از سنگهای بیت المقدس مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و آنخرج البیهقی عن ام حبان قالت یوم قتل الحسین اظلمت علينا ثلاثا وکم نیس منا احل من زعفرانهم شیئا یجعلہ علی وجهہ الا احرق وکم یقول حجر بیت المقدس الا وجد تحت دمه عبط وبراورد بهی از ام حبان گفت روزیکه کشته شد حسین تاریک شد دنیا بر ما سه روز و سه شب یکی از ما از عفران خود پیروی را که ببالد بر روی خود مگر میسوخت و گردانیده می شد سنگ بیت المقدس مگر یافته می شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز مر که آنروز هیچ سنگی در دنیا بر داشته نشد که زیر آن خون تازه بغایت سرخی بنو و آنخرج البیهقی عن علی بن مسهر قال حد لکنتی جدی قالت کنت ایام قتل الحسین جاریة شاکبة فکانت السماء آیاماً سبکی له وبراورد بهی از علی بن مسهر گفت که خبر دادم از جده من گفت که بودم روزهای شهادت حسین

دختر فوجان پس آسمان میگرسیت بر او تار و زهای چند باید دانست که روایات  
 در باب گریه آسمان از سلف منقول است چنانچه ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرد  
 که از روز قتل حسین تا سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و آن  
 تعبیر منقول است که آسمان جستن گریه نمود و گریه آسمان سرخی او است و گویند  
 که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کناره آسمان مرسوم  
 و جهان است بعد قتل حسین حادث شد قبل از آن سرخی نمودی و وجودی آنها  
 نداشت و از ابن سعد نیز مروی است که سرخی شفق بر افق آسمان قبل از شهادت  
 شاه شهیدان مری و محسوس نبود و ابن حوری گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان  
 اینست که چون از غرض غضب خون بجوش می آید موجب سرخی رنگ چهره میگردد  
 و ذات باری غرامه که منزه از بلغم و لوازم آن است نشانه غضب خود را بذر لویه  
 سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق دلیل بر شمن غیظت معصیت  
 قاتلان حسین و ظهور رنگ غضب الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین  
 تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بر تپه رسیده بود که از سرخی آسمان دیوارها  
 و عمارتها هم رنگ لحاف معصوم گشته بود و کواکب و شواهب از آسمان چندان  
 بارید که بیکدگر افتاد و روز قتل حسین خون از آسمان بارید که تا دقتی نشان آن  
 زمین باقی ماند و هر فوجی و لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی رنگ آن  
 تا پاره پاره شدن روی زوال ندیده و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از  
 آسمان خون بارید که از خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و سر  
 حسین را که بدار الامانه کوفه آوردند و نهادند از دیوار خانه ها خون روان گردید و  
 بر آمدن خون تازه بغایت سرخی از زیر احجار بیت المقدس و احراق زعفران  
 در متن رساله بر روایت زهری و ام حبان مذکور است و در روایتی که روز قتل حسین

آفتاب کسوف گرفت که ستاره ها در غیر وز نمودار شد و مردمان گمان بردند که  
 قیامت قائم گشت و این ازا عالم علامات ست و در گرا جمله آثار و علامات است  
 که ارشاد میشود و أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ جَمِيلِ بْنِ قَتْلَةَ قَالَ أَصَابُوا ابْنَ  
 فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ يَوْمَ قَتْلِهِ فَخَرَّوْهَا وَطَبَّخُوَهَا فَصَارَتْ مِثْلَ  
 الْعَلَقِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُسَبِّحُوا مِنْهَا شَيْئًا وَهَرَّآوَرْدِيَقِي أَبُو بِلَالٍ  
 بن مرو گفت که بغایت بر دند لشکریان نیرد شتران را که در لشکر حسین بودند  
 روز قتل آنحضرت پس برنج کردند شتران را و بختند آنها را پس گردید گوشت  
 شتران مانند حنظل در تنگی پس نتوانستند که از حلق فرود برند از آن خبری  
 و از ترجمه صلوة منقول است که قافله پراز درش ازین بسوی عراق فیت  
 چون بالشکر نید که نیر باخا بجانب میرفت مرافقت کردند شتران که پراز درش  
 بودند مدرس آنها تمامی خاکستر شد و بعضی گویند که درسی که در لشکر قاتلان بود  
 روز قتل حسین همه خاکستر شد و شتران را که طلال کردند از گوشت آنها آتش  
 برمی آمد و همچو سوانح برای عبرت سامعان حضرت ناظران بوده و آنچه برای  
 تعذیب قاتلان ست بیانش میرود و أَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ مِنْ طَبَقَاتِ  
 سُفْيَانَ عَنْ جَدِّهِ قَالَ شَهِدَ رَجُلَانِ قَتْلَ الْحُسَيْنِ فَأَتَا  
 أَحَدَهُمَا فَطَالَ ذَكَرَهُ حَتَّى كَانَ يَكْفُهُ وَآمَنَ الْآخَرُ فَكَانَتْ  
 بَسْمُ قَبْلِ الرَّأْوِبَةِ بَفِيهِ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى الْخِرَافِمَا يَنْ وَيُ  
 و بر آورد ابو نعیم از طریق سفیان از بده خود گفت حاضر شدند و مرد قتل  
 حسین را پس ایامی از آنها پس غضو تا سال در دوازده تا آنکه می پیچید آنرا و  
 گویند که در کمر می بست و گویند که بگردن همچو ریسمان می پیچید و اما دیگری پس  
 حالش بجای رسید که استقبال میکرد و کمال پراز آب را بدین خود تا آنکه تمام

سنة  
 رجب  
 سال دوازدهم  
 در روز دوازدهم  
 ولایت حسین  
 بیشتر از عاقل  
 در یکم می رسید  
 گویند چون  
 یک سال بگذشت  
 دو سال بماند  
 ماند و بنابر آن  
 شتاب بفرمودند  
 و برسان قاتل





ایشان را اسباب موت بسوی ظالم کشتن و سلطنت زبان من و گویند که حضرت  
اصلم بعد یافت این ماجرا آنقدر گریست که از هوش رفت و تا و غمیشی بر او طار  
مانند آنچه آخروج ابو نعیم عن مرید بن جابر الحضرمی عن أمیه قال  
سمعت الجحش تنوح على الحسين وهي تقول شهر النعم حسينا  
هبلًا كان حسينا جبالا وبراورد ابو نعیم از مرید بن جابر حضرمی از  
مادر خود گفت که شنیدم که جن را که با او بلند گریه میکرد و جستن و میگفت که جز  
مرگ حسین میرسانم غمگین شده بود حسین با جمال و کوه صبر و تقابل پوشیده  
که سابق گذشت که مراد از نوحه درین مقام گریستن بیاد کرد و اوصاف حمیده  
و خصال پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوحه متعارف و میر سوم  
اول دعوت و عمل زبان جاوید است که آن باتفاق علما حرام و در احادیث صحیح  
و عهد شنید بران واروست و آخروج ابو نعیم من طریق لایحه عن  
ابی قنبل قال لما قتل الحسين احترقوا رأسه و قد وافی  
اول مر حله کثیرا و النبی فخرج علیهم قلم من حديد  
فکتب سطر ابدیم شعرا ترجمه امه قتلت حسينا شفاعه جده  
یوم الحساب و براورد ابو نعیم از طریق عبدالل بن لایحه که محدث مشهور است  
از ابی قنبل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و نوشتند در اول  
نترل می نوشیدند بنید را پس بر آمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر  
از خون آیا اسید میدارند گمراهی که کشتند حسین را شفاعت جدا بود و حساب  
یعنی چون سوار برک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزدین معاویه بسوی شام  
می بردند همین که در اول نترل رسیدند و بخوردن بنید مشغول شدند دیدند که قلم  
آهنی از غیب پدیدار شد و سطر ی لایحه میست مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند

که چون زنان اهل بیت را بر شتران نشاندند و در راه مظلومان را بر نیزه گذاشته بطرف  
 شام روان شدند منترلی رسیدند و در آنجا پیری بود در نزدیکی آن فروکشیده بنشیند  
 که بر دیوار آن پیریت مژبورم قوم هست از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده  
 این بیت که امست راهب گفت که من اینقدر میدانم که این بیت برین دیوار از  
 مدت پانصد سال قبل بعثت نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار  
 دیر بنه گافته شد و دست و قلم از آن برون آمده این بیت را از خیزن شت  
 و گویند که چون راهب بجال سیرال اهل بیت و قیوم یافته بسیارک سید الشهدا  
 بر سر نیزه فید با خود گفت که این قوم بکسان که پس منی خود را کشتند و اهل بیت  
 او را ذلیل و خوار کردند و با آن چهارست اشقیای محاطب شد گفت که ده هزار  
 درم از من اینک بگیرد و این سر که بر نیزه سید را یک شب پیش من بگذارد  
 نیز دیدم که از لبس حریت آتش طمع بودند قبول نمودند پس آن راهب بسیارک  
 از دست اینها گرفته بخلوت برده غسل داد و خوشبو مالید و برز انومی خود نهاده مشابه  
 انوار خدا در جمال حق نما میکرد و بدیده سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر  
 مبارک تا آسمان میرو و طبقات نورپی در پی تابش از آسمان بر سر مبارک  
 میروز و بلاخطه این حال مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولای اهل بیت  
 و انقیاد احکام سلام گذرانید و پایفای موعود پر درخت و نه راه در میان گروه  
 برختان داد هرگاه آن بدآلان در مبار از صره کشیده خواستند که میان خود  
 قسمت نمایند و دیدند که آن در راهم خاکستر بودند و بر یکطرفی از آنها ای و لا تحسبن الله  
 لحاقاً عما یفعل الظالمون و بر طرفی دیگر کریمه و سیکم الذین ملکها انی متقلباً یخون  
 قی بود بر آباب بصیرت و صاحب معرفت پوشیده و نهان نبوده باشد که همیشه آثار  
 عجیبه مشاهد غریبه که بیانش برفت برمان ساطع و حجت قاطع عظمت و اقدار کربلا

و تهادت سیدالشهدا است لیکن مرگ عجب تر از آن متصور نیست بگوش  
 من میوش باید شنید که ارشاد میرود و ختم کلان بران می شود و خروج بنی تمسک  
 عَنْ اَبِيهِ هَالِ بْنِ مَرْوَةَ قَالَ اَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عِزِّهِمْ حِينَ قُتِلَ اَنَا  
 بَدَّ مَشْقُوقٌ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ حَتَّى تَلْعَقَ  
 قَوْلُهُ نَعَالِي اَدْحَسِيَّتِ اَنْ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّزَمِ كَانُوا اَصْرَبَ  
 اَيَّامًا مَجْمَعًا فَانْطَلَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرْبٍ فَقَالَ اَعْجَبُ مِنْ لَدُنْكَ  
 قَتْلِي وَحَمْلِي وَبِرْأُوْدِي عَسَاكَرَ اَبِيهِ هَالِ بْنِ عَمْرٍو كَفْتُكَ مِنْ بَخْلِ اَوْدِيهِمْ عَزِيزِ  
 وَقَتْلِكَ بِرَأْسِهِ شَاهِدٌ بِرِيزِهِ وَنَ بَشِيقِ بُوْدِمِ و پیش سر مبارک مروی میجوید و سوره  
 اذین را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن اینست آیا پنداشتی که اصحاب  
 کف در تیر از اجوبه نشانهای قدرت ما بودند پس گویا کرد خدا ایتعالی مبارک را  
 به زبان تیر فصیح پس گفت عجب تر ازین گشته شدن من و بر نیزه برداشته  
 شدن من نیست پوشیده نماند که قصه اصحاب کف که تا شصت و نه سال بغار  
 خواب رفتند و چون بیدار شدند یکروز یا پاره از آن مقدار خواب خود را پنداشتند  
 هر چند شکر عجب قدرت الهی است چنانچه تفصیل این قصه در تفاسیر قرآن  
 و کتب تواریخ بجای خود مذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و جل سر مبارک بر  
 نیزه عجب تر از آن است نمی بینی که جماعت یزیدیان با دمه و تفتوه بکله شهادت  
 و اقرار نبوت خاتم الرسالت و اتمال رسم اسم اسلام بطمع خام دنیوی  
 بقتل فرزند رسول و جگرگوشه بول بردختند و دو و یان رسالت را با مال و  
 و آفات میافتنند سر سردار نوجوانان بهشت را به تیغ و خنجر بریده بسرنیزه کشیدند  
 دستورات ابریزه عصمت و طهارت دلبی پرده پریشنتان نشانیده شهر شهر  
 گردانیدند و دیگران دست بیداد آن بیدادیان هر چه بپشت اهل بیت نبوت

بیان ششم از آن بزرگان قلم گذشته و با اینهمه مدعیان دین اسلام بودند و خود را  
 مؤمن و مسلمانان ظاهر می نمودند فاعترفاً بالاولی الالبصار ان هذا الشیء عجیب است  
 و در بیان حال قاتلان خیال آن مال بر کسانیکه تصفح کتب تاریخ نموده اند مخفی نبوده  
 باشد که هر کس که بمباشه قتل و سبیم و شریک قاتلان و راضی و خورسند شهادت  
 شاه شهیدان گردیده قطع نظر از عذاب و کمال اخروی که مستحق و سزاوار آنست و این  
 دارنا پدیدار بسیاری کردار خود رسید چنانچه از زهری منقول است که هر سیکه در  
 معرکه کربلا بمعرض مقابل حضرت سیدالشهدا بود بی دیدن عذاب کشیدن سزا  
 اعمال بد از دنیا رفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی نابینا شدند و بعضی را سبیه  
 گشت و بعضی را اولادک فرصت ملک و دولت از دست رفت و بعضی تشنگی  
 مردند و بعضی بد دیگر عقوبات مبتلا گشتند و مردی است که جماعتی با هم گرد  
 میزدند که بچکس از دشمنان حشین ندیدیم که بدون ابتلا و مصیبت و بلا از  
 دنیا رفته باشد که پیرمردی از آن جماعت گفت که من شریک قتل حشین بن علی  
 بودم و هنوز مصیبتی پیرامون حال نگشت درین سخن بود که برای راست گردان  
 قضیه چراغ از جای خود برخاست شعله چراغ او را در گرفت و سوزشی در نهادش  
 افتاد که در جماعت سیکشت و سیکفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خوشین را  
 بدریا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود آب دریا کافرش خاصیت غنی  
 گرفته چنان او را سوخت که وجودش عطش بنم شد و از خندی رویت گردانید  
 که شخصی مرا بصفیافت طلبید و مردم دگر هم شریک مجلس بودند که میان کلام مکرر  
 معرکه کربلا بربانها رفت گفتند که هر که شریک قتل حشین گشت بعقوبتی مبتلا  
 شده بروین بانی که امیر مجلس بود بی محابا گفت که من حاضر معرکه کربلا بودم و  
 هیچ آفتی بمن نرسید هنوز این حرف باجمام نرسیده بود که شعله از چراغ حشمت

و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت راوی گوید بخدا که من چشم خود را دیدم  
 که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز مروی است که مروی از لشکریان ابن زیاد  
 که حسین را با فتراک بسته بود شترهای در نکو منظری داشت بعد از نیکه دیدن  
 روی او تیره و تاریک تر از قبر گشت گفتندش تو که خوبترین مردم و حسن و جمال  
 بودی چه شد که رویت باین روز سیاه نشست گفت از روزیکه حسین را بفتراک  
 بسته ام دو کس هر روزه می آیند و هر دو باز و گرفته کشان کشان بسرتش می آیند  
 و او را گون بران می آورند و باز می آرند ازین روز رویش سیاه و حالش تیره  
 است آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا ماند و بگرای وادی جهنم شد و از واده  
 منقول است که پیر مردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از واده  
 پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که این  
 تا باز و چیده در دست مبارکش شمشیری بود کشیده در و بر و آنحضرت فرشت  
 چهرین گسترده ده تا قافلان حسین را نوح ساخته بر سر آن فرشت انداخته اند  
 همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفوس کرد و میلی باز خون در چشم کشید که کور  
 شد و گویند شخصی در شام ز قتل حسین بود که رویش همچو روی خنجر شده عجا  
 مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که نیری بگلوی عبدالله که شتر علی  
 است زده بود و برضی مبتلا گشت که جانب ویش حرارتی و پس لشت برود  
 پیدا شد که هر چند رو بروی او بادین بران یکش بدند و عقب و تنو آتش می افروزند  
 همچنان و او یلای می کرد و آنقدر تشنگی می داشت که سبب سبب آب می خورد و فریاد  
 العطش از گام و دهان او بلند بود آخر تشنگش شوق شد و بهمان عقوبت برود  
 اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه گریلا بودند اما خواص پس از حال  
 یزید پدید و این زیاد منبع فساد و این فساد و شمر بد بیکر و نظای ایشان مجمل است

چندین نفر از لشکریان ابن زیاد  
 به حسین رفتند و او را با فتراک بستند  
 و او را گون بران می آورند و باز می آرند ازین روز رویش سیاه و حالش تیره  
 است آخر آنکس بهمان عذاب مبتلا ماند و بگرای وادی جهنم شد و از واده  
 منقول است که پیر مردی از حاضرین مقتل حسین بود چون نابینا گشت از واده  
 پرسیدند گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم که این  
 تا باز و چیده در دست مبارکش شمشیری بود کشیده در و بر و آنحضرت فرشت  
 چهرین گسترده ده تا قافلان حسین را نوح ساخته بر سر آن فرشت انداخته اند  
 همین که نظر آنجناب بران پیر افتاد نفوس کرد و میلی باز خون در چشم کشید که کور  
 شد و گویند شخصی در شام ز قتل حسین بود که رویش همچو روی خنجر شده عجا  
 مردم گردید و روایت کرده اند که آنکس که نیری بگلوی عبدالله که شتر علی  
 است زده بود و برضی مبتلا گشت که جانب ویش حرارتی و پس لشت برود  
 پیدا شد که هر چند رو بروی او بادین بران یکش بدند و عقب و تنو آتش می افروزند  
 همچنان و او یلای می کرد و آنقدر تشنگی می داشت که سبب سبب آب می خورد و فریاد  
 العطش از گام و دهان او بلند بود آخر تشنگش شوق شد و بهمان عقوبت برود  
 اینست شمه از حال مردم عوام که حاضر معرکه گریلا بودند اما خواص پس از حال  
 یزید پدید و این زیاد منبع فساد و این فساد و شمر بد بیکر و نظای ایشان مجمل است

که نیرید علییه مایه حق چون از قتل حسین دل خوش کرد حق تعالی آن سر آه پندار  
 قطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شاق تر باشد لیکن بلحاظ شرعی اعلاش  
 احتمال آن سهل است باز تکالیف فعال شنیعی مبتلا کرد که صورت عذاب الهی ثانی  
 تکلیف از ناصیه حال آن بدال نمودار بود و منجمه آن تخریب مدینه منوره است  
 که از دست بیدارش تاسه و عوام و خواص عسکه آن بلده طایفه از قتل و غارت  
 امان نیافتند و مقصد کس از صحابه کشته شدند و خانه امام المومنین حضرت  
 اسمعه تا راج نمودند و تاسه روز نماز یان مشرف بنماز و مسجد نبوی گشتند  
 و سنگ و گریه بر پهنه منیف و مسجد شریف جاداشتند و دیگر اعمال فنیجه که قلم از  
 تحریرش بحال خودی لرز و نیرید یان و مسجد نبوی که مورد جنود ملائکه تقد  
 بود و بطور آورند و از آن جمله هتک حرمت کعبه منظمه که از سنگ منجیق نمایان  
 صحن حرم محترم برگشت و ستونهای مسجد شکست و لباس کعبه اسوختند و پرده  
 که بر در کعبه کشیده بود آنرا همیه تنویر ساختند تا آنکه روزی چند خانه کعبه بی لباس  
 و اهل بیت السدر اید و هلسر <sup>چوب بوی</sup> نند و از آنجمله است حلت و اباحت نه سیار مشر  
 از قبیل زنا و لواطت و شرب خمر و تریج برادر با خواهر و پشال آن که لواطت  
 بر نماید کفر و کافری اوست و تفصیل این سوانح و حوادث بجای خود و شرح است  
 المختصر آن شور و خجست سه سال و هفت ماه با بملایم چپن عقوبات از بادشاهی خود  
 دم زده پانزدهم ربیع الاول در مقام حص که شهری از بلاد شام است و اصل چشم  
 و سنین عمرش بسی و ده سال رسیده بود که با طوق لعنت و سلاسل کعبه از دنیا  
 برفت و از اتفاقات است که روزیکه هتک حرمت کعبه از جور و تعدی پدید آید و آن  
 همان و از آن شقی ذخیره خسران را نوشته راه عاقبت کرده رحمت اقامت خوش  
 از دنیا بد و رخ کشید و چون نیرید بن معاویه بمرو معاویه پسر نیرید را که در جاست خوش

ولی محمد و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند همین که معاویه بادشاه شد بر بنبر  
رفته بعد حمد خدای جل و علا و لغت سرور انبیا علیه الصلوٰۃ و التسلیم گفت که  
خلافت آئین مضبوط خدا و حق خلفای با صفاست حدیث معاویه بن ابی سفیان  
از راه خلافت با علی مرتضی که احق و الیق خلافت بود نزاع و جدال کرد بعد از  
پدرم که میگوید الهیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نسبت و بر  
استحکام حکومت خود چو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جانشان بمرد و کشت  
و بال و این بطح حکومت چند روزه همراه خود بر و بعد ازین ناز را اگر گریست گفت  
که من میدانم که محاربه حسین بسیار بد بود که پدرم نمود باز گشت او بسوی من  
که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تیغ بیدینه طیبه بر دست  
و هتک حرمت خانه کعبه را داشت من درین خلافت لذتی نمی یابم از اولاد و بنیان  
هر کسی را که راضی شود اسیر گردانید من عقیدت خود را از گردن مسلمانان آویزدم  
پس از منبر فرو آمد و بغیرت نشسته در خانه خود را بر روی خلافت بست بعد از  
بجوار حرم حق پیوست اما حال خسران آل ابن زیاد شقاوت بنیاد پس آن بد  
در قتال مختار بن عبید ثقفی کشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بعد تسلط خود بر کوفه  
کشت و رویت که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران در خواست فرمای  
داد که که بمانند و لشکر ابن سعد و شمر یک قتال حسین بن علی بودند یک یک اسیر شدند  
و هر یک چنانچه کس را نشان دادند همه را گردن زده بدار کشید و مختار علامه  
خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر کنند حفص بن سعد حاضر شد مختار پرسید که پدرت  
کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که الیای از حکومت رنجی اعمال  
آن دست بر داشته چگونه بانه شمشیر فرقت حسین چرا خانه نشینی اختیار نکرد و کم  
تا مسلم بن سعد بریند و پیشش را نیز کشتند و شمر را طلبیده نیز گردن زد و سرهای



اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد و پسر حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد  
 معمر که کربلا بودند هر کرا یا بیک بشیاء چون آمد و دستند که مختار در صد و قصاص  
 حسین است از کوفه قصد گریز به بصره کردند لشکر مختار عقب ایشان افتاد هر کس  
 که دستیاب می شد می کشیدند و تنش می سوختند و خانه او را غارت میکردند چون  
 خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود که اول بر دست و پای او  
 بریدند بعد از آن بدار کشیدند پسر تنش با تنش سوختند و چنان دیگران را  
 که از لشکریان ابن سعد یافتند بعقوبتی کشیدند القصة چون مختار از قتل ابن سعد  
 و عمر و خولی بن یزید علیه السلام لعن الغاب الی یوم الحساب حاضر جمع کرد و برین  
 قتل ابن زیاد افتاد و چنانچه ابراهیم بن مالک اشتر را با جماعتی از سپاه بمقابله  
 ابن زیاد فرستاده همین که ابراهیم بمصر رسید وصل و صل شد ابن زیاد بکنار دریا  
 که بمفاصل پنج فرسنگ از موصل واقع است لشکر کشیده بنای مقابله انداخت تا  
 آنکه صبح محارب از طرفین بنظر آمده هنگام نماز شام سپاه ابراهیم لشکرش را  
 را که همراه ابن زیاد بودند شکست داد چون فوج ابن زیاد بهریت خورده رو بفرار نهاد  
 لشکر ابراهیم بتعاقب فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از فوج مخالف هر کس را  
 که یا بند زنده بگذرانند چنانچه بسیاری را از همراهیان ابن زیاد از جان کشیدند این  
 هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کردند ابراهیم آنرا پیش مختار بگفت  
 فرستاد چون ملبرن زیاد بکوفه رسید مختار بر زمین خود آریسته و اهل کوفه یکجا ساخته بدو  
 جلوس نموده فرمود که بر این زیاد حاضر کنند چون سرش حاضر کردند گفت که نیست  
 سر ابن زیاد ای مردم کوفه ببینید که خصاص خون حسین ابن زیاد را زنده نگذاشت و آن  
 مفتاح النجا منقول است که در دانه مختار افتاد هر کس از مردم شام بقتل رسیدند  
 و این دانه روز عاشورا سال شصت و هفت هجری بکشدش از موکر کربلا اتفاق

و نیز کوايات صحاح مروی است که هرگاه سربازان او را پیش مختار جانشین کردند  
 ناگاه ماری درآمد میانه سرها شده در سوراخ بینی ابن زیاد رفت و اندکی قرار  
 گرفته از دلمان او برآمد باز در بینی رفت تا غائب شد گویند که مار بدینسان سوار  
 آمد و رفتی کرد با کله ابن زیاد و ابن سعد و ثمر ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس  
 بن اشعث کندی و خولی بن یزید و سنان بن انس نخعی و عبد الله بن قیس  
 و حکم بن لیث و یزید بن مالک و غیر ایشان از اعیان یزید یعقوبت ما مبتلا شد  
 بقتل رسیدند و تنهای اینها را زیر سم اسبان گذشتند و اسبان را بر آنها  
 دو انداختند چندانکه استخوانها ریزه ریزه گردیده با خاک برابر شد و پوشیدنی نبود  
 که در کتب تاریخ اختلاف است در بعضی ذکر قتل ابن سعد و ثمر و غیره قبل از قتل ابن  
 است و در بعضی بعد از آن و کيفماکان منتقم حقیقه حسب وعده که بیان شد در ضمن  
 اخبار و انچه که بلا بر وایت حاکم مقدم شد ساری اجمال فتنه حسین را از دست مختار  
 بکنار آنها نهاد کوشش و اذلی نهایت کار ظهور در ناصیه اعتقاد مختار کرده چنانچه  
 حال بدآتش در کتب تاریخ مسطور است و هرگاه مختار بکوفه و اطراف و جوانب آن  
 مسلط شد داعیه مجاریه با عبد الله بن زبیر در سرش جا کرد و عبد الله بر او مختار  
 و قوت یافته مصعب بن زبیر بر او خود را بمجاریه مختار نامزد کرد چون مصعب بن  
 بصره بمجاریه مختار روان شد میانه مصعب مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح  
 نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید همین که مصعب بن زبیر  
 بکوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الله بکنج مصعب پناه بسته نگاه داشت  
 و قتال گرم ساخت و فوجیاب شد و مصعب بن زبیر و انصار هم بمن مالک استیلا  
 رسید از ابن عمر بنی منقول است که با عبد الله گفت که من اولاً حسین را  
 بدار الاماره و زبری ابن زیاد و دیدم بعد از آن سربازان زیاد را پیش مختار و بعد از آن

سر قندار را بر حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را بجلال فرغ می بینیم پس ازین آلاء  
 پناه میجویم که بدیگاریست که بازگشت سرای ریشیان با نیامی شود و ملک  
 با صفای این سخن از مجلس برخاست گفت که بنای این قصر مبارک را  
 از پادشاه مجاهد هرگاه عبدالملک برضعتی ظفر یافت و مضروب گشته شده  
 که در دواخی آن در تصرف او درآمد خواست که سپاه برای قتال عبدالعبد بن  
 بکند و در اول راه میچسب اجابت نکرد که در حرم خدا که جدال و قتال در آن  
 حرام است چگونه محاربه می نماید روزی حجاج پیش عبدالملک حاضر شده گفت که  
 سخن دوش بخواب دیده ام که سلیمان زیر را از تنش بریده ام عبدالملک داشت  
 که حجاج راضی بفرمیت مکه برای مقاتله این زیر است فوج خود را پای نام حجاج  
 کرده مکه فرستاد حجاج که هلاش از طائف بود چون بدانجا رسید سپاه دیگر  
 جمع ساخته متوجه بیت مکه شده زائره قتال را با این زیر پشمال آورد و  
 کمر ستاخی با بسته دهن محافظت آداب کعبه را یکسر از دست اعتقاد گذاشت  
 تا آنکه تمامی حرم محترم زبکین بخون گشتگان گردید و عبدالعبد بن زیر شربت  
 شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی شد حکومت مروانیان و شام و عراق  
 و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و نامز راه دوام و استمرار یافت و آنچه تفسیر  
 سور که انا انزلناه فی لیلة القدر بذیل کریمه لیلة القدر خیر من الف شهر از حضرت  
 امام حسن علیه السلام مرویست که مراد از هزار راه است ملک و سلطنت بنی امیه است  
 بطور آمدن است و رور و قانع که ترتیب آن محفوظ خطا طرقتش بود و حواله بقلم نمود  
 و بعد ازین آنچه جلوه شده و گرفت بخوف الطناب کلام طایف شمع از بیانش بجا فرستاد  
 الحمد لله که کتاب منقذ از بیان شهادت حضرت عیسی که تالیف تصنیف شاه اسلام است تمام حرم بنای خود را  
 در مطبع مطبوعه الطبایع گردید

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

سِرًّا لَّهُمَا دُتَيْنِ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا  
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



لَا تُعْطِي يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَعْطَى الشُّكْرَ تَمَامًا عَطَى

یونس علیہ السلام اور حضرت بڑی شکر گزار بنے

نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ نَزَّ إِلَيْهِ كَلَامَاتُ اسْمٍ مِنْ أَنْوَابِ

علیہ السلام بلکہ ان سے زیادہ حضرت مین اور کمالات تھی چنانچہ ولایت

الولايات والمحربية المطلقة والإصطفاء المطبق

تہر قسم کی اور سب طرح کی **ف** اور سب کاموں کی مقبول

وَالرُّؤُوفَةُ وَالْقُرْبُ الْأَسْمَى وَالشَّفَاعَةُ الْعُظْمَى وَالْجَهَادُ

۱۵ اور نہایت خدا کی نزدیکی اور شفاعت کبرے ۱۶ اور کافروں کی

أَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَى الْغَيْبَ ذَلِكَ مِنَ الظَّاهِرِ كَمَا عَلَّمَ النَّبِيَّ

سوائے اسکی اور کمالات جیسے علم ابیشمار

وَالْعِرْقَانِ الْأَيْمَ وَالْقَضَاءِ وَالْفُسْيَاوِ الْجَهْدِ وَالْإِحْسَانِ

۱۹ اور فقہ فیصل کرنا اور تنوعی دنیا اور اجنبان اور محاسبی

وَالْقِرَاءَةُ وَغَيْرُهَا لِكُنْتُمْ لِكُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَحْصُلْ لِي بِنَفْسِي وَهَذَا

تیسرے کیلئے اپنی مال باقی رہ گیا تھا کہ حضرت کی امانت حاصل نہ ہو سکتی تھی۔

شہادت اور آپ کی ذات میں ایک حاصل نہ ہو گا۔ یہ ہوتا ہے کہ اگر آپ نے اپنے خدا سے

اور آپ کی ذات میں وہی عالم ہو گیا۔ بیدار ہو گیا۔

وَسَمِ الْكَافِرُ اسْتَشْرَدَ فِي الْحَرْبِ لِأَدَى ذَلِكَ إِلَى الْكِبَرِ

بکتابین ہر یک سے دو سو اسکا نام فی

شوق الاسلام و اخلاص للدين في نظم العوام قوال  
نوٹ جاسے در دین میں عوام کی زندگی پر خلاصہ

وہی ہے جو کہ

۱۶) جکی جکے شہید ہو جائے جیسے بعض خلیفہ شہید ہوئی وہی الوداع نہایت

بہارِ پیرایہ کو جانی بیک رہی بسلی یسٹیم ہینس

بسم الله الرحمن الرحيم



لَمْ يَشْهَدْ بِلَوْلَا تَمَّتْ لَشَهَادَةٍ لَّأَن تَمَامُ الشَّهَادَةِ أَنْ

مشہور نہ ہوتے بلکہ پوری شہادت ہی نہ ہوتے اس واسطے کہ پوری شہادت اس کا نام ہوگا کہ

يُقْتَلُ الرَّجُلُ فِي الْغُرْبَةِ وَالْكُرْبَةِ وَأَنْ يُعْقِرَ جَوَادُهُ وَيُلْقَى

آدمے مارا جادی مسافری اور سخت بین اور اس کی گھڑی کی کوہن کا بی جاوین اور

حُشَّتُهُ مَطْرُوحًا وَيُقْتَلُ حَوْلَهُ جَمْعُ كَثِيرٍ مِنْ أَحِبَّةٍ

ان کی لاش میدان میں پڑی ہوئی اور اس کی گردا گرد بہت لوگ با عزت

أَهْلِيَّائِهِ وَقَارِبِيهِ وَأَنْ يُهْبَ مَالُهُ وَأَنْ تُؤْمَرَ نِسَاؤُهُ

اور قریبوں کی بیویاں اور مال اس کا لوٹا جادی اور اس کی بیبیاں اور بیٹھ لڑکے

وَأَيْتَامُهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي ذَاكَ اللَّهُ فَاَنْقَضَتْ حُكْمَهُ اللَّهُ تَعَالَى

قیامین گرفتار ہوں اور یہ سب مصیبتیں صحت نشہ کی پہلی موت و سوغت الہی اور اس کی سازش کی جلا

أَنْ يُلْحَقَ هَذَا التَّكْمُلُ الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَمَالِهِ بَعْدَ وَقَاتِهِ وَ

کہ ملجاوی یہ بڑا کمال حضرت کے کمال میں بعد آپ کی وفات کی اور

انْقِضَاءُ أَيَّامِ خِلَافَتِهِ الَّتِي تَبَايَ الْمَغْلُوبِيَّةُ وَالْمُظْلُومِيَّةُ

بعد گذرانی ایام خلافت کے کہ دہنا اور مظلومی اور اس کی سانس نہیں

بَرَجَاءُ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ بَلْ يَأْقُرِبُ قَارِبِيهِ وَأَعْرَؤُا كَدَهُ وَمَنْ

ہوا سہل بعضی دنوں اہلیت کے بلکہ ہوا سہل اس شخص کی جو بہت ہی قریب ہو حضرت کی قریب اور اہلیت غریب ہوا اور اس کی

يَكُونُ فِي حُكْمِ آبَائِهِ حَتَّى يُلْحَقَ حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيُنْدَرِجَ

بہتری آپ کے بیٹوں کی ہو تاکہ ملجاوی اوکا حال حضرت کے حال میں اور اصل ہو

كَمَالِهِمْ فِي كَمَالِهِ فَتُجْمَعُ عَنْكَ بِاللهِ تَعَالَى بَعْدَ انْقِضَاءِ

در کمال انصاف کی مدد سے جو ملحق ہوئی عنایت الہی بعد گذرے

أَيَّامِ الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْحَاقِ فَاسْتَبَابَتْ لِحُسْنِ

دنوں خلافت کے یہ حسن کمال کسمانی پر توانا بے بنا یا حسین

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْابِ جَدِّهِمَا عَلَيْهِ أَفْضَلُ الْفُجُولِ

علیہا السلام کو نانا کے مقام پر اوپر برتر درود اور

الْحَمْدُ وَجَعَلَتْهُمَا رَأَتَيْنِ لِمَا كُتِبَتْهُ وَجَعَلَتْهُمَا لِحَمَالِهِ وَ

رحمت اور دونوں کو دماغی بنائی پر توئی کمال محمدی کی اور دو رخسار تیری جمال مصطفوی کی

لَمَّا كَانَتْ لِشَّهَادَةِ عَلَى قِسْمَيْنِ شَهَادَةُ سِرٍّ وَشَهَادَةُ عَالَمٍ

جو کہ شہادت دو قسم پر تھی ایک تو شہادت پوشیدہ اور دوسری شہادت آشکار

قُسِمَتْ عَلَيْهِمَا فَاخْتَصَّ السَّبْطُ الْأَكْبَرُ بِالْقِسْمِ الْأَوَّلِ وَ

دونوں پر بٹ گئی تو مخصوص ہوئی بڑی صاحبزادی کی پہلی قسم کی واسطی اور جو

كَانَ أَمْرُهَا مُسْتَوْرًا لَمْ يَظْهَرْ هَذَا كَرِّهِ فِي الْوَحْيِ وَأَمْرُهَا

وہ امر مخفی تھا جبرئیل علیہ السلام نے کہی اور کاندھ کو نہ کیا اور جب شہادت

عِنْدَ الْوُقُوعِ أَيْضًا حَتَّى وَقَعَتْ عَلَى يَدَيْ زَوْجَتَيْهِ وَ

واقع ہوئے تو ہی شہیدی رہا یہاں تک کہ میرے کفایت ہوئی قسم خاص بہت

الزَّوْجَةُ مِنْ عَارِ لَتَنِ الْحَبَّةِ دُونَ الْعِدَاوَةِ وَكُلُّ ذَلِكَ

حالا کہ بی بی علاقون محبت سستی نہ کہ عداوت سستی اور یہ سب

لَا تَمْنِي عَلَى السِّرِّ وَالْإِخْفَاءِ وَلِذَلِكَ لَمْ يُخْبِرْ بِهِ النَّبِيُّ

اس واسطی ہوا کہ اس شہادت کی بنا پوشیدگی پر تھی اور اسلی پہلی جناب سات پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

بنی اوسکی خبر نہ کی اور نہ امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ

عَنْهُ وَلَا غَيْرُهُمَا وَاخْتَصَّ السَّبْطُ الْأَصْغَرُ بِالْقِسْمِ

عزلی اور نہ کسی اور نے اور نہ کسی چھوٹی صاحبزادی کی دوسری قسم کی شہادت بھی

الْبِطَانِي وَلَمَّا كَانَ مَبْنِي أَمْرُهُ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْإِعْلَانِ

پہلے اور جو بننا اوسکی شہرت اور اعلان پر تھے

و

مکمل شہادت مکمل  
دو قسم رسالت غایت  
شہادہ ہوشیار

و

دو قسم اور  
دو قسم کا شہادت  
پہلے اور

و

دو قسم اور  
دو قسم کا شہادت  
پہلے اور

و

دو قسم اور  
دو قسم کا شہادت  
پہلے اور

و

دو قسم اور  
دو قسم کا شہادت  
پہلے اور

و

دو قسم اور  
دو قسم کا شہادت  
پہلے اور



ل و محی مین زبان جبریل علیہ السلام و غیرہ

فرشتوں پر اوسکا ذکر کیا پھر تپا شہادت کی مکان کا **و** اور اوسکا نام **و** اور پتا شہادت کی وقت کا

استبانتند سائتم بحری علوم ہوا پہرا و سکا شہر بہت ہوا اور برطا ذکر گیب

ایک المومنین کرم اللہ وجہہ نے صفین کی سفیر میں ﴿﴾ بہر حجب

شہادت کا واقع ہوا تو اسکا شہر اسطرح بد ہوا کہ ملے

وگئی اور آسمان سے خون برسا اور آواز فیہی سی مر گئے سب کئی

وَأَمَّا رَجُلٌ كَانَ يَتُخَلِّصُ أَتَمَّ السَّبِيحِ حَافِظًا مِّنْ حَبْتِهِ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمَ يَافَثَ ۚ

رسایون کا گہنا قاتلون کے نقہنوں میں علی بذالقاس اور ہی شہرت کی سباب

هـ لِيُطْلِعَ الْخَافِرُونَ وَالْغَائِبُونَ عَلَى وَفْوِ عَهْدِهِ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَثِيرٌ

یہ دانی اس کے لئے ہے اور نہ کور ہو ان مصائب درونک کا

أمته إلى يوم القيمة فقد بلغت نهاية الشهر

وہابیوں کی ایک نیا جماعت نمودار ہوئی ہے جس کا نام ہے پوپا، سیریکہ، سیرہ، ہریہ

وہاں سے لے کر ان کے گھر تک ہر جگہ پر ان کی طرف سے بڑی دلچسپی اور توجہ دیکھی گئی۔ ان کے ساتھ ساتھ ان کے دوستوں اور رشتہ داروں نے بھی ان کی مدد کی۔ ان کے گھر میں ان کی تصویریں لگی ہوئی تھیں۔ ان کے گھر میں ان کی کتابیں رکھی ہوئی تھیں۔ ان کے گھر میں ان کی چیزیں رکھی ہوئی تھیں۔

فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَالْأَسْفَلِ وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ وَالْإِنْسِ

عالم بالا اور عالم خاک میں اور عالم غیب اور عالم شہادت میں اور جہنم اور آدمیوں میں

وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِ إِذَا تَمَسَّكَتْ هَذِهِ الْمَقْدَمَةُ فَلَنْ تَذْكُرَ

اور گویا اور خاموشی میں واجب تمہید اس مقدمی کی ہو چکے تو سب کو لازم ہو گا کہ اگر

مَا يَتَعَلَّقُ بِهَذَا الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا مَهَّدْنَا مِنْهُ مِنَ الْمَقَدِّمَةِ

جو علاقہ رکھتا ہے اس بات سے مع اشارہ دونوں مضامین کی جگانہید میں مذکور ہو چکا

فَنَقُولُ أَمَّا كَوْنُ السَّبْطَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

سو ہم کہتی ہیں کہ ہونا دونوں صاحبزادوں کا بیٹے جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے

فَلَهُ وَجْهَانِ الْأَوَّلُ أَنَّ ابْنَ الْبَيْتِ لِكُلِّ حَكْمٍ إِلَّا ابْنَ وَلِذَا يُعْمَلُ

اس دعویٰ کی دوا بلیکین ہیں اول یہ کہ نواسہ بجای بیٹے کے ہوتا ہی اور اسی جہت سے

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ وَالثَّانِي التَّبَتُّ فِيهِ

عسے علیہ السلام نبی اسمائیل کہلائی اور دوسری بی بی کو حضرت زینب و تہمتی کہلاتا تھا

ثَبَّتَ بِطَرِيقٍ مُتَعَدِّدَةٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هُمَا

چنانچہ بہت - وایتون سی ثابت ہوا ہے کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم فی فرمایا ہے کہ وہ نور

ابن أبي ورفي أحمد في مسنده عن أبي إسحاق السبعي عن

میرے بیٹے مین اور روایت کی حدیثی کتاب مسند مین ابو اسحق شیبانی (رحمہ اللہ) نے

هَازِي عَنْ هَازِي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ كَرِيمِ اللَّهِ وَجْهَهُ

ہانی بن ہاشم اوسنی امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ سے

قَالَ الْمَوْلَى الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ

۱۳۰۰

عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَرُونِي بِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قَالَتْ

اور فرمایا: اہلداد میری بیٹے کو کیا نام رکھنا ہی نہیں چاہتا

سَمِيئَةَ هِيَ أَيْ قَالَ بِلْ هُوَ حَسَنٌ فَمَا وَلَدَ الْحُسَيْنُ قَالَ أَرُونِي

حرب: حضرت فی فرمایا ایک لڑکا نام حسن ہی ہے جب پیدا ہوئی امام حسین علیہ السلام حضرت فی فرمایا کہ لڑکا

ابْنِي مَا سَمِيْتُمُوهُ قُلْتُ خَرَّبًا قَالَ بَلْ هُوَ حُسَيْنٌ فَلَمَّا وُلِدَ

میری بیٹے کو کیا نام رکھا ہی تھی مینی عرض کیا کہ حرب فرمایا حضرت فی بنکرا کا نام حسین ہی بہر جب پیدا ہوئی

الثَّالِثُ قَالَ ارْوِي ابْنِي مَا سَمِعْتُمْ قُلْتُ حَرَّكَ قُلْتُ بَلْ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴

هو محمد بن اسمعيل قال في سميته اسماء ولد هارون شهيد

اسکا نام مخمسنہ ہے سیر حضرت فیاض شاہ کو کہ کہیں انکو نام رکھ دینا چاہو تو انکو اللہ تعالیٰ کے نام سے کہنا چاہئے

وَشَيْئٌ وَمُسَدُّ وَأَخْرَجَهُ الطَّرِيقَ إِذْ فِي النُّكَّةِ وَلَا أَرْقُطُهُ

۲۹ شش ماه از اسیر که برونه تکه ای از آن را می خورد

اور شیر اور مشیر اور اسی کو روایت کیا طبرانی نے اپنی معجم کبیر میں اور دار قطنی نے

قَالَ قَرَادُ وَالْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ كَالْهَمَّ عَنْ عَلِيٍّ

اور سب سے پہلے اور ابن عساکر نے سب سے پہلے حضرت علیؑ

ثم قال الله وجهه واخرج البغوي والطبري عن سلمان

کرم اللہ وجہہ سے اور روایت کیا محلی سے بغوی اور طبرانی نے ایسی ہی مطالبہ سلمان فارسی رضی اللہ عنہما

اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مِثْلُهُ وَفِي الْقَامُوسِ شَبْرٌ كَيْفَتُمْ وَشَبِيرٌ

اللہ عنہ سی اور قاسم بن مین ہی شہر بقم کی دارن پراور شیر

قَمَرٌ وَمَشِيرٌ كَمَا بَنَى هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

قنبر کی دُزن پرادر مشیر محوٹ کے دُزن پر سب سے امین ہارون علیہ السلام۔

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

مما لو اجماعاً بين ملا حظته صلى الله عليه وآله من  
 ابرهونا حسنين كما آيينه واسطر لوى جمال محمدى رحمته الله عليه وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وہ دو ذہال سی زانیہ ہی اول بھت سیادت مطلقہ و جناخہ وایت کی

پہلے ہی ان کی زبان سے نکلا کہ یہ سب کچھ میری طرف سے ہے۔

فہرست جلدی نام کریمہ ۱۲۸۵

سازمان بهای و عبادتگاه

حضرت مولانا ابوالکلام آزاد

بانی نامہ برائے بین الاقوامی اسلامی اسکول

جانبین کی طرف سے اس کی حمایت کی

نہاں کی کہ نہ ہو  
نہاں کی کہ نہ ہو

و غیر از این  
چون بر او یک  
عبداللہ

ان روایوں میں حضرت یحییٰ علیہ السلام کی  
ثبات ہوا کہ حضرت اس کی حضور  
مذہب ملت آبادی اور پ  
ہاں کہ یہ سب ہی اور پ  
سب ہی اور پ

بنیاد سلطنت  
میں جو  
کیا

نام این کتاب در دست خط  
شیراز فخری در مکتب  
شیراز فخری در مکتب  
شیراز فخری در مکتب

بدر بن علی التتلا م و حسن و حسین و محمد بن علی

ابن ابی سائبہ نے کہا میں  
ابن ابی سائبہ نے کہا میں

عزیز علی صاحب  
حافظ ابوالقاسم سیدان بن  
محمد اقبال سے لغوی کتب  
تیار ہونے پر خوش ہوئے

حکومت قیامیہ

النِّسَاءُ وَالرُّؤْيَانِيُّ وَالضِّيَاءُ عَنْ خُذْفَةَ وَابْنِ عَمْرِو بْنِ

نثاری اور رویانی اور ضیائی مقدسی فی خذیفہ نثاری اور ابونعیم فی

أَبْنِ سَعِيدٍ وَابْنُ مَاجَةَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَابْنِ عَدِيٍّ عَنْ ابْنِ

ابی سعید سے اور ابن ماجہ سے عبد اللہ بن عمر سے اور ابن عدی سے عبد اللہ بن

مَسْعُودٍ وَابْنُ نُمَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ عَنْ عُمَرَ

مسعودی اور روایت کی ابونعیم فی علی مرتضیٰ اور طبرانی فی معجم کبیر میں عمر فاروق سے

وَجَابِرٍ وَابْنُ سَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَمَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ وَ

ابن جابر اور جابر اور اسامہ بن زید اور مالک بن حویرث سے اور

الدَّيْلَمِيُّ عَنْ أَنَسٍ وَابْنِ عَسَاكِرٍ عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ وَابْنِ

دیلمی فی انس سے اور روایت کی ابن عساکر نے حضرت عائشہ صدیقہ اور عبد اللہ بن عمر اور عبد اللہ

عَبَّاسٍ وَابْنُ رِمَّةٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

عباس اور ابی ریمہ سے کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَنَزَادَ ابْنُ

حسن اور حسین سردار ہیں بچے جوانوں کے اور ابن

مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ وَأَبُو هُمَاخِرٍ مِنْهُمَا وَعِنْدَ الطَّبْرَانِيِّ وَأَبُو هُمَا

ماجہ وغیرہ فی اتنی روایت یاد کی کہ ابی ہوماخیر بھی دونوں میں سے ہیں اور طبرانی فی معجم کبیر میں ابی ہوماخیر

أَفْضَلُ مِنْهُمَا وَنَزَادَ الْحَاكِمِ وَابْنُ حَبَّانٍ وَغَيْرُهُمَا إِلَّا ابْنِ

ابن حبیبہ فاضلتر ہے اور حاکم اور ابن حبان وغیرہ فی اتنی روایت اور ابی زیادہ کی ہی سوای دو

الْحَالَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَبُحَيٍّ ابْنِ نَازِكٍ وَكَسْرٌ يَأْوِمُنْ مُتَقَرِّعًا

خلاتی بہا یونکی یعنی عیسیٰ بن مریم اور بخی بن نازک زکریا اور ابن مہاجر مجری ہونیکا

هَذِهِ الزَّائِتَةُ كَوْنُ مُحَبَّةٍ مَحَبَّةً مِنْ بَعْضِهِمَا بَعْضُهُ صَلَّى

اللہ انچ اترے کہ محبتیں بعیدہ محبت رسول خدا فی اور عبادت رکھی گویا حضرت علی رضی اللہ

بہر صورت  
سیدنا  
صلوات اللہ علیہ  
طریقوں میں  
اردی صحابہ  
کی کہ انوار  
فی حدیث میں  
ہوئے



وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَحَبَّ هَيْئَتَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَآلَهُمَا

اور فرمایا کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کی ماں باپ کو

كَانَ مَعِيَ فِي دَرْجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ مُشْتَرِكٌ

دوست رکھے گا تو وہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے

وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ وَحَسَنَ عَشْرَ

اور روایت کی امام جعفر صادق فی اپنی پاپام محمد باقر سے کہ امام حسن علیہ السلام فی پست سے

حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَّاشِيَةً ثَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ مَالِهِ

حج پساہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال

لِللَّهِ عَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلَّهِ مَالَهُ ثَلَاثَ عَرَّانٍ حَتَّى أَتَى كَانُ يَعْطُرُ

خدا کی راہ میں دئی الا اور تین بار آہا آہا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا

تَعْلَاؤُكُمْ مُسْكٌ تَعْلَاؤُكُمْ يُعْطَى خُفَاؤُكُمْ مُسْكٌ خُفَاؤُكُمْ كَانُوا

جوئے ایک رکھا ایک سوزہ دیا ایک رکھا اور

وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَنَةً تِسْعَ وَارْبَعِينَ عَشْرًا

وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں

أَرْحَمَ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَيْبَعٍ لِأَوَّلِ أَوْفَى آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ

بروایت تیسے اوّل ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی

الشَّهْرُ وَسَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتُ الْأَشْعَثِ

شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہرم جعدہ بنت اشعث

بْنُ قَيْسٍ سَمَتْهُ بِأَغْوَاةٍ بَيْنَ بَيْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ بَيْنَهُمَا

بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید سے بن معاویہ کی اور یزید فی

خَمِينَ كَمَا أَنَّ يَزِيدَ جَوَّافَعَكَ فَمَضَى الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

س بات پر اس کی ہر گاہ کا وہ کیا تھا پھر اس کی ویسا ہی کیا اور یزید ہر حسن رضی اللہ تعالیٰ

وَالْحُسَيْنَ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي وَحَبَّ هَيْئَتَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَآلَهُمَا  
اور فرمایا کہ جو مجھ کو دوست رکھے گا اور ان دونوں کو دوست رکھے گا اور ان کی ماں باپ کو  
كَانَ مَعِيَ فِي دَرْجَتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ مُشْتَرِكٌ  
دوست رکھے گا تو وہ شخص میری ساتھ ہوگا روز قیامت میں اور کہا یہہ حدیث مشترک ہے  
وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ وَحَسَنَ عَشْرَ  
اور روایت کی امام جعفر صادق فی اپنی پاپام محمد باقر سے کہ امام حسن علیہ السلام فی پست سے  
حَجَّةً مَاشِيًا وَنَجَّاشِيَةً ثَقَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ مَالِهِ  
حج پساہ کئے اور آپ کی اپنی کوتل گھوڑی آگے آگے چل جاتی تھی اور وہ مال  
لِللَّهِ عَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلَّهِ مَالَهُ ثَلَاثَ عَرَّانٍ حَتَّى أَتَى كَانُ يَعْطُرُ  
خدا کی راہ میں دئی الا اور تین بار آہا آہا مال راہ خدا میں تقسیم کیا یہاں تک کہ ایک دئی والا  
تَعْلَاؤُكُمْ مُسْكٌ تَعْلَاؤُكُمْ يُعْطَى خُفَاؤُكُمْ مُسْكٌ خُفَاؤُكُمْ كَانُوا  
جوئے ایک رکھا ایک سوزہ دیا ایک رکھا اور  
وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَنَةً تِسْعَ وَارْبَعِينَ عَشْرًا  
وفات ہوئی امام حسن رضی اللہ عنہ کی سنہ اوچاس ہجری میں  
أَرْحَمَ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ رَيْبَعٍ لِأَوَّلِ أَوْفَى آخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ  
بروایت تیسے اوّل ربیع الاول کو یا آخر صفر میں اور یہی  
الشَّهْرُ وَسَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعْدَةَ بِنْتُ الْأَشْعَثِ  
شہور ہے اور سبب وفات جناب امام حسن علیہ السلام کا یہ ہوا کہ آپ کی ہرم جعدہ بنت اشعث  
بْنُ قَيْسٍ سَمَتْهُ بِأَغْوَاةٍ بَيْنَ بَيْنِ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ بَيْنَهُمَا  
بن قیس نے زہر دیا آپ کو باغواہی یزید سے بن معاویہ کی اور یزید فی  
خَمِينَ كَمَا أَنَّ يَزِيدَ جَوَّافَعَكَ فَمَضَى الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى  
س بات پر اس کی ہر گاہ کا وہ کیا تھا پھر اس کی ویسا ہی کیا اور یزید ہر حسن رضی اللہ تعالیٰ



عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَكَانَ فَبَعَثَتْ جَدَّةُ إِلَى نَزِيدٍ تَسْأَلُهُ

عنه چالیس روز پہر انتقال مندرمایا بعد اویکی جدہ سے نزید پلید کو پیغام بھیجا کہ

الْوَفَاءُ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ لَنَا لَمْ نَكُنْ نَرْضَاكَ لِلْحَسَنِ أَفَرَضَاكَ

ابننا وعده پورا کری تو نزیدنی جواب دیا کہ ہم نے تجھے راضی کہ تو حسن پاس ہی چھوڑا اپنی جان کی واسطی

لَا نَفْسِنَا فَصَارَتْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ

ہم کتب اضی ہوئی سو ہوئی وہ کہتے اوں لوگوں سی جنہوں دین و دنیا دونو بر باد کی اور یہ

الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ وَكَانَ مَرْضُهُ الْإِسْهَالَ الْكَثِيرَ وَتَقَطَّعَ

نقصان ہے صریح اور آپ کی بیماری یہ تھ جلاور تریاں ملکر سے ملکر سے ہو کر نہ رہی

الْأَمْعَاءُ وَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ جَاءَ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى

کھڑی نہیں اور جب آپ کی وفات ہوئی لگی تو جناب امام حسین رستے اللہ تعالیٰ

عَنْهُ فَقَالَ أَيْ أَخِي مِنْ صَاحِبِكَ قَالَ ثَرِيْدٌ قَتَلَهُ قَالَ نَعَمْ

عندنی آئی پوچھا کہ اسی بہائی میری تیری پاس کون تھا جیسی میری کرت کی امام حسن فی فرمایا کہ تم کو مارا چاہتے تھے جیسی کی لگا کہ

قَالَ لَكِنْ كَانَ صَاحِبِي الَّذِي أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ أَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَإِنْ

امام حسن فرمایا کہ اگر ہی قاتل میرا جو میری گمان میں ہی تو اللہ بڑا سخت بدلا لینے والا ہی اور اگر وہ قاتل

يَكُنْهُ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَقْتُلَ لِي بِرَبِّكَ قَالَ لَقَدْ سَقَيْتُ الشَّيْءَ

نہیں جیسے میرا گمان ہی تو میں نہیں چاہتا کہ تم کیلئے کو مار دو میری اسطی بعد کی امام حسن نے فرمایا کہ مجھ کو سکتے بارز ہر

هَرَارًا وَمَا سَقَيْتُ مَرَّةً أَشَدَّ مِنْ هَذِهِ وَكَانَ عَمْرُ الشَّيْءِ

پلا یا ہی پر ایسا سخت کہتے نہیں پلا یا اور بھی عسر شربت آپ کی

خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَسِتَّةَ أَشْهُرَ لَا أَثَامًا وَقَدْ وُلِدَ

اس آری پینیا لیس سال برس کے بعد دن کم اور آپ پیدا ہوئے

لِللَّهِ مِنْ شُعْبَانَ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ عَلَى الْيَمِينِ

پندرہویں شعبان سنہ نہیں ہجری ہجری بموجب روایت صحیح کی

بہشتی کو نذر کسی پلا یا  
میں درگاہ ہندو سداقت  
سیع خلیفہ شیعہ حقیقی  
واقعات کرانی ہندو  
دارنی کی پیکر جانتے ہیں  
وام کی عالم تابا تو مگرانی  
پہر ہی ادا کی سکرانی  
سنہ سداقت  
بہشتی اشارہ  
تھا کہ حیات  
ہی فصل الخطاب  
جس کا امام حسن  
چھ ماہ بعد پلا یا  
انہیں کی جیسی  
ہو

وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ وَالشَّهِيدِ النَّبِيِّ  
 اور بعضی روایت میں آیا ہے کہ رمضان میں پیدا ہوئی وہ یہ ماجرا شہادت تھی کا تھا جو  
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَكْبَرُ وَكَانَ الشَّهَادَةُ الْحَضَرَةِ النَّبِيِّ  
 بڑی صاحبزادی کو مخصوص ہوئی ہے۔ پر شہادت ظاہری جو مخصوص  
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْغَرُ فَمِنْ مَزَاجِ بَرِّ الْوَقَالِمِ  
 ہوئی ہے۔ صاحبزادی کو سو وہ بڑا رفعت  
 الْمَشْهُورَةِ وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا كُنْ نَوَاحِرُهَا وَنَسَبُهَا  
 مشہور ہے اور شہرت کا سبب یہ ہے کہ اس کا نام ہی شہادت ظاہری اور سبب شہادت کا ہے  
 لَمَّا تَمَلَّكَ سَيِّدُهَا وَتَسَلَّطَنَ وَذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَانِينَ  
 کہ جب یزید پلید مالک اور بادشاہ بنا ۸۰ رجب سنہ ساٹھ ہجری میں  
 بِدَمِ شَقِ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخَذِ الْبَيْعَةِ لَوْ كَتَبَ إِلَى  
 شہر دمشق میں تو اس نے نامی کہی سب ملکوں میں بیعت لینے کی واسطی اور لکھا  
 عَامِلَهُ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدُ بْنُ عَقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْ  
 عامل کو جو مدینے میں تھا لینے ولید بن عقبہ کہ بیعت یوں  
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَا مَتَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي  
 حسین علیہ السلام سے سوا نکار کیا حسین علیہ السلام نے  
 بَيْعَتِهِ لَا تَسْكُنُ فَاسِقًا مَذْمُومًا لِحَدِّ ظَالِمًا وَحَسَنًا  
 اس کی بیعت سے اس واسطے کہ تھا یزید مرد فاسق شرابی ظالم اور کو بیعت کیا  
 الْحُسَيْنِ إِلَى مَكَّةَ لَا يَكْبَحُ خَلُونَ مِنْ شُعْبَانَ فَدَخَلَ مَكَّةَ  
 امام حسین علیہ السلام کی طرف چوتھی تاریخ شعبان کے پہر کی میں پہنچے  
 وَأَقَامَ بِهَا وَلَمَّا وَجَلَ الْخَبَرُ إِلَى أَهْلِ كُوفَةِ اتَّفَقَ مِنْهُمْ بِعَمَلٍ  
 اور وہاں ٹہری اور جب یہ خبر کوئے والوں کو پہنچے تو ایک ایک ان میں سے ہوا کہ وہ

وَقِيلَ فِي رَمَضَانَ  
 اور بعضی روایت میں  
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَكْبَرُ  
 بڑی صاحبزادی کو  
 اخْتَصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْغَرُ  
 ہوئی ہے صاحبزادی کو  
 الْمَشْهُورَةِ وَسَبَبُ شُهْرَتِهَا  
 مشہور ہے اور شہرت کا  
 لَمَّا تَمَلَّكَ سَيِّدُهَا وَتَسَلَّطَنَ  
 کہ جب یزید پلید مالک  
 بِدَمِ شَقِ كَتَبَ إِلَى الْأَقَالِيمِ  
 شہر دمشق میں تو اس  
 عَامِلَهُ بِالْمَدِينَةِ الْوَلِيدُ  
 عامل کو جو مدینے میں  
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 حسین علیہ السلام سے  
 بَيْعَتِهِ لَا تَسْكُنُ فَاسِقًا  
 اس کی بیعت سے اس واسطے  
 الْحُسَيْنِ إِلَى مَكَّةَ لَا يَكْبَحُ  
 امام حسین علیہ السلام  
 وَأَقَامَ بِهَا وَلَمَّا وَجَلَ  
 اور وہاں ٹہری اور جب

یہ روایت ہے کہ



كثير وكتب الى الحسين عليه السلام بريد عونه اليهم

اور لکھا جناب امام حسین علیہ السلام کو کہ آپ آج کے ہمارے

يبدلون لي بالقيام بين ايديهم بانفسهم واموالهم

باس نہرین ہم مدد کو جان اور مال سے حاضر ہیں

والغول في ذلك وتناحيت ليه نحو مائة وخمسين

اور بہت مبالغہ اسمین کیا اور تار بند یا خطوں کا آپ کی طرف قریب ڈیرہ سو

يكابا من كل طائفة وجماعة فسيرا اليهم ابن عمه مسلم

خاکے ہر ایک فتنہ دار اور گروہ کی طرف سے ہمدردانہ کیا امام فیہا کی طرف چار آدمی باقی مسلم

بن عقيل وحضرم على نصرته وجماعته فلما وصل مسلم

بن عقیل کو اور انکو تاکید کی مسلم کی مدد اور حمایت پر جس پر جب پہنچے مسلم

الكوفة فنزل في دار المختار بن عبيد وباع الحسين على

کوفہ میں اوتری گھر میں مختار بن عبید کی اور بیعت کی امام حسین کی

يد به خلق كثير اكثر من اثنى عشر الفا فاطم علي

مسلم کی ہاتھ پر بہت خلق نے زیادہ بارہ ہزار آدمیوں سے واپس ہوا کسی خبر ہوئی

ذلك النعمان بن بشير ولى الكوفة من جانب يزيد و

نعمان بن بشیر کو جو کوفہ کی حاکم سے یزید کی طرف سے اور

كان صحابيا فهدد الناس على ذلك لكن ائقنى بمجر دالته

تھے وہ صحابی سود ہوا یا لوگوں کو اس بیعت سے لیکن فقط دھمکی پر مالا

ولم يتعرض لاحد فكتب مسلم وبن يزيد الحضرة وعما

اور کیا تعرض نہ کیا تو لکھ دیا مسلمان بن یزید حضرت سے اور عمار

بن لويد بن عتبة الى ابن يزيد بن جابر عن امر مسلم وميل

بن ولید بن عتبہ سے یزید کو خبر مسلم کی حال کی اور روع

بیان شہادت حضرت مسلم علیہ السلام

و

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

اور ایک ثابت

بن شہادہ ہزار

فارس عبد اللہ محمد بن الاشعث مع فوجی الی دار

[illegible]

فَاتَّقِ الْبَنَاتِ بْنِ عُرْوَةَ فَحَبَسَهُ وَحَبَسَ جَمِيعَ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ

مسوودہ پکڑا لای ہانی بن عروہ کو پہراؤ کو قید کیا اور قید کیا سب رئیسوں کو سنے کو

عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَاتَى الْخَبْرُ مُسْلِمًا فَنَادَى شِعَارَهُ فَاجْتَمَعَ

اپنی پاس ایک محل میں اور جب مسلم کو خبر پہنچی تو پکارا مسلم فی اپنی گروہ کو سو جمع ہو گئی

مَعَهُ اَرْبَعُونَ اَلْفًا وَاحِدًا طَوَّافُ حَوْلِ الْقَصْرِ فَاَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ

اوسکے ساتھ چالیس ہزار اور گھیر لیا اونہوں نے اوس محل کو پھر حکم کیا عبید اللہ بن

الأسارى من رؤساء الكفرة أنيكم لمواصلة همهم

زیا دنی قیدی رہیوں کو فے کو تا سبھی دین اپنے لوگوں کو

وَبَرَدٌ وَهُمْ عَنْ رِفَاقِ مُسْلِمٍ فَكَلَمُوهُمْ فَتَفَرَقُوا كُلُّهُمْ

ورہ ہیرین اونکو رفاقت سی مسلم کے جناحہ اونکے سیمجانی سی نتر تیر ہو گئے سب لوگ

وَأَمْسَى مُسْلِمٌ فِي خَمْسِينَ مِائَةً فَلَمَّا أَخَذَ الظَّالِمُ زَهَبَ

اور شام کا تہہ پہنچی مسلم کی فقط پانسوا دے جب اندھیرا ہوا تو چلیت ہوئی

اولئِكَ اِيضًا وَبَقِيَ مُسْلِمٌ وَوَحْدَهُ قَدْ دَخَلَ الطَّرِيقَ فَاتَى

وہ ہے اور مسلم کیلئے رہنما کو سرد ہوئے

مَنْزِلًا مَرَّةً فَاسْتَسْقَاهَا فَنَسَقَتْ لَهَا وَادْخَلَتْهُ فِي مَنْزِلِهَا

ایک عورت کی کہہ رہی تھی اوس سی پانی مانگا سوا اوس نے بی بی پلایا اور چہرہ رکھا سسٹم کو ابھی کہہ رہی تھی

وكان ابنهما من الحكماء الأشعث فانطلق فاحضر محمد

اور تہا بیٹا اوس عورت کا چیلہ محمد بن اسعث کا اوسے جا کر اپنی میان نوجوہ دی

وَأَخْبَرَ مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ فَبَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ عُمَرُ بْنُ حَرْبٍ

اور اوسی بنید اللہ بن ریاضی بیہ حال کا پیر بیجا علیہ السلام بن یاقوتی مرقوم

صاحب الشرع و محمد بن الاشعث ف حاطا بالدار فخر

موسیٰ کی کنوئال کو اور محمد بن اسحق کو عوادسی جابر مہیر کیا ہر دو کو سنے

[illegible][illegible]

کبب دادر بهیخته ام چو  
بر کز آن فانی هست  
ایسی محلی عبدل الله  
شمارت می ورنه در  
که ای سفین ای  
تبی بر من نه در  
سلمان خدایا که  
سبح محالی است

[illegible]







وَيَا يَعُو الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تَيَقَّنَ أَنَّ الْقَوْمَ مُقَاتِلُوهُ

اور بیت کی ہے **و** ہر جیب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ کی ہمت کی

أَمْرَ أَصْحَابِهِ فَأَخْفَرُوا خِفْرَهُ شَبِيهَةً بِالْخَنْدَقِ حُلَّ الْعَسْكَرِ

حکم دیا اپنی یاروں کو تو انہوں نے کہو داسکے **و** خندق گرد شہر کے

وَجَعَلُوا الْمَاجِهَةَ وَاحِدَةً يَكُونُ الْقِتَالُ مِنْهَا وَرَكِبَ عَسْكَرُ

اور اسکا صرف ایک دروازہ رکھ کر اس سے **و** سحر کے زمین **و** اور سوار ہوا لشکر

ابْنُ سَعْدٍ وَاحِدٌ قُوَا الْحُسَيْنِ وَزَجَعُوا وَاقْتَتَلُوا لَمْ يَزَلْ

ابن سعد کا اور زحف کیا گرد امام حسین کی اور جو کم کے قتل کرنا شروع کیا **و**

يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ وَاحِدًا بَعْدَ

اور شہید ہوتی لگی امام حسین علیہ السلام کی گروالی اور ساتھی ایک دوسری کی بعد

وَاحِدًا إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِ عَنِ حُسَيْنٍ رَجُلًا فَعِنْدَ

بہان تک کہ شہید ہو گئے اون میں زیادہ **و** بجاس آدیوں ہی بہر

ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَنْ مُغِيثٌ يُعِيشُنَا

تو چلا آدھی امام حسین علیہ السلام کو کیا کوئی فریادرس ہی ہی کرانے کی اسکا ہوا **و**

لَوْ جَاهُ اللَّهِ أَمَا مَنْ ذَا بِيَذُبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

کوئی ہی بجائے والا کہ بجادے حرم رسول اللہ صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَادَّابَا الْحَرَمِ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاسِيِّ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ

علیہ وسلم کو **و** سو بہر سبک ناگمان جریزیدہ ریاسی **و** جسکا ذکر آگے ہو چکا

فَقَالَ قَبْلَ عَلَى فَرَسِهِ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ

آگے بڑھ کر آیا اپنی گھوڑی پر سوار امام حسین علیہ السلام کی پاس **و** اور کہتی لگا ای فرزند رسول اللہ میرے پہلے

مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَأَنَا الْآنَ فِي حَرْبٍ فَأَمْرِي أَنْ أَلْكَ

نکلا تھا آپ ہی لڑنے کو اور اب میں اس وقت ہی آپ کی گروہ کی آگیا سو بجلا جازت دیجی کریں

وہی امام حسین علیہ السلام کی ہمت کی لوگ آپ کی ہمت کی ہر جیب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ کی ہمت کی حکم دیا اپنی یاروں کو تو انہوں نے کہو داسکے خندق گرد شہر کے اور اسکا صرف ایک دروازہ رکھ کر اس سے سحر کے زمین اور سوار ہوا لشکر ابن سعد کا اور زحف کیا گرد امام حسین کی اور جو کم کے قتل کرنا شروع کیا اور شہید ہوتی لگی امام حسین علیہ السلام کی گروالی اور ساتھی ایک دوسری کی بعد واحدًا إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِ عَنِ حُسَيْنٍ رَجُلًا فَعِنْدَ بھان تک کہ شہید ہو گئے اون میں زیادہ و بجاس آدیوں ہی بہر ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَنْ مُغِيثٌ يُعِيشُنَا تو چلا آدھی امام حسین علیہ السلام کو کیا کوئی فریادرس ہی ہی کرانے کی اسکا ہوا و لَوْ جَاهُ اللَّهِ أَمَا مَنْ ذَا بِيَذُبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى علیہ وسلم فَادَّابَا الْحَرَمِ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاسِيِّ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ علیہ وسلم کو و سو بہر سبک ناگمان جریزیدہ ریاسی و جسکا ذکر آگے ہو چکا فَقَالَ قَبْلَ عَلَى فَرَسِهِ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ آگے بڑھ کر آیا اپنی گھوڑی پر سوار امام حسین علیہ السلام کی پاس و اور کہتی لگا ای فرزند رسول اللہ میرے پہلے مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَأَنَا الْآنَ فِي حَرْبٍ فَأَمْرِي أَنْ أَلْكَ نکلا تھا آپ ہی لڑنے کو اور اب میں اس وقت ہی آپ کی گروہ کی آگیا سو بجلا جازت دیجی کریں

وہی امام حسین علیہ السلام کی ہمت کی لوگ آپ کی ہمت کی ہر جیب امام کو یقین ہوا کہ لوگ آپ کی ہمت کی حکم دیا اپنی یاروں کو تو انہوں نے کہو داسکے خندق گرد شہر کے اور اسکا صرف ایک دروازہ رکھ کر اس سے سحر کے زمین اور سوار ہوا لشکر ابن سعد کا اور زحف کیا گرد امام حسین کی اور جو کم کے قتل کرنا شروع کیا اور شہید ہوتی لگی امام حسین علیہ السلام کی گروالی اور ساتھی ایک دوسری کی بعد واحدًا إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِ عَنِ حُسَيْنٍ رَجُلًا فَعِنْدَ بھان تک کہ شہید ہو گئے اون میں زیادہ و بجاس آدیوں ہی بہر ذَلِكَ صَاحِبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَنْ مُغِيثٌ يُعِيشُنَا تو چلا آدھی امام حسین علیہ السلام کو کیا کوئی فریادرس ہی ہی کرانے کی اسکا ہوا و لَوْ جَاهُ اللَّهِ أَمَا مَنْ ذَا بِيَذُبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى علیہ وسلم فَادَّابَا الْحَرَمِ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاسِيِّ الَّذِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ علیہ وسلم کو و سو بہر سبک ناگمان جریزیدہ ریاسی و جسکا ذکر آگے ہو چکا فَقَالَ قَبْلَ عَلَى فَرَسِهِ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ آگے بڑھ کر آیا اپنی گھوڑی پر سوار امام حسین علیہ السلام کی پاس و اور کہتی لگا ای فرزند رسول اللہ میرے پہلے مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ وَأَنَا الْآنَ فِي حَرْبٍ فَأَمْرِي أَنْ أَلْكَ نکلا تھا آپ ہی لڑنے کو اور اب میں اس وقت ہی آپ کی گروہ کی آگیا سو بجلا جازت دیجی کریں



مَقْتُولًا فِي نَصْرِهِ لَعَلَّ أَتْلَ شَفَاعَةِ جَدِّهِ وَغَدَاثَتِهِمْ

مارا جانے آپ کی مدد میں شاید اس جاثاری سی تمہاری تانکی شفاعت قیامت میں بخوبی نصیب ہو سکے گی

عَلَى عَشْرَةِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى قُتِلَ وَقُتِلَ

عمر بن سعد پر پھر خوب لڑتا رہا اور سرگردید این سی بہانہ تک وہ آپ پر ہوا

مَعَهُ أَخُوهُ وَأَبْنَاهُ وَمَوْلَاهُ أَيْضًا فَالْتَحَمَ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ

اوسکے ہاتھ اور سکا بہائی اور بیٹا اور غلام سب شہید ہوئے پھر غصہ لڑائی ہوئی بہانہ تک مدی گئی ہر اس سے

الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدَهُ وَأَخُوهُ وَبَنُو عُمَرَ

امام حسین علیہ السلام کی اسب کے سب اور اس کے صاحبزادی اور بہائی اور پھر میری بہائی

وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَارَزَ بِنَفْسِهِ وَسَيْفِهِ مُضَلَّتْ فِي يَدِهِ فَلَمْ

اور آپ تنہا رہ گئے پھر خود مقابل آئی اور تنگی تلوار آپ کے ہاتھ میں نہ رہی

يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيُقْتَلُ مَرَّةً بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ الْكَثِيرُ فَاشْتَنَتْهُ

لڑنے رہے اور جو صفی ٹھٹھاتا اوسکو آہٹائی تھی بہانہ تک کھڑا اور زمین سے بہت لوگوں کو پھونچ کر ڈالا

الْجُرْحَاءُ وَالشَّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَأَقْبَلَ الشُّمُرُ

دھنوں کی اور نیزہ برسی لگے چاروں طرف سے اور سامنے آیا شمر

ذَوِ الْجَوْشَنِ السَّكُونِي فِي كَثِيَّتِهِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ

ذی الجوشن سکونی اپنی قوم کے ساتھ سوجھل ہو گیا درمیان امام اور درمیان جمیع

حَرَمَهُ فَصَاحَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَحَّكُمْ بِأَشْيَعَاءَ

اہل بیت کی پھر لکھاری امام حسین علیہ السلام کہ خرابی ہو تمہاری ای گروہ

الشَّيْطَانِ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ فَمَا كُنتُمْ تَنْعَرُونَ لِحَرَمِ قَاتِلِ

شیطان میں جسے لڑتا ہوں تمکو گروہ والوں سے کیا کام

النِّسَاءِ لَمْ يُقَاتِلْكُمْ فَقَالَ الشُّمُرُ لَا صَحَابَةَ كَهَذَا عَنِ النِّسَاءِ

بیہان انہوں نے نہیں لڑیں **و** ایسے شمر نے اپنی لوگوں سے کہا نہ عباؤ عورتوں کی طرف

سکون بالفتح نام  
قبیلہ است ازین صلیح

ذی الجوشن سکونی  
یعنی سیکان نامی  
ایک جمیعوں کی گندھی  
میں متعرف ہوئی ہو  
کا گروہ

وَأَقْصَدُ وَالرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ فَمَا لَوْ بِاللَّسَّامِ وَالرَّجُلُ مَا حَرَّحُوهُ

لو اسی شخص کو سو وہ ظالم پیری امام پیر اور نیرا ایک ایک یہاں تک

سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ شَهِيدًا وَحَرَّ رَأْسَهُ نَصْرُ بْنُ خَرِشَةَ

گر پڑے آنحضرت زمین پر شہید ہو کر اور سر مبارک کو کاٹنی کا نصربن خورشہ

فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى اقْطَاعِ رَأْسِهِ فَزَلَّ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ فَقَطَعَ

سنا نہ کاٹ سکا تب اور ترا حوی بن یزید تو اوسنی کاٹا

رَأْسَهُ وَفِي رِوَايَةٍ فَقَالَ اللَّهُ لَا تَحْيَا بِهِ وَنَلَكُمُ مَا نَنْظُرُونَ

اور ایک روایت میں یوں ہے کہ کہا شمر ملعون تو انہی سائبیوں کو کہتے تھے اب کیا بارہ دیکھتی ہو

بِالرَّجُلِ وَقَدْ أَتَخَنَّتْهُ الْجَحْلُ حَاتٍ فَقَالَتْ عَلَيْهِ السَّوَامُ

اب تو چور چور کیا ہی اس شخص کو دشمنوں نے پیر پہنسنی ہی تارینگیہ امام حسین علیہ السلام پر تلور

الرَّجُلُ مَا حَرَّحُوهُ وَصَلَّ سَوْمُ شَقِيٍّ مِنْ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى حَنْكِهِ

نیز ونگا یہاں تک کہ بار ہو گیا ایک ظالم کا شہید تالو مبارک سے

فَسَقَطَ عَنِ الْفَرَسِ فَضَرَبَتْهُ رُكْبَتُهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَذْرَكَ سِنَانُ

پیر گر پیری آنحضرت گھوڑی سے اور اسی حال میں تلوار ماری شمر زار دنی چہرہ مبارک پر پیر او سر سنان

بْنُ أَنَسٍ السَّخَعِيُّ فَوَضَعَهُ بِرُجْحٍ وَزَلَّ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

بن انس السخعی نے نیزہ امارا اور اور ترا حوی بن یزید

لِيَقْطَعَ رَأْسَهُ فَأَرْتَعَدَتْ يَدَا فَنَزَلَ حَوْلي بْنُ يَزِيدٍ

سر کاٹنے کو سو کا پنی لے اوسکے ہاتھ پیر اور ترا اوسکا بھائی شبل بن یزید

فَقَطَعَ رَأْسَهُ وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ حَوْلي ثُمَّ دَخَلُوا عَلَى الْحَرَمِ

اوسنی کاٹا سر مبارک کو اور حوالہ کیا اپنے بھائی حوی کو بعد اسی کہیں پیری ال بیت کی خیمہ میں

وَأَسْرَوْنَا ثَلَاثِي عَشَرَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَلْ شَمٍ وَمِنْ كَالِ هَلْ السَّيَاءِ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سے اور جنی بیہیان تہین

وَأَسْرَوْنَا ثَلَاثِي عَشَرَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَلْ شَمٍ وَمِنْ كَالِ هَلْ السَّيَاءِ

اور قید کر لیے بارہ لڑکے بنی ہاشم سے اور جنی بیہیان تہین

نَصْرُ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

نصربن خورشہ

[illegible][illegible]

عَاشُوا سَنَةً أَحَدَى وَسِتِّينَ مِنْ الْحِجْرِ وَلَئِنْ يَوْمَئِذٍ

محرّم سنہ اکتبہ ہاجرہ مین اور جب آپ کی عمر تھے

سِتَّةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً وَخَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَخَمْسَةَ أَيَّامٍ

چین برس اور پانچ مہینے اور پانچ دفعہ کی

وَأَمَّا الشَّيْءُ الْبَازِ بِأَيْدِ الْإِسْلَامِ الْمَكْرُومِ فَلَيْسَ بِهِ فِتْنَةٌ

اور ابن زیاد بدھاد کی حکمرانی مبارک کو پہنچا کر کوئی کی گلیوں میں

الْكُوفَةُ ثُمَّ أَرْسَلَهُ مَعَ رَسُولِ سَائِعِي الشُّدَّاءِ وَسَبَايَا

پھر بہیم دماسر مبارک اور شہسودن کو ہسودن کی سانہ اور

هَذَا الْبَيْتُ إِلَى ابْنِ بَنٍ مُعَاوِيَةَ مَعَ شَهْرِي الْخَوْشَرِ

اس حدیث کے قائلوں کو یزید بن معاویہ پاس ساتھ شمر ذی الجوشن کی

وكان يمشون في وجهه ذرّيت الحسن عليه السلام

شہر دمشق میں یہ روایہ کہاں سے آیا ہے اور یہ ہمارا کس حدیث علیہ السلام کو

وَأَمَّا مَعَكُمْ فَمِنْ الْحُسَيْنِ إِلَى الْمَدِينَةِ إِنَّ اللَّهَ وَالْأَكْبَرِ

ساتھ آکر مرزا کا عید بن کر مدینہ کی طرف واپس چلے گئے۔

رَاجِعُونَ وَأَمَّا اخْتَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

پرفیض و منان و نعمت خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

هذه الواقعة العظيمة: رجعة النجى بواسطة حُرِّ عباد

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ كَانَ كِسْفًا مِّنْ ثَمَرٍ

وَقَدْ هَمَمَ الْغَالِي فَتَشَبَّهَ مَاتَهُ ذَاكَ مَا كُنَّ حَالُهُ

و من فتنه که در میان ایشان افتاد و در میان ایشان افتاد و در میان ایشان افتاد

وَمِنْهُمْ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ أَوْ يُرْسِلُ عَلَيْهَا حَزْبًا لَقَدْ كَفَرَ أُولَٰئِكَ وَكَانُوا صَافِينَ

سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما

سعد اور طبرانی نے حضرت عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے روایت کیا ہے کہ نبی کریم صلی اللہ



عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ فَأَذِنَ لَهُ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علیه وآلہ وسلم کو اس کو اجازت ہوئی اور اس وقت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فِي يَدَيْهِ مُسَلِّمَةً فَقَالَ يَا أُمِّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْهِ الْبَابَ

حضرت ام سلمہؓ کی گہری ہنسی سو فرمایا رسول خداؐ فی ام سلمہؓ دروازہ سے خبردار رہو

لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَبْنَاهُ عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ مَسِيرِينَ عَلَيْهِ

کوئی نہ آئی باؤی پہنچی آئینہ کردہ دروازی پر لگا بیان تہیں نکلیں اگر امام حسینؑ

السَّلَامَ فَاقْتَحَمَ قَوْثَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

السلام بزور اندر چلے گئے نہر کوئی کی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

وَسَلَّمَ فَعَجَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْآلِ وَسَلَّمَ يَلْثِمُهُ

وسلم پر سو رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اونکو گودن لکھ

وَيُقْبِلُهُ فَقَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ لِمَ أَتَيْتُهُ سَتَقْتُلُ

چومنی لگی تب کہا آنحضرت سی خوشی فی آپؐ نکویا کرتی ہیں مسرہ بیان فرشتی فی کہا آپؐ کی امت غفر لکھ مار ڈالی گی

وَلَا زِلْزِلَتْ رَبُّكَ لِمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ فَارَاهُ وَجَّهًا

اور آپؐ چاہیں تو آپؐ کو وہ مکان دے دوں جہاں یہ ماری جائیں گی سو آپؐ کو لای کی دیکھ دو روی بالو

أَوْ تَرَاهُ أَحْمَرَ فَأَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَعَجَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَتْ كَيْفَ

یا مٹی سرخ پہر اوس بالو کو خوشی سے مسلمہؓ فی اپنے کپڑے میں لایا ثابت فی کہا ہم

نَقُولُ إِنَّهَا كَرِيْمَةٌ وَأَنْتَ رَجُلٌ أَيْضًا أَبُو حَاتِمٍ فِي رِوَايَةٍ

کہا کرتی ہیں کہ وہ زمین کریمہ اور اسی کو روایت کیا ہی ابو حاتمؒ فی اپنے معین اور امام

ابْنُ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْتَدْرَكِ ثَمَّ نَاوِلِي كَهَمْنٍ رُبَّ الْبَحْرِ وَالْخَرِّ

احمدؒ کی بیٹی فی کتاب زیادہ المستدرکؒ ثمن ناولی کہ مٹی پر چھو ایک مٹی دی رخ اور روایت

الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَكَمِ ثَقَلَتْ دَخَلَتْ عَلَ

الحاکم اور بیہقیؒ ام الفضلؓ بختی حاکمؒ کی مین کھنی ٹپس

سیدہ سائیدہ کرمہ  
پہنچی آئینہ کردہ  
بالو ہوا حق  
حرفہ

شکری راوی  
کوانش روایتی  
سیدہ لکھنوی  
بیوت ابی حمزہ

بازہ شکر  
چندین  
کرمہ



عیدین کے خاص  
کبریٰ کو  
پیش اور کام میں  
مستعمل ہو کر  
پہلے میری خدمت  
پڑی تو کیا دیوں  
کیا آپ کی آنکھوں  
آنسو بہتے ہیں

سُرَّوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ مَا الْحُسَيْنِ قَوْضَعْتُهُ فِي  
 انتخاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ایک دن حسین علیہ السلام کو لیکر سور کھدیا  
 حَجْرًا لَمْ يَخَانَتْ مِنِّي لَتَفَاتٍ قَدْ أَعْيَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 حسین کے چہرے کی گود میں ہر جوین دیکھوں اور رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وَاللَّهُ يَوْمَ تَفْتَحُكَ مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ الثَّانِي جَدَّيْئِلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ  
 وآلہ وسلم کی آنکھوں سے آنسو بہتے ہیں پہر فرمایا حضرت نے کہ مجھ کو جبریل فی خبر دی ہی کہ  
 لَأَمْتِي تَقْتُلُ ابْنَهُ هَذَا وَأَنَا فِي بَيْتِي مَرَّةً مَرَّةً ثُمَّ خَرَجْتُ وَأَخْرَجَهُ أَبَدُ  
 میری امت شہید کرے گی اس میری بیٹے کو اور دی ہی مجھ کو جبریل فی کہ قتل کی مٹی سرخ اور روایت کی اسحق بن  
 رَاهُوبٍ وَالْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 راہوبیہ اور بیهقی اور ابو نعیم کے حضرت ام سلمہ سی کہ حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَضْطَجَعَ ذَا يَوْمٍ فَاسْتَيْقِظَ وَهُوَ خَائِفٌ وَوَقِيلَ  
 علیہ وآلہ وسلم کروٹ سی سوتی تھی ایک دن سو جاگ پڑی اور آپ علیہ السلام نے اور آپ کی ہاتھیں  
 تَوْبِيخًا لِقُلُوبِهِمْ قُلْتُ مَا هَذِهِ الشَّرُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنِي  
 سرخ مٹی تھی کہ اوسکو اوستے بیٹے یعنی پوچھا ہر کس مٹی ہی ہزار رسول اللہ حضرت فی فرمایا کہ جدی مجھ کو  
 جَدَّيْئِلَ لَهَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِأَرْضِ عِرَاقٍ وَهَذَا تَرْتَبُهَا  
 جبریل فی کہ حسین مارا جائیگا عیراق کی زمین پر اور یہ مٹی وہیں کی تھی  
 وَأَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا مَلَكَ طَرَبُ  
 اور روایت کی بیهقی اور ابو نعیم عن انس بن مالک کہ کیا اجازت ملے فرشتہ منیبہ رسالی دانی فی  
 أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَادْنُ لَهُ فَدَخَلَ  
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی پاس آئی کو سوا وکو اجازت ہوئی پہلے  
 الْحُسَيْنَ فَجَعَلَ يَقَعُ عَلَى مَنْبَدِ الشَّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 حسین تو جھوٹے ہوئے ہوندا ہی پر بھی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی





كُلُّ ابْنِ بَيْتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَكَانَ شَيْخًا بَرًّا وَخَرَجَ ابْنُ السَّكَنِ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 وَابْنُ بَيْتِي فِي الصَّحَابَةِ وَابْنُ نَعِيمٍ مِنْ طَرَفِ سَحِيمٍ عَنْ ابْنِ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 الْحَارِثِيُّ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ  
 عادت سے کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ بَشَّهَذَا مِنْكُمْ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 فَلْيَنْصُرْهُمْ فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَقَتَلَ هَامَّ بْنَ الْحَسَنِ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 وَخَرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الْحَسَنِ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ جَبْرَيْلُ فِي مَشْرَبَةٍ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 عَائِشَةُ قَالَتْ جَبْرَيْلُ سَقَطَ عَنْكَ وَأَرَشْتَ أَخْبَرَكَ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 بِالْأَرْضِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا وَأَشَارَ جَبْرَيْلُ بِإِيْدِهِ إِلَى طَقِيبِ الْعِرَاقِ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 فَاتَّخَذَ تَرْتِيمًا فِيهَا وَأَشَارَ إِلَى هَؤُلَاءِ مِنْ طَرَفِ أَخْبَرَكَ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان  
 ابْنِي سَمِعْتُ عَنْ عَائِشَةَ مَوْسُوًّا وَخَرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ الشَّعْبِيِّ قَالُ  
 کہ کہ ابون منہدہ از آہی سیری اہلیت کی خون میں اور ہتا شمر ذی الجوشن کوڑی اور روایت کی اس مکان

یہ روایت ان جو دنیا  
 والہو کا سورہہ انفس سے ہے  
 ہون اور یوں کہ اس سے زیادہ  
 واسطی جو صاف کی سبکی کی  
 غیر کی کہ ہرگز  
 یہ روایت ان جو دنیا  
 والہو کا سورہہ انفس سے ہے  
 ہون اور یوں کہ اس سے زیادہ  
 واسطی جو صاف کی سبکی کی  
 غیر کی کہ ہرگز

لَا إِبْنَ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَأَخْبَرَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ

فَلِحَقِّهِ فِي مَسِيرَةٍ لِّكَلْتَيْنِ مِنَ الرُّبُكَةِ وَفِي الْكَلْبِ وَاللَّيْلِ وَالنَّوْمِ

سوجا علی عبداللہ بن عمر امام سی اوس مقام میں جہان ہی بندہ و دختر تیار کر کے عبداللہ بن عمر کی امامی دہشتہ تعالیٰ کی

اپنی بے فکر اختیار دیا تھا دنیا اور آخرت میں سوا اختیار کیا حضرت کی اُمت کی اور دنیا و آخرت کی اور تم حضرت کی

جگر پارہ ہو واندنہ ملی کی دنیا کیسکو تم میں سی کہے اور جادوگر کی ہی حکومت دنیا کی استطاعت کی

عَنْكُمْ اَللّٰهِي هُوَ خَيْرٌ لِّمَنْ فَرَجِعُوْا بِنِيْ فَاعْتَنِقُوْا بِنِيْ لِمَنْ  
 مِّنْهُ نُوَاسِعٌ مِّنْ يَّكْبَهُ بَهْتَرِيْ جَاكِبِيْ اَهْلِيْ دَاخِلِيْ سَوِيْلِيْ مَعْلُوْلِيْ اَهْلِيْ لَامِيْ بِنِيْ كَارَا دَاكِبِيْ اَهْلِيْ مَعْلُوْلِيْ

اور کہا تمکو سپرد تھا ہوں اللہ تعالیٰ کے اسی شہید ہونی والی اور روایت کی حاکم بنی عبداللہ بن

عَبَّاسٍ قَالَ مَا كُنَّا نَشْكُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافُونَ <sup>لِلْحُسَيْنِ</sup> <sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>

الطِّفِّ وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ أَبِي الْخَضِرِّ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى

عَفِیَّہُ فَلَمَّا حَاذَىٰ بِلْدُنَا بَلَغَنَا نَادَىٰ صَبْرًا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ

[illegible]

فَاتِ الْمِنَى عَرْضِيًّا بِهَا نَبِيُّ فَرَمَا كَمَا كَرِهِي طَعَمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَا

کہا اسی مجھے جبرئیل نے کہ حسین شہید ہوگا کنارِ یمن پر خوات کی اور کھلائی جھکو مٹی پر

[illegible]

17/12/2014

مِنْ شُرَبَتِهِ وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْمٍ عَنْ صَبْعِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أَتَيْنَا مَعَ عَلِيٍّ

اسی وہاں کی اور روایت کی ابو نعیم نے اصبح بن نباتہ سی کہ ہم آئی تھی حضرت علی

عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ هَذَا مَنَامُ زَكَرِيَّا

علیہ السلام کے ساتھ قبر گاہ حسین پر سو کہا جناب امیر کی کہ یہ شہید کی اولاد بنی

وَمَوْضِعُ صَلَاتِهِمْ وَمِنْهُمْ رَأْسُ دِمَائِهِمْ فَمِنْ أَلِ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُونَ

ہماری اور یہ بجادی کہی کہ مکہ ہی اور یہ اوکی خون بنی کا مقام ہی تھی جو ان محمد کی آل بیت اس میدان میں ہی جاویں

هَذِهِ الْعَرَصَةُ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ

جن پر روئے گا آسمان اور زمین اور روایت صحیح کی حاکم نے

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ

عبداللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما سی کہ ار بھی نبی اللہ تعالیٰ فی حضرت رسالت نہا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنِّي قَتَلْتُ بِحُجَيْبِ بْنِ زَكْرِيَّا سَبْعِينَ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو کہ میں نے مارے بحیبی بن زکریا کی عوض ستر

أَلْفًا وَأَنِّي قَاتِلُ يَا بَنِي بَنِيكَ سَبْعِينَ أَلْفًا وَسَبْعِينَ أَلْفًا وَأَخْرَجَ

ہزار اور کہ کو ماری تیری نواسی کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار اور روایت کی

أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي حَتْمٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا قَالَ

احمد اور ابی حتمی نے ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما سی کہ انہوں نے کہا

رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْيَوْمِ ذَاتِ يَوْمٍ نَصَفَ

دیکھا میں نے نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو خواہے میں ایک دن دو

النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ بَيْتَهُ فَارْتَفَعَتْ فِيهِ هَادِمَةٌ فَتَلَا هَذَا

بال بکری ہوئی گرد آلودہ آپ کو تہہ میں پیشہ ہی اوسین خون ہلایں میں نے کہا کہ یہ کیا ہی

قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ لَمْ يَزَلْ لِنَقِطٍ مِّنْذُ الْيَوْمِ فَاحْصِي

حضرت فی زمانہ یہ خون حسین اور اسکی ساتھیوں کا ای میں اوہا تاہوں وی آج صبح ہی ابن عباس کہتے ہیں

و

و

و

و

و

و

و

ذَلِكَ الْوَقْتُ فَوَجَدْتُمْ قَدْ قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَآخِرُ الْحَاكِمِ

وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اور بیوقوفی ام سلسلے سے کہا انہوں نے کہ میں لی دیکھ حضرت علیہ السلام

وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَلَحِيَّتِهِ الشَّرَابُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

[illegible]

عزیزہ الازہرہؑ قالت: لکھا تھا الحسنؑ مطہر اللہ عنہ کافا صبحی

بصرہ از دیہ سی کہا جب شہید ہوئی حسین ۲۰ تو برسا آسمان سی خون پر حجبِ مہر کی ہنسی

ابو نعیم عزالزہریؒ فرماتا ہے: "اَنَّ یَوْمَ قِتْلِ الْحَسَنِ یَقْتُلُ" اور ہماری شہنشاہی اور تمام برتن ہماری لبالب سہی اور روایت کی سیف اور

ابو نعیم فی زہری سے کہا کہ میں نے ایک شخص کو خبر پہنچی ہے کہ حسن بن شہید علی حسینؑ جو مجھ سے کہتا ہے کہ

جاناتا بیت المقدس میں اس کے تلی نکلتا تھا خون تانہ سرخ

عَدَاؤُكُمْ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ

ام جان سی کہا جیسا دن شہید ہوئی حسین علیہ السلام اندر اراہم پر تین دن اور طے

بنے زعفران منہ پر اوس کا منہ جل گیا اور جوز

آؤٹھایا پتھر بیت المقدس کا کھلا اوسکے نیچے خون تازہ سرخ **و** نور وایت کی جیسی حنہ

[illegible]

\_\_\_\_\_



بَرْنَقَ فِي الْخُدُودِ \* ابُوَاهُ فِي عَلِيَا قَرْنِشَ \* وَجَدَهُ خَيْرَ الْجُرُودِ \* وَانْجَرَّ

بہک کیا ہی اوسکی چہری پر + اوسکی ما باپ تھی قریش کی جان + اوسکا نانا جہان سی بہتر + اور روایت

أَبُو نَعِيمٍ مِنْ طَرَفِ نَوْحٍ حَسَنِ بْنِ ثَابِتٍ \* عَمَّا سَمِعَهُ قَالَتْ مَا سَمِعْتُ نَوْحَ

ابو نعیم نے طریق سبب بن ثابت سے کہ حضرت ام سلمہ نے اپنی مین کی نہیں سنا روایا

الْحَسَنِ مِنْذُ قَبْضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهٌ وَكَأَيُّ

جنون کا جب سے انتقال ہوا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا اگر آج رات تو مین کی جانا

ابْنِي لَا أَقْدَقُ قَتْلَ تَعْنِي الْحُسَيْنَ فَقَالَ لَمْ يَجَارِ يَنْهَا الْخُرُوجَ فَاسْتَعْمَرَ

کر میرا بیٹا حسین شہید ہوا + بہر کہ حضرت ام سلمہ کی اپنی لونڈی سی تو کہیں کر کر پھر تو

فَاخْبَرَ أَنْتَ قَدْ قَتِلَ وَإِذَا الْجَنَّةُ تُنَوَّرُ \* شَعْرُ \* لَا يَأْخُذُ قَابِلُهُمَا

بہر معلوم ہوا کہ حسین شہید ہوئی اور جن پہلکہ کرونی لگی + شعر + ہوسکی چٹنارولی تو ہی

بِهَذِهِ \* زُرْ بَيْنَكَ عَلَى الشَّهَادَةِ بَعْدِي \* عَلَى رَهْطٍ تَقْوَاهُمْ

چشم + کون روکے پھر شہید و ن کو + پاس ظالم کے کہنے

الْمَنَاءُ بِأَمْلٍ مُتَجَبِّرٍ فِي مُلْكٍ عَمْدِي \* وَانْجَرَّ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ مَرْيَدَةَ

لائی + موت ای دایہ ان + غم زون کو + اور روایت کی ابو نعیم نے مزید

بُنْ جَابِرِ الْخَضْرَاءِ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ سَمِعْتُ الْحَسَنَ يُنَوِّرُ عَلَى الْحُسَيْنِ

بن جابر خضر سے اوسنے اپنی ماسی کہ اوسنی کہا سنا مین کی جلون کو روئی حسین پر

وَهِيَ تَقُولُ \* شَعْرُ \* أَنْعَى حُسَيْنًا هَبَالًا \* كَانَ حُسَيْنًا جَبَالًا \*

اور وہ کہتے تھے + شعر + اوسنی شہید سناؤں تمہیں + ہر قدر + حسین کو رضا اور حسن کے ہنر

وَانْجَرَّ ابْنُ عَسَاكَرٍ عَنِ الْمَنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ أَنَا وَاللَّهِ إِنْ بَكَتِ

اور روایت کی ابن عساکر نے منہال بن عمرو سے کہا کہ مین کی واللہ دیکھا سر مبارک

الْحُسَيْنَ حِينَ جُمِلَ وَأَبْدَ مَشَقَّ وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّسَائِرِ حُلَّ بَقَرًا

حسین کو کہ اوسکو ملے جانی ہی تہ ذہر اور مین شہر و شہر تہ ذہر + لگی سر مبارک کی ایک شخص پر ہنر کیا



سُورَةُ الْكَافِرِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ قَوْلُكَ تَعَالَى الْمَحْسَبُ: أَنَّ أَهْلَ الْكَافِرِ

سورۃ کہف جب اس آیت پر پہنچا کہ کیا تو نے جانا کہ اصحاب کہف

وَاللَّحْمَاءُ كَانُوا مِنْ أَيْمَانِنَا عَمَّا نَقَضَ اللَّهُ لَنَا مِنْ لِسَانٍ ذَرْبًا

اور رقیم ہماری نشانیوں قدرت سی اعجوبہ تھی تو گویا کہ دبا اللہ فی سربہارک کو بزبان فصیح

فَقَالَ الْعَجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلًا وَحَيَاةً وَأَخْرَجَ أَبُو نُعَيْدٍ

ہر کھار مبارک فی کعبہ تر ہی اصحاب کعبہ کی قصہ قتل میر کا اور ادھائی لی نہیں اور رسول کی بیعتی

مِنْ طَرِيقِ بُرَيْعَةَ عَنْ أَبِي قُنَيْبِلٍ قَالَ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنُ أَجْرًا

طریقہ ابن ابی لہیعہ سے اوسنی ابی قنبل سی کہا کہ جب شہید ہوئی حسینؑ اور سر مبارک کو

رَأْسَهُ وَقَعَدُوا فِي أَوَّلِ مَرَحَلَةٍ يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ

شکر شام کی طرف روانہ ہوئی اور پہلی منزل پر بیٹھی پتی تھی خرسے کا شیرہ کہ اتنی مین نمود ہو گیا ہے

أَمَّا مَنْ حَلَدَ لِدُوكَ تَبَسَّطَ بِأَيْدِيهِ \* شَدَّ

آہنی قلم اوسنے لکھا خون سے یہ ہے

نَرْجُو مَا قُتِلَ جَسِيئًا      شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ \*

ہدایہ میر کے قاتل کیا فردای قیامت میں + ہدایہ میر کی کہتی ہیں نانا کی شفاعت کی

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ہزاران ہزار شکر پروردگار کہ باہتمام سرابا عصیان محمد مصطفیٰ خان ولد حاجی محمد روشن کمان اور محمد  
 کترین امت خیر البشر سعد الدین حیدر کی طبع مصطفائی میں کہ بیت سلطنت لکھنؤ کی محکمہ محمود  
 بن قریب اکبری دروازی کی واقعہ ہی مہینی جمادی الاولیٰ ۱۲۸۵ ہجری میں اختتام کو پہنچا جنہیں  
 رسالہ شریف سرشہادتین تصنیف افضل المتکلمین اشرف المناخرین مولانا شاہ عبد الغفر دہلوی  
 قدس اللہ سرہ الغریز کا ساتھ ترجمہ مشمول غنایت ازلی مولوی خرم علی بلہوسی کی گہر جان کی تخریر میں  
 عبارت متن کی کم ہستی مان موافق شرح تحریر الشہادتین تالیف عارف باللہ مولانا شاہ سلامت  
 کی ترجمہ کر دیا اور واسطی توضیح مطالب رسالہ کی عوام کی سہجہ کی موافق عبارت شرح اور صواعق معرکہ کی  
 زبان اردو میں ترجمہ کر کے بطریق فائدہ کی حاشیہ پر لکھ دی اور اس رسالہ کو بجمہ اسکی کہ  
 مسخ ہو گیا تھا کرسی باندہ کی پیر درجہ صحت کو پہنچایا اور جسم اللہ افراتصف و لم یتصف  
 قائمہ جب یزید پلید قتل امام حسین ۱۲ اور ہتک حرمت اہلبیت نبوی سی فارغ ہوا تو اس  
 سی اور کی شکوات اور قصوات اور زیادہ ہوئی چنانچہ زنا اور لواطت اور بھائی کا بہن سی بکراہ اور  
 وغیرہ منہیات شرعیہ کو پہنچی اپنی عہدین علانیہ رواج دیا اور مسلم بن عقبہ کو بارہ ہزار یا بیس ہزار آمیون  
 کی ساتھ واسطی تاخت تاراج مدینہ منورہ کی پہنچا یقین دن تک اوس شہر ظہرہ کی رہنمی والی  
 قتل اور لوت میں گرفتار رہی اور بہات سو صحابی قریشی صاحب جاہت اور عوام الناس اس کی  
 ملاکی دس ہزار آدمیوں سی زیادہ شہید کی اور لڑکوں کو بندی کر لیا اور عورتوں کو لشکر والوں پر  
 مباح کر دیا اور ام المؤمنین حضرت ام سلمہ کا گھر لوت لیا اور مسجد نبوی کی ستونوں میں گھوڑی  
 باندھی چنانچہ گھوڑوں فی منبر اور قبر شریف کی درمیان کا مکان پیشاب اور یسید کی بجلی کیا اور میں  
 دن تک مسجد شریف میں لوگ نماز سی شرف نہیں نقطہ سعید بن حبیب دیوانہ بنکی وہاں حاضر رہی  
 اور کیا کیا کچھ اعمال قبیح کہ اوس مسجد مقدس اور شہر مظہر میں یزید والوں فی نہیں کہی کہ زبان فارسی  
 اوسکی تفصیل سے عاجز رہی اور متجنیق سے کعبہ مغظہ کو سنگسار کیا کہ صخری خرم محترم کا پتھر  
 سی پھر گیا اور ستون مسجد احرام کی ٹوٹ گئی اور باس خانہ کعبہ کو جلادیا اور دروازہ کعبہ پر لگو



اور تار کی تورید کی جلا دیا کہتی دن بیت اللہ بی لباس اور وہاں کی رہنی والی نہایت ایذا اور ہراس میں  
 آئی باجماع وہ بد بخت تین برس اور سات مہینے تخت حکومت پر سلطنت کر کے پندرہویں بیع ماول سنہ  
 چوسٹھ ہجری بن جسدن اوس پلید کی حکم سی کعبہ کی ہجرتی ہوئی اوسی دن شہر حصص میں شام کی  
 شہر دن میں سنی اور تالیس برس کی عمر میں کوہل جہنم ہوا **قائد** جب مختار بن ابی عبید  
 ثقیفی عہد الملک کی سلطنت میں کوفہ پر غالب ہوا پہلی اپنی خواص خاص کو عمر بن سعد کی بلانی کو بجا  
 ابن سعد کا مٹیا حصص نامی حاضر ہوا مختار فی پوچھا کہ تیرا پ کہاں ہی اوسی کہا خانہ نشین ہی مختار فی  
 کہا کہ اب کیونکر حکومت ری سی دست بردار ہوگی کہہ میں بیٹھا امام حسینؑ کی قتل کی دن کیون خانہ نشینی  
 نہ اختیار کی ہمد اوسکی حکم دیا کہ عمر بن سعد اور اوسکی بیٹی اور شمر کی دن مارین اور اوسکی سر وں کو  
 حضرت محمد بن حنفیہ پاس بھیج دیا پھر حکم عام دیا کہ جو کوئی معرکہ کرے یا میں شریک عمر بن سعد کا ہوتا  
 اوسکو جہان پاؤ مار ڈالا اور اوسکی لاش کو جلا دیا اور اوسکا گہ لوٹ لیا جب خلیفہ بنی ہاشم کو  
 قید کر کے مختار پاس لائی اوسی پہلی اوسکی چارون ہاتھ پر کاٹ ڈالی پھر اوسکو سولی چڑھا یا  
 پھر اوسکی بدن کو آگ میں جلا دیا اسی طرح سی ہر ایک لشکر ابن سعد کو طرح طرح کی عذاب سی مارا  
 صواعق محرقہ میں لکھا ہی مختار فی چہ ہزار کوئی والون کو جو شریک امام حسینؑ کی قتل میں تھی طرح  
 سی عذاب کر کے مارا **قائد** جب مختار ابن سعد اور شمر اور خولی بن یزید اور اوسکی ہمارا ہونکو  
 قتل کر چکا عبید اللہ بن زیاد کی فکر میں ہوا اور ابن زیاد وں دنوں موصول میں جا رہا تھا او  
 اوسکے ہاتھ میں سوار اور پیادہ تھی چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر کو فوج ہمراہ کر کے  
 ابن زیاد کی مقابلہ کو بھیجا جب ابراہیم سرحد موصول پہنچا ابن زیاد فی دریا کنارے بندہ کو قتل  
 موصول اسی دس سی مقابلہ کیا صبح سی شام تک خوب لڑائی ہوئی قریب شام کی ابراہیم کی فوج نے  
 لشکر ابن زیاد کو شکست دی جب ابن زیاد کی ہمارا ہی ہاگی ابراہیم فی حکم کیا کہ جس کی فوج مخالفت  
 پاویں نہ دے چوں میں چنانچہ ہتھوں کو مار ڈالا اور ابن زیاد بھی مارا گیا ابن زیاد کا سر کاٹ کر

لشکر والوں نے ابراہیم باس حاضر کیا ابراہیم نے مختار باس کو فی مین ہجوایا ایک سرباز نے کہا  
 کو فی مین ہجوایا مختار نے والا مارا کو فی مین محفل کو آراستہ کر کے کو فی والوں کو جمع کیا اور سوقت منامبار  
 ابن زیاد بد نہاد کا منگو کی کہا ای اہل کوفہ مکہ کو خون ناحق امام حسین علیہ السلام نے ابن زیاد کو  
 زندہ چھوڑا تاریخ کی کتابوں میں لکھا ہے کہ مختار نے لڑائی میں ستر ہزار اہل شام ماری گئی اور یہ  
 واقعہ شہنہ ہجری میں چہرے بس واقعہ کہلائی بعد عاشوری کی دن واقع ہوا قاتلہ تہذیب کی گھمبیر  
 مین وارد ہی کہ جب ابن زیاد اور اوسکی سرداروں کی سر مختار باس لاکھ رکھی گئی یکایک ایک  
 سانپ بڑا سا ظاہر ہوا کہ لوگ اوسے دیکھ کر ہٹ گئی سانپ سب سروں میں سی عید اللہ ابن زیاد  
 کی سر باس کی اوسکی نینٹنی مین گھسا اور تھوڑی دیر پھر کی اوسکی منہ سے نکلا پھر اوسکی منہ مین گھسا اور پھر  
 سی نکلا اس طرح تین بار سانپ فی آمد و رفت کی پھر غائب ہو گیا اتحاد اصل ابن زیاد اور ابن سعد اشمر  
 ذی الجوشن اور قیس بن شعث کندی اور خولی بن یزید اور سخنان بن النخعی اور عبداللہ بن قیس اور یزید بن مالک  
 لے رہے باقی اشیاء طرح کی عقوبتوں سے قتل ہوئی اور اونکی لاشوں کو اس طرح کھوڑوں کی سموندی ہوئی  
 کہ بڑیاں چور چور ہو کر خاک ہی برابر ہوئیں پھر تاریخ والوں کو اس امر میں اختلاف ہی کہ اشمر اور اشمر  
 وغیرہ ابن زیاد سے پہلی ماری گئی یا سچی ہرنج سی جو حاکم کی حدیث میں وعدہ منعم حقیقی کا گذر کہ  
 امام حسین علیہ السلام کی عوض ستر ہزار اور ستر ہزار شقی ماری جاوے گی سو محقق ہوا آخر مختار کی  
 عقیدے میں فساد آیا اور اوسکو ہم خط ہوا کہ اوسکی طرف وحی آتی ہے اور حضرت محمد بن الحنفیہ وہی ہندی  
 مین آوے جب قبضہ اوسکا کو فی اور اوسکی اطراف اور جانب پر خوب ہو گیا تو اوسکو داعیہ لڑنے کا  
 عبداللہ بن زبیر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی ساتھ پیدا ہوا جب عبداللہ بن زبیر کو یہ حال معلوم ہوا  
 اونہوں نے بی بی ابی ہانی مصعب بن زبیر کو جو بصرہ کی حاکم تھی اوسکی مقابلہ کی واسطی معین کیا  
 جب مصعب بصری سے لڑائی کی ارادہ پر روانہ ہوئی تو مصعب اور مختار مین خوب حال و قتال  
 ہوا آخر الامام فتح مصعب بن زبیر کو نصیب ہوئی اور مختار اس معرکہ مین مارا گیا اور مصعب بن  
 زبیر کو فہر پر قابض ہوئے آخر کو عبدالملک مصعب بن زبیر پر چڑھ آیا اور مصعب بن زبیر

اور ابراہیم بن الملک ہشتر کوشہ جری میں قتل کیا فائدہ عبد الملک بن مسرور یعنی سے  
کسایت ہی کہ عجب اتفاق ہی کہ مبنی دار الامارت کو فی بین پہلی امام حسین علیہ السلام کا سر باز  
دیکھا کہ عسید اللہ بن زیاد کی سامنہی داسنی طرف ایک سپہ پر رکھا تھا پھر وہ بن ابن زیاد کا سر دیکھا  
کہ انکی مختار کے رکھا تھا پھر وہ بن مختار کا سر دیکھا کہ مصعب بن زبیر کے سامنے  
رکھا تھا پھر وہ بن مصعب بن زبیر کا سر دیکھا کہ عبد الملک کی مدد پر رکھا تھا ابن عمر دیشی  
فی کہا جب مینہی جمال عبد الملک کی آگے میان کیا وہ کہنی لگا خدا انکو یہاں باخوان سپہ دہلوی  
اور اوس دار الامارت کی نشانی دکر لکھاؤیقت اوسی کہود وادالاقصہ کوتاہ جب عبد الملک فی  
مصعب بن زبیر پر فتح پائی چاہا کہ فوج عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ کو ملی مین بھی لوگوں فی ہذر  
کیا کہ حرم محترم مین جدال اور قتال لازم ہی وہاں جا کر کیونکر کرؤن آخر ایک دن حجاج بن یوسف نے  
عبد الملک کی سامنہی آگے بیان کیا کہ مینہی خواب مین دیکھا ہی کہ عبد اللہ بن زبیر کا سر مینہی کاٹ لیا  
عبد الملک فی جانا کہ حجاج ملی جانی کو عبد اللہ بن زبیر کی مقابلہ مین تیار ہی اوس نے ہذا کہتے  
حجاج کی ہای نام کر کی مکہ معظمہ کے طرف روانہ کیا حجاج اصل طائف کا رہنے والا تھا اوسنے  
وہاں آکر اور فوج جمع کر کے متوجہ مکہ کا ہوا اور وہاں سرگرم قتال اور جدال کا ہوا  
ور بالکل آداب مکہ معظمہ اور حرم محترم کی چوڑ کی نہایت بی ادبیوں اور گستاخوں پر کرنا نہی  
یہاں تک کہ تمام حرم محترم کوشہیدوں کی خون سی رنگ بن گیا اور عبد اللہ بن زبیر کو ہے  
سے بہتر یا بہتر جری مین شہید کیا بعد اوسکی سولی چڑھا پھر سولی سے اتر واکے یہودیوں  
قبور مین ڈال دیا بعد طے کر فہاں مرحلہ کی حکومت مروانیوں کی شام اور عراق اور حجاز مین  
مجرم اور مجتہد سلطنت اونکی تر اسی برس چار مہینہ ہی تحریر الشہادتین اور صواعق











